انجیل به روایت عیسی

بخـــــــش اول

انجیــــــل امـــروز :

خبـــــــر خـــوش یـــــا بـــــــد ؟

انجیلی که عیسی اعلام نمود ، دعوت به شاگردی است ، دعوتی به متابعت او و تسلیم شدن به او و اطاعت از اوست . پیام عیسی مردم را از اسارت گناهانشان آزاد می کند . انجیل عیسی دعوتی است به حیات جاودان و آمرزش گناهکارانی که توبه می کنند ، و در عین حال محکوم کنندهٔ تظاهرات بیرونی مذهبی مردمی که عاری از عدالت واقعی هستند . انجیل عیسی انسان را دعوت می کند تا پشت به گناه و رو به عدالت خدا کند . انجیل عیسی از هر نظر ، مژدهٔ نیکویی است . سخنان خداوند ما در مورد حیات جاودان همیشه توأم با اخطار به کسانی است که ممکن است وسوسه شوند و نجات را دست کم بگیرند .

عیسی به ما آموخت که بهای پیروی از او گران است ، به ما آموخت که راه او باریک و ناهموار است و کمتر کسانی می توانند وارد آن راه شوند . عیسی گفت بسیاری که او را خداوند ، خداوند ، می نامند از ورود به ملکوت آسمانی محروم هستند« ر.ك متی 7:   13 – 23. »

بسیاری صمیمانه باور دارند که نجات یافته اند ولی در عمل ثمرات زندگیشان ، ثمراتی متفاوت از ثمره ایمان است .

عیسی اخطاری هوشمندانه داد: « (متی 7 : 21 – 23) نه هر که مرا خداوند ، خداوند گوید داخل ملکوت آسمان گردد ، بلکه آنکه اراده پدر مرا که در آسمان است بجا آورد . بسا در آن روز مرا خواهند گفت : " خداوندا ، خداوندا ، آیا به نام تو نبوت ننمودیم و به اسم تو دیوها را اخراج نکردیم و به نام تو معجزات بسیار ظاهر نساختیم ؟ " آنگاه به ایشان صریحاً خواهم گفت که هرگز شما را نشناختم ! ای بدکاران از من دور شوید! » پس روشن است که نه تجربیات گذشته ، نه نبوت ، نه اخراج ارواح شریر ، نه اعجاز ، هیچ کدام دلیلی بر تحصیل نجات نمی باشند .

خداوند ما در مورد یک گروه کوچک جدا از دیگران و پیروان خودش صحبت نکرد . در آن روز بسیاری خواهند بود که در مقابل او خواهند ایستاد . بله ، آنان نجات یافته اند و جای هیچ چون و چرائی نیست ، ولی کتاب مقدس به ما توصیه کرده است که ایمان خود را بیازمائیم . پطرس رسول نوشته است : « لـهذا ای برادران بیشـتر جد و جهد کنید تا دعوت و بر گزیدگی خود را ثابت نمائید. » این حق ماست که باید زندگی خود را بیازمائیم و ثمراتی را که داده ایم ارزیابی کنیم : « زیرا که هر درخت از میوه اش شناخته می شود . » کتاب مقدس به روشنی به ما تعلیم می دهد که نشانهٔ کار خدا در زندگی ما تحول در رفتار و کردار است .

ایمانی که منتهی به عدالت نشود ایمانی مرده است و نمی تواند کسی را نجات دهد . مسیحیان اقرار کرده که فاقد ثمرهٔ واقعی عدالت در زندگی می باشند، بنیانی کتاب

مقدسی برای اطمینان از نجات خود ، نمی یابند . نجات واقعی صرفاً در عادل بودن دیده نمی شود ، بسیاری هستند که نیکوکارند ولی مسیحی نیستند . نجات واقعی جدا از تولد تازه ، تقدس و جلال نهائی ، نیست . نجات یک مرحله پویا است ، نجات واقعی کار خدا است که طی آن ما به صورت پسر خدا متشکل می شویم . اطمینان واقعی از نجات در کار متحول کننده روح القدس در زندگی ما ، به دست می آید.

نجات همیشه از طریق فیض خدا و ایمان بوده است ، نه با اعمال شریعت . حتی مقدسین عهد عتیق که تحت شریعت موسی بودند با فیض از طریق ایمان نجات یافته بودند . همانطوری که به روشنی مقدسین عهد جدید نیز شریعت خاص خود را دارند که باید انجام دهند .

عیسی آمد تا گمشدگان را بجوید و نجات بخشد .

عیسی آمد تا گناهکاران را به توبه دعوت کند .

عیسی آمد تا بشریت و جهان را نجات دهد .

عیسی انجیل نجات بخش را اعلام نمود و انجیل او تنها انجیلی است که ما آن را موعظه می کنیم ، و هر انجیل دیگری ملعون خداست .

انسان برای نجات خود می باید عیسی مسیح را به عنوان آمرزندهٔ گناهانش بپذیرد و زندگی خود را به عنوان خداوند و مالک زندگیش به او بسپارد و مطیع قدرت خدایی او شود .

اشاعه این ادبیات در میان مردم که « عیسی مسیح را خداوند زندگی خود بسازند » اشتباه است . ما عیسی مسیح را خداوند نکرده ایم . او از ازل خداوند بوده و هست . کسانی که او را به عنوان خداوند قبول ندارند در واقع متهم به انکار او می باشند . ایمانی که قدرت خداوندی مسیح را انکار کند ، در واقع بی ایمانی است . اعلام خداوندی عیسی مسیح ، اعلام صداقت است . در واقع خداوندی عیسی عنصر مهم ایمان نجات بخش است، نه چیزی افزوده شده به ایمان .

در رابطه با نجات در کتاب مقدس دو اظهار نظر روشن آمده است که هر دو تأکید بر خداوندی مسیح دارند : « به خداوند عیسی مسیح ایمان آور که نجات خواهی یافت .» (اعمال16 : 31) و « زیرا اگر به زبان خود عیسی خداوند را اعتراف کنی و در دل خود ایمان آوری که خدا او را از مردگان بر خیزانید ، نجات خواهی یافت » (رومیان 10 : 9) . شمعون پطرس در روز پنطیکاست اعلام نمود : « پس جمیع خاندان اسرائیل یقیناً بدانند که خدا همین عیسی را که شما مصلوب کردید ، خداوند و مسیح ساخته است » (اعمال 2 : 36). به کسانی که منکر خداوندی عیسی مسیح شده اند ، هیچ وعدهٔ نجاتی داده نشده است .

همه کسانی که با ایمانی ناب به سوی نجات می آیند از ته دل اقرار به خداوندی عیسی نمی کنند ، بلکه از لبان خود سخن می گویند : خداوند ما خود اعلام نموده است کسانی را که به جای ستایش او با دلهای خود ، با لبهای خود او را می

ستایند ، محــکوم مــی کند . عیسی کسی را که هویت او را نمی شناسد ، نجات نخواهد داد ، او «خداونــد همــه» (اعمال 10 : 36) است .

ما باید عیسی را به خاطر آن چه که هست بپذیریم ، او مسیح نجات بخش و خداوند است که پادشاه پادشــاهــان و رب الارباب است .

دعوت به جلجتا باید برای مردم مشخص شود ، و آن دعوتی به شاگردی و در تابعیت خداوندی عیسی مسیح بودن است . پاسخ به آن دعوت ایمان آوردن است ، و هر واکنشی کــم تــر از آن ، بی ایمانی است .

نجات فقط با فیض و از طریق ایمان مقدور است (افسسیان 2 : 8) . این حقیقت چکیدۀ تعلیمات کتاب مقدس است . ولی اگر ما معنی فیض را نفهمیم و یا تعریف ایمان را تحریف کنیم ، چنین تعلیمی برای ما مفهوم نخواهد داشت. فیض واقعی بر اساس کتاب مقدس « ما را تأدیب می کند که بی دینی و شهوات دنیوی را ترک کرده ، با خرد اندیشی و عدالت و دینداری در این جهان زیست کنیم » (تیطس 2 : 12) . به هر حال اطاعت ما همیشگی نیست . فیض ما را مجاز نمی دارد که جسمانی زندگی کنیم ، بلکه قدرت زیستن روحانی را در ما به وجود می آورد، ایمان نیز مانند فیض، ایستا نیست . ایمان نجات بخش چیزی فراتر از درک حقایق است . ایمان جدا از توبه ، تسلیم و شوق وافر به اطاعت نیست . تصویر کتاب مقدس از ایمان نجات

بخش شامل تمام این عناصر است و هیچ یک از این عناصر را نمی توان محدود به اعمال انسانی نمود ، فقط ایمان آوردن تنها عملی از ناحیه انسان است .

درک نکردن درست این نکتهٔ کلیدی ، خطای کسانی است که خداوندی عیسی را در نجـات رد می کنند . آنها فکر می کنند که چون کتاب مقدس ایمان و عمل را در مقابل یکدیگر قرار داده است، ایمان ممکن است خالی از عمل باشد . آنها تصویری از ایمان دارند که فاقد تابعیت ، تسلیم شدن یا بر گشتن از گناه می باشد و تمام عناصر نجات را ، کاری انسانی ، تصور می کنند . آنها در مورد این حقیقت دوگانه که نجات یک فیض است ، ولی شامل تمام آن موارد است ، لغزش خورده اند .

نجات یک هدیه است ولی شایستگی آن تنها در طریق ایمانی است که فراتر از درک محض و تأئید حقیقت باشد . شیاطین نیز چنین ایمانی دارند (یعقوب 2 : 19) . از سوی دیگر ایمانداران واقعی با ایمان به رحمت نجات دهنده شناخته می شوند . آنها برای پیوستن به مسیح ، از هر چیز دیگر می گسلند . عیسی ایــمانداران مخلص را «مسکینان در روح » (متی 5 : 3) نامید. آنها مانند آن باج گیری هستند که آنقدر در برابر خدا خود را حقیر احساس می کرد که حتی نمی توانست سرش را بلند کند و به بالا نگاه کند . و تنها کاری که توانست انجام دهد این بود که به سینه اش کوبید و به خدا التماس نماید « خدایا بر من گناهکار ترحم فرما » (لوقا 18 : 13).

دعای نومیدانه آن مرد که عیسی آن را سبب نجات او دانست (آیهً 14) ، یکی از روشن ترین تصاویر از رحمت خدا به توبه کنندگان در سراسر کتاب مقدس است . التماس آن باجگیر به هیچ وجه ناشی از عمل انسانی و یا تلاشی در جهت کسب عدالت نشد . بر عکس معرف و نشانه عدم اعتماد او به هر گونه اعمال مذهبی بود ، و این مورد را می توان در « دور ایستادن » او از فریسی استنتاج نمود . او می دانست که تنها راه نجات ، فیض و رحمت خدا است . بر این اساس متوجه شد که رحمت خدا را نه بر اساس شایستگی خود ، بلکه به عنوان عطای خدا، خواهد یافت .

خداوند ما در رابطه با این داستان گفته است که آنچه که آن باجگیر انجام داد ، نشان دهندهٔ این است که توبه هستهٔ اصلی ایمان نجات بخش است .

توبه ، آنچنانکه مورد نظر عیسی می باشد شامل درک گناهکار بودن شخص توبه کننده و برگشت از خودش و گناه ورو نمودن به خداست . توبه نتیجه کار خدا در دل انسان است و کاری در توان انسان نیست . توبه همیشه معرف پایان هر نوع تلاش انسانی برای کسب التفات خداست. توبه چیزی بالاتر از تغییر فکر است . توبه شامل تغییر کلی قلبی ، دیدگاه و علائق می باشد . توبه تغییر در تمام جنبه های زندگی است .

کتاب مقدس توبه ای را که فاقد این عناصر عملی توبه باشد ، نمی شناسد . ایمان واقعی هرگز غیر فعال نیست ، ایمان واقعی همیشه مطیع است . در واقع کتاب مقدس

غالبأ ایمان را معادل اطاعت قرار داده است : « به ایمان چون ابراهیم [پدر ایمانداران] خوانده شـد اطـاعت نـمود » (عبرانیان 11 : 8) . این پیام کانونی فصل یازدهم رساله به عبرانیان و عهد نامهٔ بزرگ ایمان است .

ایمان و اعمال در تضاد با یکدیگر نیستند ، عیسی حتی ایـمان را نـوعی عـمل نامـید (ر. ک یوحنا 6 : 9) ، نه صرفاً یک عمل انسانی ، بلکه کار جسمانی خدا در ما . خدا موجب شد که ما ایمان بیاوریم پس ما را قوت بخشید تا او را اطاعت کنیم .

و دقیقأ همین جاست که تمایز کلیدی آشکار می شود . نجات توسط ایمان فی نفسه عاری از اعمال نیست، و این نه به خاطر عمل انسان ، بلکه بخشش خداست (ر. ک افسسیان 2 : 8) . در این جاست که هر کوشش در جهت فخر نمودن به شایستگی اعمال خودمان ، منـسوخ می شـود (آیه 9) . ما باید بیشتر از هر چیز دیگر به خاطر داشته باشیم که نجات کار خداست . از دیدگاه کتاب مقدس نجات در ثمـره خـود توصـیف مـی شود ، نه در کسی که آن را دریافت کرده است . اعمال لازمه کسب نجات نیست ولی نجات واقعی اعمال نیکو را به بار می آورد (ر.ک متی 7 : 17) .

ما شاهکار صنعت خدا هستیم . هیچ یک از اعمال نیکوی انسانی موجب تحصیل نجـات نمی شـود (ر. ک تیطس3 :1 -7) خدا توبه ، ایمان ، تقدیس ، تسلیم ، اطاعت و جلال فرجامین را به عنوان بخشی از کار نجات بخش خود ، به وجود آورد . چونکه خدا می داند که انسان قادر به تولید عناصر فوق نیست و هر تجربهٔ دیگری که

فاقد آن عناصر باشد نمی تواند کار نجات بخش خدا نامیده شود . اگر ما واقعاً از خدا متولد شده ایم ، در غلبه بر دنیا شکست نمی خوریم (اول یوحنا 5 : 4) . ممکن است ما گناه کنیم (اول یوحنا 2 : 1) ، و ما گناه خواهیم کرد ، ولی مراحل تقدیس ادامه خواهد یافت. خدا در ما کار می کند (فیلپیان 2 : 12) و تا روز مسیح ، به تکامل ما ادامه خواهد داد (فیلپیان 1 : 6 ، اول تسالونیکیان 5 : 23 – 24) .

بخش دوم

_________ 2 _________

عیســـــی مـــا را بـــــه تـــولد تـــــازه فـــرا مـــی خـــوانـــد

نه هر کس که خود را مسیحی می خواند ، واقعاً مسیحی است . بی ایمانان بـه دروغ اعتـراف ایمـان بـه مسیــح می نمایند و مسیحیان غیر واقعی نیز فریب خورده و فکر می کنند که آنها ایماندارند .

فیض ارزان و ایمان آسان بر خاسته از انجیل تحریف شده ویران کننده خلوص کلیسا است . رقیق سازی و تلطیف پیام عهد جدید اقدام مخربی است که در اثر آن تقریباً هر نوع واکنش مثبت به مسیح ایمـان نجـات بخـش تلقـی می شود .

انجیلی که عیسی اعلام نمود چنین ساده انگاری و غفلتی را نمی پذیرد . خداوند ما از همان لحظه که شروع به خدمت کرد از واکنش سریع و آسان و پوچ مردم دوری

کرد . او از اعلام پیامی که امید واهی به انسان ببخشد خودداری نمود . سخنان و تعلیمات او همیشه بر اساس نیاز واقعی انسان بود و هرگز از توبیخ خود عادل پنداران و پرده برداری از انگیزه های نا درست و هشدار در مورد ایمان دروغ و اعمال پوچ ، کوتاهی نکرد . ملاقات عیسی با نیقودیموس در فصل سوم انجیل یوحنا نمونه ازاین قاطعیت است . این واقعه اولین برخورد بشارتی رویارو است که در اناجیل ثبت گردیده است . طنز مسئله در این جاست عیسائی که اکثراً با خصومت و مخالفت فریسیان بی ایمان مواجه بود ، اولین خدمت بشارتی خود را با مجاب نمودن یکی از روسای فریسی که با شوق و ذوق به نزدش آمده بود و به حقانیت رسالت او شهادت داده بود ، شروع نمود. شاید انتظار ما این باشد که عیسی نیقودیموس را به گرمی پذیرفته باشد و تعارفات و برخورد مؤدبانه او را ، نوعی اعتراف ایمان تلقی کرده باشد ، ولی این طور نبود ، عیسی که از بـاطـن بی ایمان و عادل پندار نیقودیموس آگاه بود ، با او همانند یکی از بی ایمانان رفتار کرد . عده ای این بخش را دلیلی بر سهولت و سادگی ایمان آوردن به مسیح ، تفسیر می کنند . از یک سو واقعیت این است که ما در این جا نوعی طرح ساده نویسی را در انجیل می بینیم ، ولی از سوی دیگر حرف عیسی این نبود که آن فریسی مغرور را با پیام ایمان سهل و ساده ، دلخوش کند . بلکه خداوند ما هر آنچه را که آن مرد مغرور بر آن دل بسته بود به چالش کشید .

در جریان این گفتگوی دو نفره عیسی متوجه ایمان جعلی و اعمال نیکوی متکی به مذهب و عدالت فریسیائی و عدم اطلاع نیقودیموس از مفهوم کلی کتاب مقدس گردید . فراخوان عیسای مسیح دعوتی به یک زایش تازه تام و تمام است . او به نیقودیموس گفت که بدون چنان تولد روحانی تازه ای هیچ امیدی به تحصیل حیات جاودانی وجود ندارد . روشن است که نیقودیموس از سخنان عیسی متعجب شده و بلافاصله برخورد مناسبی از خود نشان نمی دهد . یوحنا در انجیلش این واقعه را زمینه ای برای این بحث قرار داده است مبنی بر این که عیسی ، خداست . انجیل یوحنا با اعلام الوهیت عیسی آغاز شده و پایان می دهد (انجیل یوحنا باب 1 : 1 ، 20 : 30 – 31 ر . ک) .

می شود گفت که الوهیت عیسی تقریباً زمینه هر سخن دیگری است که یوحنا در انجیلش بر زبان آورده است ، و ملاقات عیسی و نیقودیموس هم از این امر مستثنی نیست. داستان این ملاقات در انجیل یوحنا 2 : 23 تا 25 ، آمده است ، آنجا که گفته مـی شود عیسی « همه را می شناخت ... و آن چه در انسان بود ، می دانست » . داستان نیقودیموس ادامه می یابد تا به اثبات همه دانی مسیح از طریق توانائی او در خواندن مکنونات قلبی نیقودیموس بپردازد . و بدین ترتیب الوهیت عیسی را با کشف اینکه او تنها راه نجات است ، تأئید می کند (3 : 14 - 17) .

نیقودیموس یکی از آن افرادی بود که یوحنا در پایان فصل دوم انجیلش به آنها اشاره کرده است که ایمانشان به مسیح از دیدن معجزات او بوده است . توجه داشته باشید که چنین ایمانی ، ربطی به ایمان نجات بخش ندارد ، آنچنانکه می توانیم از شهادت یوحنا مبنی بر این که : « لیکن عیسی خویشتن را بدیشان موًتمن نساخت ، زیرا که او همه را می شناخت » (2 : 24) متوجه این مهم بشویم . و این یک بیانه روشن است در رابطه با ایمان مصنوعی و غیر مؤثر . بدین ترتیب نیقودیموس نمونه کسی شده است که دارای چنین ایمان عینی است ، او در فکر خود پاره ای از حقایق را درمورد مسیح پذیرفته بود، ولی قلبش متحول نشده بود . نیقودیموس با چنین برداشتی از ایمان شروع به صحبت با عیسی نمود : « ای استاد می دانیم که تو معلم هستی که از جانب خدا آمده ای زیرا هیچ کس نمی تواند معجزاتی را که تو می نمایی بنماید ، جز این که خدا با وی باشد» (3 : 2) . نیقودیموس به عنوان یک رهبر دینی می بایست علاقه شدیدی به امور آسمانی داشته باشد . او معجزات عیسی را دیده بود ، و فهمیده بود که او از جانب خدا آمده است در طی چهارصد سال گذشته نبی ای ظهور نکرده بود و نیقودیموس احتمالاً در این فکر بود که موفق به کشف نبی جدیدی شده است . شاید هم حتی در مسیح بودن عیسی مشکوک بود ، و هنوز به این نتیجه نرسیده بود که مسیح ، تجسم خدا بر روی زمین است . عیسی که «همه را می شناخت » (2 : 4) ، به درستی مکنونات قلبی نیقودیموس را می دانست ، این

اعتراف ایمان او را ندیده گرفت و متقابلاً از او سئوالی پرسید که نیقودیموس نتوانست پاسخ دهد . عیسی بی آنکه تعارف نیقودیموس را مبنی بر این که از جانب خدا آمدا است تأئید یا تکذیب کند ، پاسخـــی بـه او می دهد که نشان دهندهٔ همه چیز دانی اوست . در واقع خداوند ما نیقودیموس را با این واقعیت روبرو می کند که از شناخت کامل حقیقت کوتاه آمده است . نیقودیموس صرفاً با معلمی که از جانب خدا آمده باشد روبرو نشده بود ، او در مقابل خدائی که در جسم ظاهر شده بود ، ایستاده بود . در انجیل یوحنا 3 : 3 می خوانیم ، عیسی در جواب او گفــت : «آمین آمین به تو می گویم اگر کسی از سر نو مولود نشود ، ملکوت خدا را نمی تواند دید » . سخنان خداوند ، نیقودیموس را متعجب ساخــت (3 : 9) . عیسی با چنین سخنانی از پاسخ سئوال نیقودیموس طفره نرفت ، روش خداوند ما در گواهی دادن به خدا عمقی بود و او چنین روشی را در برخورد اولش با نیقودیموس نشان داد . نیقودیموس در مقابل پاسخ عیسی چیزی برای گفتن نداشت ، این پاسخ شامل چهار حقیقت است که موجب تعجب نیقودیموس شده بود .

بطـــالـــت مــذهــب

نیقودیموس « از روسای یهود » (3 : 1) و عضو سن هدرین قدرتمندترین بدنه یهودیت در قرن اول میلادی در سرزمین اسرائیل بود . شاید نیقودیموس شبانه به دیدار

عیسی رفته بود ، چون نمی خواست کسی او را ببیند و تصور کند که او به نمایندگی از طرف انجمن سن هدریان به ملاقات عیسی می رود و شاید هم از این که دیگر فریسیان در بارهٔ او چه فکری می کردند ، ترسیده بود . فریسیان به خاطر اخراج مسیحیان از کنیسه شناخته شده بودند (یوحنا 9 : 22) . با این تفاصیل او بر عکس سایر همکارانش با علاقه قلبی به دیدن عیسی آمد تا چیزی از او بیاموزد . فریسیان فرقه ای بودند که فوق العاده شریعت گرا و بر اساس قانون دینی رفتارمی کردند. آنها نمونه کامل تمام افرادی بودند که مشتاق یافتن خدا ، اما دور از واقعـیت می باشـند (دوم تیموتاؤس 3 : 5) .

آنها گر چه در امور مذهبی متعصب بودند ولی به همان اندازه با ملکوت خدا فاصله داشتند که یک زانی داشت . باورهای آنان شامل بیش از ششصد قانون افزوده شده بر شریعت بود ، که بسیاری از آن قوانین اختراع خودشان بود . مثلاً آنها معتقد بودند که نوشیدن سرکه در روز سبت اشکالی ندارد ولی نباید آن را غرغره کرد ، چون غرغره کردن مستلزم کار بود ... و قوانین خود ساخته ای نظیر آن . فریسیان آنچنان شیفته شریعت بودند که وقتی عیسی آمد تا فیض و نجات را به گناهکاران اعلام نماید او را رد کردند .

وقتی که نیقودیموس سخنان عیسی را در مورد تولد تازه شنید فکر او احتمالاً مغشوش شده بود ، چونکه همیشه بر این باور بود که نجات در نتیجه اعمال نیکو

کسب می شود و حتی انتظارش این بود که مسیح او را به خاطر شریعت گرا ئی اش ، تحسین کند . و برای او چه تعجب آور بود که تولد تازه می توانست جایگزین اعمال نیکو باشد، چیزی که نیقودیموس آن را به دست آورد .

پاسخ نیقودیموس حاکی از عدم درک او از سخنان عیسی بود : « چگونه ممکن است انسانی که پیر شده باشد، مولود گردد ؟ آیا می شود که بار دیگر داخل شکم مادر گشته ، مــولود شــود ؟ » (آیه چهار) . تصور این که نیقودیموس معلم یهودی و آشنا به روش بیان حقایق روحانی در نمادپردازی ، سخنان عیسی را وارد شدن به شکم و از نو متولد شدن تفسیر کرده باشد ، بسیار دور از ذهن است . می شود گفت که در واقع منظورش این بوده است که : « من نمی توانم دو باره متولد شوم ، شروع دو باره با چنین وضعیتی و چنین انگیزه های مذهبی که درگیر آن هستم ، بسیار مشکل است ، دیگر برای من امیدی برای شروع مجدد ، وجود ندارد » .

تقاضای عیسی از نیقودیموس این بود آنچه را که تا کنون به خاطرش زیسته است ، فراموش کند ، و این چیزی بود که نیقودیموس می دانست .

علیرغم اعتراف سطحی نیقودیموس به ایمان ، عیسی او را با مشکل ترین تقاضائی که می توانست مطرح کند ، روبرو کرده بود . نیقودیموس شادمانه حاضر بود ، هر چه لازم است خرج کند ، روزه بگیرد و آنچه را که عیسی می گوید انجام دهد . ولی دعوت او به تولد تازه روحانی ، او را از بی کفایتی روحانیش و برگشتن از روشی که

تا کنون پیشه کرده بود ، ملزم نمود . عیسی تأئید کرده بود: « آمین ، آمین به تو می گویم اگر کسی از آب و روح مولود نگردد ، ممکن نیست که داخل ملکوت خدا شود » (آیه 5) . عده ای آب مذکور در این آیه را تحت اللفظی تعبیر می کنند ، ولی چنین نیست . این مورد ربطی به آب و تعمید ندارد . نــجات در اثر استــحمام کســب نمی شــود . در یوحــنا 4 : 2 می خوانیم که عیسی هیچ کس را تعمید نداد . اگر تعمید شــرط نجــات مــی بود ، او مردم را تعمید می داد . گذشته از آن عیسی آمد تا گم شدگان را بــجویــد و نجــات بخشــد (لوقا 19 : 10) ، آبی که عیسی از آن سخن گفته است ، صرفاً نوعی نمادپردازی است ، آنچنانکه نیقودیموس به درستی رابطۀ آن را با آب تقدیس کننده عهد عتیق ، که بر مذبح پاشــیده می شد و در بیشتر مراسم مذهبی ، تقدیــس کننــده بــود ، مــی دانست . نیقودیموس به عنوان یک استاد الهیات بدون شک مندرجات صحیفه حزقیال 36 : 25 و وعدۀ عهد جدید را به خاطر داشت : « و آب پاک بر شما خواهم پاشید ... » در آیه بعد چنین وعده ای داده شده : « روح خود را در اندرون شما خواهم نهاد . » این بیانات منشاء ایده آب و روح است که با وعده دیگری همراه می باشند : « دل تازه به شما خواهم داد و روح تازه در اندرون شما خواهم نهاد و دل سنگی را از جسد شما دور کرده ، دل گوشتی به شما خواهم داد » (آیه 26) . این وعده های عهد عتیق مبنی بر نو شدن از آب و روح است . تنها تعمیدی که در این جا مورد نظر است ، تعمید یافتن در روح است . یحیی

تعمید دهنده گفته است : « او که مرا فرستاد تا به آب تعمید دهم ، همان به من گفت بر هر کس بینی که روح نازل شده ، بر او قرار گرفت ، همان است او که بـه روح الـقدس تعمـــید می دهـد » (یوحنا 1 : 33) . تعمید روح در نجات صـــورت می گیرد . خداوند توسط روح القدس ایمانداران را در بدن عیسی مشترك مـی سازد (اول قرنتیان 12 : 13) و ایمانداران را با آب دنیا تطهیر می کند (افسسیان 5 : 26 ، یوحنا 15 : 3) . پولـس بـه ایـن مـورد با عبــارت « غسل تولد تازه و تازگی ای که از روح القدس است » اشاره کرده است (تیطس 3 : 5) ، که تقریباً باز تاب سخنان عیسی در یوحنا 3 : 5 است : « اگر کسی از آب و روح مولود نگردد ، ممکن نیست که داخل ملکوت خدا شود » .

عیسی به نیقودیموس گفت : « لازم است که تو از نظر روحی تطهیر و دو باره مولود گردی .» اشاره کلی این بود که شریعت و آداب مذهبی ، از جمله تعمید ، نمی توانند حیات جاودانی را به انسان عرضه دارند . ما نمی توانیم مطمئن باشیم که نیقودیموس منظور او را فهمیده باشد .

اتـــحاد مکــاشفـــه

عیسی به آرامی نیقودیموس شگفت زده را سرزنش نمود: « عجب مدار که به تو گفتم باید شما از سر نو مولود گردید» (یوحنا 3 : 7) .

سئوال بعدی نیقودیموس حاکی از اندرون آشفته اش بود : « چگونه ممکن است چنـین شـود ؟ » (یوحنا 3 : 9) . نیقودیموس نمی توانست آنچه را که می شنود باور کند .

عیسی در جواب وی گفت : « آیا تو معلم اسرائیل هستی و این را نمی دانی ؟ » (یوحنا 3 : 10). این سرزنش خداوند ، نیقودیموس را مجبور به سکوت کرد و دیگر پاسخی برای عیسی نداشت . شاید به آرامی نشست و به توضیحات فیاض عیسی در مورد تولد تازه گوش سپرد . شاید با ناراحتی خانه را ترک کرد . یوحنا در این مورد چیزی به ما نگفته است . ظاهراً چنین به نظر می رسد که او ایمان آورده باشد ، اگر نه در آن جلسه ، بلکه شاید در آینده ای نزدیک . بعد از مصلوب شدن عیسی او را همراه با یوسف از اهالی رامه ، کسی که جسد عیسی را از رومیان گرفت تا در مقبره خود دفن کنـد (یوحنا 19 : 38 – 39) می بینیم .

با این وجود اگر در این جلسه صحبت های بیشتری بین عیسی و نیقودیموس رد و بدل شده باشد، یوحنا اشاره ای به آنها نکرده است . سکوت یوحنا در این جا غیر قابل توجیه است . اشاره به استعداد نیقودیموس در امور دینی ، موردی بود که او را از پا در آورد . استفاده خداوند ار استعداد نیقودیموس ، حاکی از این است که او به عنوان یک معلم دینی در میان تمام قوم ، مشهور بود . به هر حال این سرزنش حاکی از این

بود که چیز زیادی از کتاب مقدس نمی دانست و این مورد نیز ضربه بـزرگی بـرای او محســوب می شد .

مباحثه عیسی با نیقودیموس یک فرضیه مهم را موجب شد ، و آن این که عهد عتیق به روشنی راه نجات را تعلیم داده ا ست (ر . ك دوم تیموتاؤس 3 : 15) . عیسی راه نجاتی جز آنچه که در عهد عتیق آمده است ، نشان نداد (ر . ك متی 5 : 17) . بدین ترتیب باید گفت که نجات از دیدگاه فیض فرقی با نجات از دیدگاه شریعت ندارد . در مکاشفه خدائی اتحاد کاملی وجود دارد ، و را ه نجاتی که در عهد عتیق آشکار شده ا ست همان راه نجاتی است که در اثر کفاره مسیح بر بالای صلیب، بدست آمده است .

نجات هیچگاه پاداشی برای اعمال نیکوی انسان نبوده است ، بلکه همیشه هدیه ای از ناحیه فیض برای گناهکارانی بوده است که از گناه خود برگشته اند که از طریق کار مسیح امکان یافته است . تجربه متحول شدن ، و تولد تازه ، شامل باز آفرینی و نو شدن توسط روح القدس است ، که از ابتدای آفرینش توسط خدا طراحی شده است . حتی در عهد عتیق نجات پاداشی برای عمل کنندگان به شریعت نبود ، بلکه هدیه ای بود برای کسانی که فروتنانه و با ایمان در تلاش رهائی از گناهشان بودند . با این وجود همیشه به معنی یک شروع جدید است - یک تولد تازه و برگشتن از گناه به سوی

خدا . نیقودیموس به عنوان یک معلم شریعت ، مطمئناً این را می دانست ، و سخنان خدا را که توسط اشعیا نبی ضبط شده بود می دانست :

« خویشتن را شســـته طاهر نمائید ،

بـــدی اعمال خویش را از نظر دور کنید .

از شـــرارت دست بر داریـــد ،

نیـــکوکاری را بیاموزیـــد ...

خداوند می گوید : « بیاییـــد تا با هـــــمدیگر محاجه نماییم

اگر گناهان شما مثل ارغـــوان باشد ،

ماننـــد بـــــرف سفیـــد خواهد شـــد ،

اگر مثـــل قـــرمز ســـرخ باشـــد

مانند پشـــم خواهـــد شـــد . »

اشعیا 1 : 16 – 18

زمینه کانونی عهد عتیق نجات از طریق فیض است . ولی فریسیان به طریق اعجاب انگیزی ایـــن را نمی دانستند . آنها در تکیه شدید خود بر اعمال دینی ، از تأئید حقیقت فیض خدا و بخشش گناهکاران که توسط عهد عتیق اعلام شده بود ، غافل بودند . آنها به اطاعت شریعت تأکید شدید می کردند ، نه ایمان آوردن به عیسی مسیح خداوند به عنوان راهی برای تحصیل حیات جاودانی ، آنها آن قدر برای تحصیل

عدالت مشغول بودند که از حقیقت اعجاب انگیز مندرج در صحیفه حبقوق 2 : 4 غافل مانده بودند: «اینک جان مرد متکبر در او راست نمی باشد ، اما مرد عادل به ایمان خود زیست خواهد کرد.» آنها ابراهیم را پدر ایمانداران می دانستند ، ولی درس کلیدی زندگی او را یاد نگرفته بودند : « [ابراهیم] به خدا ایمان آورد ، و او ، این را برای وی عدالت محسوب کرد» (پیدایش 15 : 6) . آنها مزامیر را بر اساس شریعت خود توصیف می کردند ، ولی از مهم ترین حقیقت مبنی بر این که خدا گناهان را می آمرزد و خطاها را می پوشاند و گناهکارانی را که به سوی او باز می گردند از گناهانشان می رهاند ، غافل بودند (مزامیر 32 : 1 – 2) . آنها آمدن مسیح موعود خود را پیش بینی می کردند ولی چشم خود را بر این حقیقت که او به عنوان کفاره ای که برای گناهان ما ، خواهد آمد ، بسته بودند (اشعیا 52 : 4 – 9) . آنها خود را راهنمای کوران و نور ظلمتیان ، تربیت کننده جاهلان و معلم کودکان (رومیان 2 : 19 -20) ، می پنداشتند ، ولی اساسی ترین تعلیم شریعت خدا را فراموش کرده بودند ، مبنی بر این که خودشان گناهکار و محتاج نجات می باشند . انسان همیشه در مورد راه نجات دچار سر درگمی بوده است و فرقه های زیادی وجود دارند که هر کدام به نحوی فرضیه نجات را تحریف می کنند و هر کدام به نحوی با دخالت انسان در اثر نجات ، صراحت کلام خدا را در کتاب مقدس نقض می کنند (ر . ک دوم قرنتیان 11 : 3) .

هر یک از این فرقه های عمده مدعی اند که کلید گشودن اسرار نجات را در اختیار دارند ، با این وجود در عقیده به پیشرفت در عدالت از طریق کوشش انسان ، هم صدا می باشند . کلام خدا از آغاز تا پایان به نفی چنین دیدگاهایی پرداخته است .

شصت و شش کتابِ کتاب مقدس مجموعه ای از نوشته های چهل نویسنده مختلف در طی چندین قرن می باشد که در تناسب کامل به یکدیگر می باشند . پیام یکدست خدا این است که خدا به فیض خود گناهکاران توبه کار را که با ایمان به سوی او مـی آیـند مـی بخشد . در این جا نه رمز و رازی هست ، نه ابهامی و نه پیچیدگی . اگر نیقودیموس واقعاً کلام خدا را می دانست ، به خوبی از این امر آگاه می شد . و اگر صمیمانه کلام مکتوب خدا را می پذیرفت ، در قبال کلام مجسم که در مقابلش ایستاده بود ، و تجسم راه نجات ابدی ، ایستادگی و مقاومت نمی کرد (ر . ک یوحنا 5: 39).

لـــزوم مکاشفـــه

نیقودیموس علیرغم مهارت فراوان و وسواس زیادش در جزئیات شریعت خدا ، در مقابل خدا کم آورده بود . نیقودیموس از یک چیز آگاه بود و آن گناه بی ایمانیش بود . منظور نیقودیموس از گفتن « چگونه ممکن است چنین شود ؟ » در واقع این بود که «من باور نمی کنم !» بی ایمانی همیشه غفلت را موجب می شود . آیات 11 و

12 فصل سوم انجیل یوحنا نشــان دهنــده ایــن بی ایــمانــی می باشد . در آنجا عیسی می فرماید : « آمین ، آمین به تو می گوئیم و به آنچه دیده ایم ، شهادت می دهیم و شهادت ما را قبول نمی کنید .» عبارات « شهادت ما را قبول نمی کنید » و « ایمان نمی آورید » یک معنی را می رساننــد . عیســی می خواست به نیقودیموس تفهیم نماید که ایمان قبل از شناخت است ، ولی نیقودیموس به ندانستن خود اعتراف کرد . آنچنانکه پولس در اول قرنتیان 2 : 14 نوشته است : « انسان نفسانی امور روح خدا را نمی پذیرد زیرا که نزد او جهالت است و آنها را نمی تواند فهمید زیرا حکم آنها از روح می شود . » حقایق روحانی در فکر کسی که ایمان ندارد ، عمل نمی کند ، بی ایمان چیزی از حقایق روحانی نمی فهمد . سخنان عیسی چه یورشی بود به خود عادل پنداری نیقودیموس ! ؟ او با غروری ناشی از خود عادل پنداری و اعتراف به ایمان نزد عیسی آمده بود « ای استاد ما (فریسیان) می دانیم که تو معلم هستی که از جانب خدا آمده ای » (آیه 2) . عیسی در دل به او می گفت « خیر! شما حتی از کتاب خودتان اطلاع ندارید . شما اساس نجات را نمی دانید و حتی امور زمینی را نمی فهمید ، چه فایده که حقایق آسمانی را برایتان تشریح کنم ؟ » نیقودیموس مانند بسیاری از مردان مذهبی ، نمی خواست اعتراف کند که گناهکار ناتوانی است . ولی عیسی این را می دانست . نیقودیموس خود را یک معلم بزرگ روحانی می پنداشت ، ولی عیسی به او فهمانیــد که هــیچ اســت : «کسی به آسمان بالا نرفت ، مگر آن

کس که از آسمان آمد ، یعنی پسر انسان که در آســمان اســت»(3 : 13) . عیسی با بیان اصل خدائیش ایمان پوچ نیقودیموس را سرزنش کرد و سیستم دینی او را که بر پایه اعمال انسانی استوار بود ، ویران نمود : «کسی به آسمان بالا نرفت» یعنی هیچ کس نمی تواند به آسمان برود ، بلکه خدا از آسمان پایین آمد و توسط پسرش با ما صحبت کرد (عبرانیان 1: 1 – 2) ما هرگز نمی توانیم حق ورود به آسمان را صاحب شویم و جواب در خواست کار خود را از خدا بگیریم . تنها کسی که می تواند به خدا دسترسی داشته باشد، کسی است که از آسمان آمده است و او صرفاً یک معلم گسیل شده از طرف خدا نیست ، او در واقع خدا در جسم انسان است . ما یا باید سخنان او را بپذیریم و یا در گناهان خودمان بمانیم .

پس پیام این است : « شما باید از سر نو مولود گردید » (یوحنا 3 : 7) . تولد تازه اختیاری نیست ، اما یک نیاز مطلق است هیچ کس حتی مذهبی ترین شخص فریسی از دعوت خدا به تولد تازه مستثنا نیست. و در این جاست که ما شاهد انجیل به روایت عیسی هستیم : نجات جدا از کاری که خدا در بازسازی انسان انجام می دهد ، غیر ممکن است .

واقعیتـــــی به نـــــام آمـــــرزش

وقتی که نیقودیموس از پاسخ به عیسی بازماند ، عیسی با مهربانی با بیانی ساده به تشریح تولد تازه برای او پرداخت . او از ابتدای آیه 14 به معرفی جزئیات راه نجات پرداخت و برای این کار از یک تمثیل کتاب عهد عتیق از موضوع نجات، استفاده نمود ، و هدفش این بود که به نیقودیموس نشان دهد بدین دلیل او را سرزنش کرده است که از کتاب خودش هم بی اطلاع است : « همچنان که موسی مار را در بیابان بلند نمود ، همچنین پسر انسان نیز باید بلند شود ، تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد ، بلکه حیات جاودانی یابد » (آیات 14 و 15) . حتماً نیقودیموس آن داستان را می دانست. ولی چرا حقیقت نهفته در آن را نفهمیده بود ؟ در کتاب اعداد فصل 21 داستان کامل مار در بیابان را می خوانیم . اسرائیلیان در بیابان سرگردان بودند ، آنها از مصر بیرون آمده و در راه رسیدن به سرزمین موعود بودند ، ولی هنوز به آنجا نرسیده بودند ، آنها مرتباً از خدا به خاطر شرایط بدی که داشتند ، غذائی که خدا به آنها می داد و امر و نهی موسی شکایت و ناله و زاری می کردند . و سرانجام آن قدر نا سپاسی کردند که خشم خدا را برانگیختند و خدا تصمیم گرفت آنها را تنبیه کند ، بدین ترتیب بلائی بر آنها نازل کرد و آن بلا صدها مار سمی بودند که در میان قوم ظاهر شدند و مردم شورشی را نیش زدند . وقتی قوم به این نتیجه رسیدند که مرگشان حتمی است ، توبه کردند . آنها نزد موسی آمدند و از او تقاضا کردند وساطت کند تا خدا در رحمت خود آنها را ببخشد . خدا نیز به آنها رحمت

آورد و به موسی گفت ستونی برنجی به شکل مار بسازد و آن را در وسط قوم بگذارد ، آنگاه خدا قول داد : « هر گزیده شده ای کــه بــر آن (ستون) نظر کند ، خواهد زیست » (اعداد 21 : 8) . خدا یک مراسم دینی مقرر نکرد ، و به همین ترتیب نیز نجات در نتیجه مراسم مذهبی بدست نمی آید . چنین حقیقتی در میان بنی اسرائیل در بیابان و نیقودیموس مصداق پیدا نمود . و امروز نیز مصداق پیدا می کند .

کسانی که از اطاعت مسیح به عنوان یک عامل فعال ایمان نجات بخش سر باز می زنند ، می گویند هدف عیسی از انتخاب این مثال عهد عتیق نشان دادن این بود که ایمان صرفاً باور به حقایق انجیل است .

ما به روشنی در اینجا شاهد هدیه ای بدون قید و شرط از سوی خدا هستیم که به هر آن کس که مشتاق آن است داده می شود . مهم ، نه نگاه کردن به مار برنجی ، و ایمان بدان ، بلکه ایمان به کسی است که آن را مقرر فرمود . مطالعه دقیق تری از فصل 21 ، کتاب اعداد نشان می دهد که عیسی تصویری از یک ایمان ارزان ، رسم نکرده است . عیسی به نیقودیموس لزوم توبه را نشان داد . در واقع عیسی از این تمثیل مخصوص برای مبارزه با ایده فریسیائی نیقودیموس استفاده نمود . نیقودیموس داستان مار برنجی را به خوبی می دانست . بدون شک او به عنوان یک رهبر دینی با موسی همصدا بود . ولی عیسی به او نشان داد که به جای آن باید با قوم گناهکار و گردنگش یهود ، هم صدا شود . نیقودیموس به خوبی از وضعیت بنی اسرائیل که مار برنجی

برایشان بر پا شد آگاه بود . آنها گناهکار بودند . آنها شورشیانی بی اعتنا در مقابل خدا بودند . آنها مجازات شده و مردند . آنها با شرمندگی تمام نزد موسی آمدند و توبه کردند و گفتند : « گنـاه کـرده ایم زیرا که بر خداوند و بر تو شکـــایت آورده ایم ، پس نزد خدا دعا کن تا مارها را از ما دور کند» (اعداد 21 : 7) .

آنها با دلی شکسته به سوی خدا باز گشته و توبه کردند . عیسی نیز از نیقودیموس مـی خواست که چنین کند .

موضوع مورد نظر گناه بود . عیسی با این معلم بزرگ شریعت به گفتگو پرداخت تا به او بفهماند که او نیز مار گزیده است ، و می باید برای نجات به سوی او بیاید . چنین سخنانی به مذاق یک فریسی خوش نمی آمد ، چونکه نافی حس خود عادل پندارش بود . چنین تمثیلی از ایمان هر چند ایمانی سهل و ساده می نمود ، ولی به نیقودیموس گناه او و لزوم توبه نمودن او را نشان داد . او نیز می بایست خود را در زمره گناهکاران مار گزیده و توبه کرده اسرائیلی محسوب نماید .

تمثیل مار برنجی همچنین بیانگر مرگ مسیح به عنوان بهای نجات بود . آنچنانکه موسی مار را بر افراشت ، پسر انسان نیز می بایست بر افراشته شود - بر افراشته بر صلیب . کلمه « باید » در آیه 14 بسیار مـهم اسـت . عیسـی می بایست بمیرد : «بدون ریختـن خـون آمـرزش نیسـت » (عبرانیان 9 : 22) . مردن لازمه سیستم

قربانی مقرر شده از سوی خدا بود ، چونکه « مزد گناه موت است »(رومیان 6 : 23) . کسی باید می مرد تا مزد گناه پرداخته شود .

این حقیقت ما را به مهم ترین بیانیه کتاب مقدس می رساند : « زیرا خدا جهان را آن قدر محبت نمود که پسر یگانهٔ خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد ، هلاک نگردد ، بلکه حیات جاودانی یابد» (یوحنا 3 : 16) .

ایمان آوردن به عیسی یعنی چه ؟ ایمان آوردن به عیسی چیزی فراتر از شناخت و تأئید هویت او و پذیرش آنچه هست که می گوید . ایمان واقعی منتج به اطاعت می شود . هیچ راهی وجود ندارد که اطاعت را از ایمان حذف کنیم . عیسی ایمانی را که معترف به حقیقت باشد ، اما به گناه ادامه دهد ، اجازه نمی دهد . به آیات 20 – 21 فصل سوم انجیل یوحنا توجه کنید : « زیرا هر که عمل بد می کند ، روشنی را دشمن دارد و پیش روشنی نمی آید ، مبادا اعمال او توبیخ شود. » آیه 36 از این فراتر رفته و عدم اطاعت را با بی ایمانی مساوی نموده است : « آنکه به پسر ایمان آورده باشد ، حیات جاودانی دارد و آنکه به پسر ایمان نیاورد حیات را نخواهد دید ، بلکه غضب خـدا بر او مـی ماند.»

معیار ایمان واقعی این است : آیا اطاعت را ثمر داده است ؟ اگر غیر از این است . آن را نباید ایمان خوانـد . تمـرد بی ایمانی است ، ایمان واقعی اطاعت است .

یوحنا 3 : 17 توضیح دیگری از سیستمی مذهبی است که نیقودیموس نماینده آن است . فریسیان منتظر مسیح موعود بودند که باید بیاید و غیر یهودیان را نابود کرده و مدینه فاضله ای برای یهودیان بنا نهد ، ولی عیسی گفت : « خدا پسر خود را در جهان نفرستاد تا بر جهان داوری کند ، بلکه تا به وسیله او جهان نجات یابد . » کسانی که فکر می کردند مسیح موعود می آید تا اسرائیل را جلال دهد و هر کس دیگر را از روی زمین بر دارد ، به بیراهه می رفتند . مسیح آمد تا نجات را نه فقط برای بنی اسرائیل ، بلکه برای تمامی جهان به ارمغان بیاورد . این است واقعیتی به نام آمرزش . این آمرزش نه تنها به فریسیان ، نه تنها به یهودیان ، بلکه به « هر که به او ایمان آورد» (3 : 16) عرضه خواهد شد .

عیسی این وعدهٔ اعجاب انگیز را به گناهکاران داد : « آنکه بر او ایمان آورد ، بر او حکم نشود » (3 : 18) . عیسی وعده خود را با اخطار به فریسیان و هر آن کس دیگری که مسیح را انکار می کند ، متعادل نمود : « هر که به او ایمان نیاورد ، الان بر او حکم شده است ، به جهت آن که به اسم پسر یگانهٔ خدا ایمان نیاورده است . » حکم خدا موکول به آینده نشده است و آنچه که باید در آینده بشود ، هم اکنون شده است : «حکم این است که نور در جهان آمد و مردم ظلمت را بیشتر از نور دوست داشتند ، از آنجا که اعمال ایشان بد است » (3 : 19) . کسانی که از نور نفرت دارند و آن را انکار می کنند ، خود را در معرض تاریکی جاوید قرار داده اند .

خداوند ما انجیل خود را به ما معرفی نموده است . انحصار طلبی این انجیل قابل توجه است : عیسی تنها منبع نجات است . کسانی که به نام او ایمان ندارند ، محکوم و از حیات جاودانی محروم می باشند . دیگر مهم نیست که چقدر امین، تا چه حد مذهبی و تا چه اندازه کارهای نیکو انجــام داده اند . همه باید تولد تازه بیابند . برای کسانی که خود را در وضعیت گناه آلود اسرائیلیان و مرگ ناشی از گناهانشان قرار نداده و توبه نــکرده اند و از گناه روی بر نگردانیده و کسی را که چیزی را بر پا داشته است که آنها نمی توانند سرنگون کنند ، اطاعت نکرده اند ، نه وعده ای هست و نه حیات جاودانی ، فقط و فقط محکومیت خود را تضمین کرده اند .

3

خـــــدا ستایـــــش واقــــــعی را مـــــی خواهـــــد

پیام مسیح انکار و سرزنشی است از خود عادل پنداری فریسی و سبک زندگی سر کشانه . رسالت مسیح در فصل 3 و 4 انجیل یوحنا این دو طیف را در بر می گیرد .

فصل چهارم انجیل یوحنا حاوی یکی از مشهورترین و زیباترین محاورات عیسی درسراسر کتاب مقدس است . در این فصل خداوند ما نجات خود را به زنی مطرود به عنوان جرعه ای آب پیشنهاد می کند .

کسانی که با نجات بر اساس خداوندی عیسی مخالفت می ورزند ، غالبأ این فصل از انجیل یوحنا را دلیلی بر ایـــن می دانند که نجات هدیه ای است از سوی خدا ، فارغ از هر در خواستی برای ملزم نمودن زندگی شخص گناهکار . ولی ما الهیات خود را بر اساس این ایده پیاده نکرده ایم ، و یا بدتر این که عناصر انجیل را به این بهانه که در

فصل چهارم انجیل یوحنا ، نامی از آنها برده نشده ، غیر ضروری نمی دانیم . قبل از هر چیز به خاطر داشته باشید که عیسی از باطن آن زن آگاه بود ، و دقیقاً می دانست که چه نوع پیامی مناسب اوست تا او را به سوی نجات هدایت کند . عیسی در صحبت با آن زن صحبتی از جریمهٔ گناه ، توبه ، ایمان ، کفاره ، مصلوب شدنش به خاطر گناهان او و قیام خودش از مردگان نکرد . آیا ما نیز باید چنین نتیجه بگیریم که عناصر فوق، عناصری غیر ضروری در پیام انجیل می باشند ؟ قطعاً خیر ! آن زن توسط روح القدس به طریق منحصر به فردی آماده رویاروئی با این لحظه خطیر شده بود . نیازی نیست که به پیشینه این زن بر گردیم و ببینیم تا چه اندازه به حقایق روحانی دسترسی داشته است . او مثل نیقودیموس الهیات دان نبود ، ولی دل او مایل به آگاهی از گناهانش و پذیرش مسیح بود . پیام مسیح به آن زن ، او را به باطن خودش سوق داد ، نه فهم حقایق انجیل . ما باید روش خداوند خود را در بشارت یاد بگیریم ، نه این که طرحی برای عرضه جهانی انجیل از خود ابداع نمائیم .

آنچه که ما از پیشینه آن زن می دانیم این است که او چندین ازدواج ناموفق داشته و چون با شوهر آخرش به طور غیر قانونی زندگی کرده است ، زنا کار بوده است . در جامعه او چنین زنی مطرود محسوب می شد . هر نوع تصور دیگری می شود در مورد او نمود ، الی این که هدفی برای گفتگو با مسیح باشد . عیسی برای این که توجه

آن زن را معــطوف به خــودش کــند ، می بایست او را با بی تفاوتی اش ، خــود محــوری اش، اعمـــــال غیر اخلاقیـــش و پیـــش داوری دینی اش ، روبرو سازد .

آن زن با نیقودیموس به منزله دو قطب مخالف آهن ربا می باشند ، نیقودیموس شخصی یهودی بود ، ولی آن زن سامرائی بود . نیقودیموس مرد بود و او زن ، نیقودیموس یک رهبر مذهبی بود و او یک زن زانیه . نیقودیموس شخصی وارد و آگاه بود ، و او زنی نادان و غافل . نیقودیموس عضوی از طبقات بالای جامعه بود ، و او پست ترین عضو جامعه ، پست تر از یک یهودی رانده شده ، چون که او سامرائی و مطرود بود . نیقودیموس ثروتمند بود او یک زن فقیر . نیقودیموس عیسی را به عنوان معلمی از سوی خدا شناخت ، ولی آن زن عیسی را نشناخت .

ولی همان مسیح قدرتمند و دانای مطلق که خود را به نیقودیموس آشکار کرد ، خود را نیز به آن زن آشکار نمود . توجه کنید ! در اینجا صحبت از قصهٔ یک زن سامرائی نیست ، بلکه هدف ، بیان خود آشکار سازی عیسی به عنوان مسیح است .

با آن همه موقعیت هائی که عیسی برای آشکار سازی هویت خود در اختیار داشت ، ولی بر آن شد که در اولین فرصت هویت خود را به یک زن گمنام سامرائی آشکار ساز. شاید این موجب تعجب ما شود که چرا عیسی به مرکز شهر اورشلیم و به معبد نرفت تا در آنجا با انجمن رهبران دینی بگوید که او همان مسیح است ؟ چرا او برای نخستین بار هویت خود را به یک زن گمنام و زانیه آشکار کرد ؟

قطعاً عیسی می خواست نشان دهد که انجیل متعلق به همه کس می باشد ، نه صرفاً مطلق به نژاد عبرانی ، و او آمده است تا در خدمت مطرودان و فقیران جامعه باشد نه خبرگان مذهبی .

برای رهبران اقدام مسیح مبنی بر این که از آنها غافل شده و خود را به یک زن ناشناخته و سامرائی معرفی کند، توهین بزرگی بود . ولی وقتی سرانجام خود را به رهبران مذهبی اسرائیل معرفی نمود ، آنها ادعای او را باور نکردند. اما برای ما لزوم گفتگوی عیسی با آن زن کاملاً محرز است . کتاب مقدس چیزی در مورد افکار و احساسات آن زن به ما نگفته است . مــا نمــی دانیم که آن زن تا چه اندازه از منظور عیسی از دادن آب زنده به او آگاه بوده است. برای ما مشخص نشده است که اصولاً صحبت آن زن در مورد زندگی روحانی بوده است یا نه . تنها شناختی که از او داریم استنباطی است که از سخنان و کارهای او کرده ایم .

در واقع گر چه فرض ما این است که او عیسی را به عنوان مسیح پذیرفته و ایمان آورد ، ولی حتی به این مورد هم صراحتاً اشاره نشده است . ما فرض خود را بر اساس رفتار او قرار داده ایم ، مخصوصاً بر اساس این واقعیت که آنچه را که راجع به عیسی کشف کرده است به دیگران اعلام کرده است و آنها نیز ایمان آورده اند . بنابراین باید مواظب باشیم که مبادا این بخش از انجیل را مبداء تمام دانسته های خود از انجیل قرار دهیم . ولی عیسی بر خلاف ما بــاطــن آن زن را مــی دانست . وقتی

عیسی با آن زن صحبت می کرد ، می توانست او را ارزیابی کند و از میزان آگاهی و ایمان او آگاه باشد . عیسی قادر بود دقیقاً آنچه را که به حال آن زن مناسب بود بر زبان آورد . گفتگوی عیسی با آن زن سامری ا لگوئی برای هر نوع بشارت شخصی نیست . عیسی در قالب یک مبشر کار آزموده مسیر صحبت را ماهرانه تغییر جهت داد و از تمثیل سادهٔ نوشیدن آب برای نشان دادن هویت خود به آن زن استفاده نمود .

ما از این داستان پنج درس مهم یاد می گیریم :

1- درس چاه : مسیح آمد تا گمشده را بجوید و نجات دهد

به وقایعی که منجر به این ملاقات شد ، توجه کنید ! عیسی یهودیه را ترک کرده بود و به سوی جلیل می رفت (یوحنا 4 : 3) . آیهٔ اول حاکی از تفوق او بر یحیی تعمید دهنده در شاگرد سازی است . توده های مردم که برای دیدن او می آمدند مشکل بزرگی به وجود آورده بود . رهبران یهودی ، یحیی تعمید دهنده را به خاطر این که حقیقت را می آموخت و آنها را محکوم می کرد ، مشکل بزرگی بر سر راه خود می دیدند ، و همین احساس را نیز در بارهٔ عیسی داشتند . هر چه که بیشتر مردم به سوی عیسی می آمدند ناراحتی رهبران مذهبی بیشتر می شد . در واقع نفرت فریسیان با عیسی از این نقطه آغاز شد و با کشته شدن عیسی به اوج خود رسید .

عیسی یهودیه را ترک کرد ، نه بدین جهت که از فریسیان ترسیده بود ، بلکه بدین جهت که زمان مناسب خدا برای مقابله با آنها نرسیده بود . عیسی دلیل دیگری برای ترک یهودیه داشت : « لازم بود که از سامره عبور کند » (آیه 4) . این ضرورت جغرافیائی نبود . در واقع سفر از طریق سامره برای یک نفر یهودی ، موردی غیر طبیعی بود . سامریان به قدری با یهودیان ناسازگار بودند ، که یک نفر یهودی دوست نداشت قدم به سامره بگذارد . هر چند نزدیک ترین مسیر بین یهودیه و جلیل از سامره می گذشت ، ولی سامریان برای رفتن به جلیل هیچ گاه از آن طریق استفاده نمی کردند . آنها طریق مخصوص خود را داشتند : شمال یهودیه ، شرق اردن سپس برگشت بـــه جلیل. عیسی نیز می توانست آن راه را برای رفتن به جلیل انتخاب کند .

ولی عیسی با انتخاب راه خود از طریق سامرا به جلیل ، محبت خود را نسبت به گناهکاران نشان داد . سامریان یهودیان دو رگه ای بودند که با اقوام اطراف خود ، آنگاه که اسرائیل در سال 722 قبل از میلاد (ر . ک دوم پادشاهان 17 : 23 – 25) به سرزمین های بیگانه تبعید شده بودند ، ازدواج کرده بودند . سامریان اورشلیم را به عنوان مرکز عبادت قبول نداشتند و در عوض معبدی برای خود در کوه جریزیم در سامرا بر پا کرده بودند . اختلاط آنها با سایر اقوام و بت پرست شدن آنها از نظر یهودیان اصیل گناهی چنان بزرگ بود که ارتباط خود را با آنها کاملاً قطع کرده بـودند (یوحنا4: 9) . سامریان از نظر یهودیان اصیل تبدیل به امتی جدا شده بودند و

یهودیان بیشتر از سایر اقوام از آنها نفرت داشتند . این نفرت و خصومت دیرینه یهودیان و سامریان ، قرنها ادامه داشت . خداوند ما با سفر به سامره سدهای کهن دشمنی را در هم شکست . عیسی در سفر به سامره دو هدف را دنبال نمود : اول نشان دادن محبت خود به گناهکاران که از نظر یهودیان منفور بودند ، دوم دیداری از چاه یعقوب . عیسی آمده بود تا گمشدگان را بجوید و نجات بخشد (لوقا 19 : 10) . و حتی گر چه این سفر شکستن مرزهای فرهنگی بود ، ولی در زمان مقرر او می باید در سامرا باشد . چنانکه او در زمان مقرر به سر چاه نمی رفت ، زنی را در آنجا نمی دید . ولی برنامه ریزی او کامل بود و در زمان مقرر به سر چاه رسید . عیسی کلام را حتی قبل از بنیاد جهان نوشته بود . عیسی به آن مکان وارد شد ، قطعه زمینی که یعقوب خریده و به یوسف داده بود و در انجیل یوحنا 4 : 6 می خوانیم که عیسی از سفری که کرده بود ، خسته شده بود و از شدت خستگی در کنار چاه نشست ، و « ساعت ششم » روز بود . در اینجا ما شاهد جنبه ای از انسانیت مسیح هستیم . چونکه عیسی از هر نظر انسان بود ، بنابراین خسته شد . نویسنده رساله به عبرانیان می نویسد که عیسی نیز مانند ما در گیر ضعف های انسانی بود (عبرانیان 4 : 15) .

یوحنا احتمالاً برای بیان زمان از روش رومی استفاده کرده است . آغاز روز در تقویم رومی ظهر بود ، بدین ترتیب ساعت ششم ، می شود ساعت 18 . مردم سوخار در این ساعت از کار خود دست کشیده بودند ، و زن سامری هم بعد از فراغت از کار روزانه

خود باید برای کشیدن آب به سر چاه می آمد . خداوند ما پس از سفری طولانی ، در روزی داغ و آفتابی خسته و تشنه در کنار چاه نشست . او در وقت موعود خدا به مکان موعود رسیده بود . او در آنجا بود تا یک زن گم شده و بدبخت و ورشکسته را بجوید و نجات بخشد .

2 - درسی که از آن زن می آموزیم

عیسی بر لب چاه نشسته بود « که زنی سامری به جهت آب کشیدن آمد » (آیه 7) . زنی که بر سر چاه آمده بود ، زنی بد نام و رانده شده از جامعه بود . عیسی از او تقاضای جرعه ای آب نمود (آیه 7) . قطعاً آن زن شدیداً متعجب شد ، چونکه در فرهنگ آن روزگار و آن شهر مردان در انظار عمومی با زنان و حتی زنان خود وارد گفتگو نمی شدند ، و این مرد غریبه داشت این سد فرهنگی را ویران می کرد . زن از اینکه عیسی با او وارد صحبت شد تعجب کرد و تعجب او وقتی بیشتر شد که عیسی از او تقاضا کرد تا از ظرف « نجس » او جرعه ای بنوشد ، بدین جهت از او پرسید «چگونه تو که یهود هستی از من آب می خواهی و حال آن که [من] زن سامری می باشم؟ » (آیه 9) .

پطرس رسول گفته است « براستی [در] یافته ام که خدا را نظر به ظاهر نیست » (اعمال 10 : 34) . عیسی از اینکه جرعه ای از ظرف نجس آن زن سامرائی که به

خاطر او آمده بود تا کشته شود ، بنوشد ، ابائی نکرد ، هیچکس نه این زن ، نه فریسی ای مثل نیقودیموس و نه حتی آن جذامی منفور جامعه محروم از محبت خدائی او نبودند .

3- درسی که از آب می آموزیم : هر کس که تشنه است بیاید

عیسی در جواب او گفت : « اگر بخشش خدا را می دانستی و کیست که به تو می گوید آب به من بده، هر آینه تو از او خواهش می کردی و به تو آب زنده عطا می کرد» (آیه 10) .

عیسی ناگهان مسیر صحبت را تغییر داد . در ابتدا به عنوان شخصی که تشنه اش بود از آن زن که آب در اختیار داشت ، تقاضای جرعه ای آب کرد و اینک به جای تقاضای آب می گوید که کسی که نیاز به آب دارد آن زن است که باید از چشمه جوشان فیض او بنوشد . در اصل تشنگی جسمانی آن زن مطرح نبود، بلکه او نیاز به رفع عطش روحانی داشت . گر چه ظاهراً آن زن متوجه منظور عیسی نشد ، ولی آب زنده را برای جان خشکش به او عرضه نمود .

آنچنانکه مشاهده می شود ، برخی بر این عقیده اند که ایمان نجات بخش شامل اطاعت و الزام نیست . آنها به عنوان پشتوانۀ ایده خود ، به همین داستان اشاره می کنند و عرضه آب زنده به این زن را توسط عیسی ، دلیلی بر تسلیم آن زن به قدرت خدا ، می دانند .

نویسنده ای دراین مورد می نویسد : کلمۀ « التزام » در عهد جدید نمی تواند مترادف با « ایمان» باشد . به عنوان نمونه عیسی در یوحنا 4 : 14 می فرماید «لیکن کسی که از آبی که به او می دهم بنوشد ، ابداً تشنه نخواهد شد .» و بعدأ در انجیل یوحنا 6 : 54 می فرماید: « هر که جسد مرا خورد و خون مرا نوشید ، حیات جاودانی دارد . » بدیهی است که این جملات بیانگر شایستگی می باشند ، نه تعهد و التزام .

آیا می توانیم بپذیریم که فعل « نوشیدن » ایده شایستگی را جدا از التزام می رساند ؟ مطلقأ خیر! انجیل متی 20 : 22 (« آیا می توانید از آن کاسه ای که من می نوشم ، بنوشید ؟ ») و یوحنا 18 : 11 (« آیا جامی را که پدر به من داده است ننوشم ؟ ») ، هر دو نوشیدن را به طریقی به کار برده اند که دقیقأ مفهوم اجابت و تسلیم را می رساند . علاوه بر آن تعریف ایمان به کمک تشبیه توجیه پذیر نیست .

پس تکلیف ما با آیاتی نظیر یوحنا 3 : 36 (« آن که به پسر ایمان نیاورد ، حیات را نخواهد دید») ، و عبرانیان 3 : 18 – 19 (« آنانی را که اطاعت نکردند ... به سبب

بی ایمانی نتوانستند داخل شوند ») که به روشنی بی اطاعتی را با بی ایمانی یکی می دانند ، چیست ؟

این واقعیت که عیسی آب زنده به آن زن عرضه نمود ، فاکتور تعهد و التزام را در ایمان واقعی ، کم رنگ نمی کند . آب زنده ای که عیسی در اختیار داشت هدیه نجات بود، شامل تمام مواردی که در واقعیت آمرز ش دخالت دارند ، آزادی از گناه ، تعهد به پیروی عیسی ، توانائی اطاعت شریعت خدا و قدرت و اشتیاق به جلال دادن خدا .

چنین به نظر می رسد که آن زن هنوز هم فکرش متوجه آب طبیعی بود : « ای آقا دلو نداری و چاه عمیق است ، پس از کجا آب زنده داری ؟ آیا تو از پدر ما یعقوب بزرگتر هستی که چاه را به ما داد و خود و پسرانش و مواشی او از آن می آشامیدند ؟ » (آیات 11 و 12) .

اگر آن زن می دانست که عیسی بزرگتر از یعقوب است ، و آبی که او عرضه می دارد بهتر از آب یعقوب است ، فرق بین آب طبیعی و آب زنده را می فهمید . بدین جهت عیسی برای تفهیم این حقیقت به او گفت : « هر که از این آب بنوشد باز تشنه گردد ، لیکن کسی که از آبی که من به او می دهم بنوشد ، ابداً تشنه نخواهد شد ، بلکه آن آبی که به او می دهم در او چشمه آبی گردد که تا حیات جاودانی می

جوشد » (آیات 13 و 14) . آبی که عیسی به آن زن عرضه نمود ، جان شعله ور او را خاموش می کند .

واکنش زن ، آنی بود : « ای آقا آن آب را به من بده تا دیگر تشنه نگردم و به اینجا به جهت آب کشیدن نیایم » (آیه 15) . چنین به نظر می رسد که آن زن هنوز هم منظور عیسی را از آب روحانی ، نفهمیده بود . ولی عیسی هم به سادگی آب زنده را به او نداد . او از عیسی تقاضای آب زنده کرد و فکر می کرد که عیسی نیز بی درنگ تقاضایش را بر آورده می کند – ولی عیسی به دنبال یک تبدیل و تحول درونی آسان و کم بها نبود . عیسی می دانست که آن زن آمادگی دریافت آب زنده را ندارد . ولی موردی وجود داشت که می بایست نخست به آن پرداخته شود : گناه آن زن و هویّت واقعی خودش .

عیسی هیچگاه هیچ نوع فیض ارزان را تصویب نکرده است . عیسی زندگی جاوید را به کسی که به گناهان خود معترف نیست ، عرضه نمی دارد . عرضه آب حیات از سوی عیسی به شخصی بی آنکه با گناهان خود برخورد نکرده باشد و سبک زندگی خود را عوض نکرده باشد ، باور کردنی نیست . عیسی آمد تا مردمش را از گناهانشان خلاصی دهد (ر.ک 1 : 21) ، نه اینکه مردمش در اسارت شرارت نگه دارد . عیسی مسیح خداوند با نشان دادن اینکه آن زن نمی تواند گناه خود را از او مخفی بدارد ،

درست به قلب هدف زد : « برو و شوهر خود را بخوان و در اینجا بیار » (آیه 16) .

این پیشنهاد شاقی بود .

اشتیاق به اعتراف به واقعیت وجودی و اظهار نفرت از گناه نشانۀ تشنگی واقعی روحانی است . ولی ابعاد گناه این زن به آن اندازه بود که متوسل به دروغگویی شد : «من شوهر ندارم » (آیه 17) . این بود پاسخ آن زن . ولی عیسی واقعیت را کاملاً می دانست : « نیکو گفتی که شوهر نداری ! زیرا که پنج شوهر داشتی و آنکه الان داری شوهر تو نیست ! این سخن را راست گفتی » (آیات 17 و 18) .

تصور کنید وقتی آن زن فهمید که عیسی همه چیز را در بارۀ او می داند ، چقدر شرمنده شد ! قطعاً او ترجیح می داد که گذشته خود را از عیسی پنهان نگه دارد . او دروغ نگفته بود ، ولی حقیقت را هم کاملاً بیان نکرده بود . مثل اینست که عیسی به او گفته باشد « بسیار خوب اگر به گناه خود اقرار نکنی ، من تو رابا گناهانت روبرو می کنم . » در آیه 19 زن با بیان « ای آقـا مـی بینم که تو نبی هستی » ، لب به اعتراف می گشاید و در واقع می گوید : « حق با شماست ، من همین هستم که شما می گوئید ، زندگی من و گناه من همین است که شما دست روی آن گذاشتید. آنچه که در مورد من گفتید ، درست است . »

در اینجا بود که می باید تشخیص می داد که شخصی که با او صحبت می کند ، کسی که به تمام جزئیات زندگی گناه آلود او آشنا است ، کیست . او از گناهان سر

پوش نهاده زن ، پرده برداشته بود ، ولی با این وجود و با تمام آگاهی اش از تباهی آن زن ، آب زنده را به او پیشنهاد نمود ! اگر آن زن کتاب مقدس را به درستی خوانده بود ، در اینجا به یاد اشعیا 55 : 1 می افتاد : « ای جمیع تشنگان نزد آبها بیائید . » عرضه آب زنده منحصر به افرادی مذهبی نظیر نیقودیموس نیست . هر کسی که تشنه است دعوت به نوشیدن آب زنده شده است ، حتی زن زنا کار که زندگیش سرشار از گناه است . اشعیا حکمی برای گناهکاران صادر کرده است و سپس وعده ای اعجاب انگیز که می توانست باعث شادی قلبی زن سامرائی بشود :

شریر راه خود را ترک نماید ،

و گناهکار افکار خود را ،

و به سوی خداوند ، بازگشت کنند ،

و خداوند به آنها رحمت خواهد آورد ،

و به سوی خداوند ما که مغفرت عظیم خواهد کرد .

ترجمه ای آزاد از اشعیا 55 : 7

درسی در رابطه با عبادت واقعی : اینک زمان مقبول

زن سامری با تشخیص اینکه عیسی کسی بالاتر از یک رهگذر دورگرد است ، اولین سئوال روحانی را که به ذهنش خطور کرد از او پرسید : « پدران ما در این کوه

پرستش می کردند و شما می گوئید که در اورشلیم جایی است که در آن عبادت باید نمود » (آیه 20) . و چونکه زن فهمیده بود که عیسی یک نبی است پس انتظارش این بود که عیسی به او بگوید حق با کیست . پاسخ عیسی به او مانند پاسخی که به نیقودیموس داد ، پاسخی بود به اشتیاقی پنهان و رویارویی او با نیاز واقعی اش به آمرزش : « ای زن مرا تصدیق کن که ساعتی می آید که نه در این کوه و نه در اورشلیم پدر را پرستش خواهید کرد » (آیه 21) . و در ضمن فراموش نکرد که به او بگوید یهودیان درست عبادت می کنند ، نه سامریان : « شما آنچه را که نمی دانید می پرستید اما ما آنچه را که می دانیم عبادت می کنیم ، زیرا نجات از یهود است » (آیه 22) . اگر آن زن فقط می دانست یهودی ای که با او صحبت می کند ، همان کسی است که آمده است تا نجات را بیاورد ، چه می کرد ؟

مکان عبادت چیز مهمی نیست ، آنچه که مهم است زمان ، موضوع عبادت و نحوهٔ عبادت است . عیسی گفت : « لیکن ساعتی می آید ، بلکه الان است که در آن پرستندگان حقیقی پدر را به روح و راستی پرستش خواهند کرد زیرا که پدر مثل این پرستندگان خود را طالب است . خدا روح است و هر که او را پرستش کند می باید به روح و راستی بپرستد » (آیات 23 و 24) . عبادت واقعی نه در کوه جریزیم و نه در معبد است ، بلکه در دل انسان است .

عبارت « لیکن ساعتی می آید ، بلکه الان است » ، لحن اخطارگونه ای به سخنان عیسی داد و معنی خاصی برای آن زن داشت . مثل اینکه گفته باشد « نیازی نیست شمابرای عبادت بالای کوه و یا به اورشلیم بروید ، شما می توانید هم اینک و در همین جا خدا را عبادت کنید . »

عیسی با نشان دادن آستانهٔ حیات جاوید فوریت نجاتی را که پولس رسول به آن اشاره داشت ، تنفیذ نمود : خداوند می گوید : « در وقت مقبول تو را مستجاب فرمودم و در روز نجات تو را اعانت کردم . اینک الحال زمان مقبول است ، اینک الان روز نجات است» (دوم قرنتیان 6:2) . مسیح موعود آمده بود ، روز نجات رسیده بود ، و زمان تنها زمان مقبول مسیح نبود ، بلکه زمان مقبول آن زن نیز بود .

استفاده از عبارت پرستندگان واقعی ، برای بیان افراد آمرزیده شده ، مورد مهمی است. تمام آنانی که نجات یافته اند پرستندگان حقیقی خدا هستند . غیر ممکن است که انسان نجات یافته خدا را به روح و راستی عبادت نکند . هدف نجات ایجاد پرستندگان حقیقی است (ر.ک فیلیپیان 3:3) . خداوند ما به این جهان آمده بود تا گمشده را بجوید و نجات بخشد . او بر زن سامری آشکار شد تا با یافتن و نجات گناهکاران ارادهٔ خدا را در ایجاد پرستندگان واقعی تحقق ببخشد . آنگاه عیسی از آن زن دعوت کرد تا یکی از آن پرستندگان واقعی باشد .

وقتی عیسی گفت که پدر پرستندگان حقیقی را می جوید ، گفتهٔ او به منزلهٔ دعوت خدا از آن زن سامری بود . اهمیت این دعوت نباید ندیده گرفته شود ، چونکه این دعوت هر نقطه نظر غلطی را مبنی بر اینکه عیسی حیات جاوید را بدون هیچ تقاضایی برای تعهد روحانی ، عرضه می دارد ، نفی می نماید . خداوند جلال بی آنکه قبلاً امر فرموده باشد « شریر راه خود را و گناهکار افکار خودش را ترک نماید » (اشعیا 55 : 7) ، نمی گوید « ای تشنگان نزد آبها بیائید » (اشعیا 55 :1) . دعوت به ستایش پدر در روح و راستی ، فراخوان روشنی بود به عمیق ترین و جامع ترین سرسپردگی روحانی .

ولی زن سامری هنوز هم متوجه منظور عیسی نشده بود ، و کسی نمی تواند او را سرزنش کند . او به سر چاه آمده بود تا اندکی آب بر دارد و در یک گفتگوی کوتاه با عیسی گناهش افشا شده بود و عیسی از او خواسته بود تا پرستشگر حقیقی خدای زنده باشد . او از ته دل نیازمند کسی بود که افکار درهم بر هم او را سامان بخشد . بدین جهت به عیسی گفت : « می دانم که مسیح می آید . پس هنگامی که او آید از هر چیز به ما خبر خواهد داد » (آیه 25) . قطعاً پاسخ عیسی آن زن را شدیداً شوکه کرد : « من که با تو سخن می گویم،همانم »(آیه26) . چه رویاروئی تکان دهنده ای ؟ ! مردی که از او تقاضای آب کرده بود و اینک در مقابل او ایستاده بود ، ادعا می

کند که مسیح موعود و دارندهٔ آب زنده است و وعده می دهد که گناه او را می آمرزد و او را تبدیل به ستایشگر حقیقی خداوند ، خدا خواهد نمود .

حتی گر چه در این بخش از انجیل صحبتی راجع به ایمان آوردن آن زن نشده است ، ولی چنین به نظر می رسد که او ایمان آورده است . فضای سفیدی که بین آیات 26 و 27 به وجود آمده است، می توانسته اند فرصتی برای اقرار ایمان او باشند . ساعت نجات برای او رسیده بود . او مـــی باید مشتاقانه تبدیل به یک رستاخیز حقیقی خدا می شد . او می بایست از آب حیات پیشنهادی عیسی می نوشید . فیض مقاومت ناپذیر مسیح می بایست بر قلب او نفوذ کرده باشد .

عیسی گام به گام پیش رفته بود و دل گناهکار او را گشوده بود و خودش را به خودش نشان داده بود . پاسخ زن نیز ظاهراً جز اعتراف به ایمان نجات بخش ، نمی توانسته است باشد .

درسی از شهادت زن سامری : این مرد گناهکاران را می پذیرد

شاگردان برای خرید غذا به شهر رفته بودند . یوحنا می نویسد که « در همان وقت شاگردان آمدند » (آیه 27) . در اصل یونانی انجیل یوحنا آمده است : « دقیقاً در همان لحظه . » احتمالاً هنگامی که عیسی مشغول گفتن « من که با تو سخن می گویم ،

همانم»، بوده است شاگردان سر رسیده اند . چون اگر اندکی دیر تر رسیده بودند ادعا عیسی را نمی شنیدند .

طرح چنین مسئله بزرگی با یک زن مطرود سامرائی ، مبنی بر اینکه او همان «مسیح» موعود است ، آنها را شوکه کرده بود ، چونکه قبلاً عیسی هرگز چیزی در این مورد نگفته بود . یوحنا مــی گوید : « [شاگردان] تعجب کردند که با زنی صحبت می کند و لیکن هیچ کس نگفت که چه می طلبی یا برای چه با او حرف می زنی » (آیه 27) .

رفتار زن بعد از رفتن از سر چاه قویاً نشان دهنده اینست که او ایمان آورده بود . او «سبوی خود را گذارده ، به شهر رفت و مردم را گفت : « بیایید و کسی را ببینید که هر آنچه کرده بودم به من گفت . آیا این مسیح نیست ؟ » « پس [مردم] از شهر بیرون شده نزد [عیسی] می آمدند » (آیات 28 – 30) . او به تمام شاخصه های مسیحی شدن ناب، شهادت داد . او نیاز خود را حس کرد ، او به گناه خود اعتراف کرد او عیسی را به عنوان مسیح شناخت و اینک ثمره آن تحول بزرگ در زندگیش را با دعوت دیگران به سوی عیسی ، نشان می داد .

اولین انگیزۀ مهم آن زن به عنوان یک نو ایمان این بود که بیرون رود و راجع به مسیح با همه کس حرف بزند . اشتیاق به اقرار ایمان تجربه معمولی هر ایماندار تازه ای است . در واقع بعضی از شاهدان بسیار غیرتمند مسیح ، همچون نو ایمانان می باشند .

علتش اینست که وخامت گناهشان و لذت رهایی از گناه در فکرشان تازه است . در مورد این زن نیز چنین بود . اولین چیزی که به مردان و زنان شهر اعلام کرد این بود که عیسی از آنچه که او انجام داده است ، آگاه است . او گناه آن زن را در معرض نور قرار داده بود و او را وا داشته بود که با آنچه که هست روبرو شود ، وسپس او را در شرم خود رها نمود . علت اینکه آن زن چنین با بی پروائی و آزادانه صحبت کرد نشان می دهد که او از اسارت گناه رها شده بود . عیسی به او آب حیات را داده بود و او هم شروع به ستایش خدا در روح و راستی نموده بود و دیگر نیازی نبود بر گناه خود سر پوش بگذارد . او آمرزیده شده بود . شهادت او اثری قوی بر اهالی شهر بجا گذاشته بود. کتاب مقدس می گوید : « پس در آن شهر بسیاری از سامریان بواسطهٔ سخن آن زن که شهادت داد که « هر آنچه کرده بودم به من باز گفت » بدو ایمان آوردند» (آیه39). اخبار چگونگی بر خورد آن زن با عیسی و آگاهی عیسی از گذشتهٔ آن زن شدیداً مردم را تحت تأثیر قرار داده بود و بسیاری با شوق و ذوق به عیسی پیوستند (یوحنا 4 : 40 – 42) . چرا چنین شد ؟ آنها هم سامری بودند و از این نظر با آن زن یکسان بودند . آنها دانستند که مسیح موعود آمده است تا همه چیز را درست کند و احتمالاً بیشتر آنها اقدام او را پیش بینی می کردند . تصور آنها از مسیح موعود درست در نقطه مقابل فریسیان از او بود که به عنوان رهبران مذهبی یهود در انتظار پادشاه یا سردار فاتحی بودند که مشکلاتشان را حل کرده و دشمنانشان را

نابود کند . ولی سامریان هرگز چنین انتظاری از مسیح موعود نداشتند . اگر یهودیان بحق بودند ، سامریان اولین کسانی بودند که در معرض خشم مسیح قرار می گرفتند . ولی وقتی این زن آمد و به مردم سوخار اعلام کرد که یکنفر ادعا می کند که همان مسیح موعود است ، با وجودیکه از تمام گناهانش آگاه بوده ولی به او رحمت آورده ، دلهای مردم سوخار در سامرا با اشتیاق تمام مسیح را پذیرفت . برخورد سامریان را با عیسی مقایسه کنید با برخورد فریسیان با عیسی در انجیل لوقا 15 : 2 :« فریسیان و کاتبان همهمه کنان می گفتند : "این شخص گناهکاران را می پذیرد ... "در واقع این دقیقاً همان موردی بود که زن سامری به اهالی سوخار اعلام نمود : "این شخص ادعا می کند که مسیح موعود است ، ولی گناهکاران را می پذیرد!" »

توجه کنید هر دو ، هم فریسیان و هم سامریان اعتراف نموده اند که عیسی گناهکاران را می پذیرد، ولی بر خورد کاتبان و فریسیان با این خبر منفی بود ، چونکه خود را عادل می پنداشتند ، اما آن دسته از اهالی سامره که به گناهان خود معترف بودند ، بر خورد مثبتی با این خبر داشتند . مگر نه این است که عیسی خودش گفته بود « من نیامده ام تا عادلان را بلکه گناهکاران را به توبه دعوت کنم » (متی 9 : 13) ؟ کسانی که از اقرار به گناهانشان خودداری می کنند عیسی را نه در هیئت نجات دهنده بلکه در قالب داور ، خواهند دید . آب حیاتی که در اختیار عیسی است

تنها به کسانی داده می شود که گناهان خود را و ناتوانی خود را در این زندگی گناه آلود ، اعتراف کنند .

خدا کسانی را می جوید که مشتاقانه خود را به ستایش او در روح و راستی اختصاص دهند . این نوع عبادت و ستایش برای کسانی که گناهان خود را پرده پوشی می کنند ، غیر ممکن است . از سوی دیگر این دسته از افراد که به گناهان خود اقرار و از آن روی بر می گردانند ، عیسی را نجات دهنده ای خواهند یافت که آنها را می پذیرد ، می آمرزد و از اسارت گناهانشان رهائی مـــی بخشد . آنها مانند همان زنی که بر سر چاه بود ، منبع آب حیات را خواهند یافت که حتی شدیدترین تشنگی روحانی را سیراب خواهد نمود .

آخرین فصل کتاب مقدس با این دعوت به پایان می رسد که تصویری از زن سامرائی است : «هر که تشنه باشد بیاید و هر که خواهش دارد ، از آب حیات بی قیمت بگیرد » (مکاشفه 22 : 17) . آب حیات در عین حال که مجانی است ، ولی ارزان نیست ، نجات دهنده بهای گران آن را پرداخته است . جویندگان توبه کار می توانند تا آنجا که قادرند از این آب بنوشند و سیراب شوند .

4

عیـــــی گنـــاهکـــاران را مـــی پـــذیـــرد ، امـــا عـــادلان را رد می کنـــد

ما به مردم می گوئیم که خدا آنها را دوست دارد و نقشه اعجاب انگیزی برای زندگی آنها دارد ، ولی این تنها نیمی از حقیقت است . خدا همچنین از گناه نفرت دارد و گناهکار از گناه برنگشته را طرد می کند . اگر این حقیقت گفته نشود ، بشارت و عرضه انجیل هرگز کامل نخواهد بود . هر بشارتی که خالی از بیان اهمیت مواجهۀ انسان با گناهانش باشد ، بشارتی نارسا و نابسنده است . و هر « نجاتی » که شامل تحول در سبک زندگی گناهکار و برگشت او از گناه نباشد نجات ، نیست.

گناه موضوعی دست دوم نیست ، و آنچنانکه نجات مورد نظر است ، گناه نیز باید مورد نظر باشد . در واقع عاملی که بشارت مؤثر را از بشارت بی اثر مجزا می کند قدرت عیسی در آمرزش گناه و غلبه او بر گناهان است . مهم ترین و اعجاب انگیز ترین حقایق انجیل اینست که بندگی گناه دیگر تمام شده است . این حقیقت کانون و

شریان حیاتی پیام مسیحی است . هر بشارت و پیامی که این مهم را مد نظر داشته باشد می توان آن را انجیل به روایت عیسی تعریف نمود .

تصویر اینکه کسی بدون بر خورد بازشتی گناهانش و متعاقباً اشتیاق به برگشت او از گناهش ، می تواند با خدای مقدس کتاب مقدس روبرو شود ، غیر ممکن است .

در کتاب مقدس ، کسانی که خدا را ملاقات کردند ، آنانی بودند که سر شار از حس سنگینی گناهانشان بودند . پطرس مسیح را در عیسی دید ، چونکه گفت : « ای خداوند از من دور شو زیرا مردی گناهکارم » (لوقا 5 : 8) . پولس در نامۀ اولش به تیموتاؤس 1 : 15 می نویسد : «این سخن امین است و لایق قبول تام که مسیح عیسی به دنیا آمد تا گناهکاران را نجات بخشد که من بزرگترین آنها هستم . » در عهد عتیق ایوب که خدا شخصاً او را مردی عادل توصیف کرده بود (ایوب 1 : 1و 8) ، بعد از ملاقات رویارو با خدا گفت : « از خویشتن کراهت دارم و در خاک و خاکستر توبه می نمایم » (ایوب 12 : 26) . اشعیا نیز خدا را می بیند و با خود می ستیزد : « وای بر من که هلاک شده ام زیرا که مرد نا پاک لب هستم و در میان قوم نا پاک لب ساکنم و چشمانم یهوه صبایوت پادشاه را دیده است » (اشعیا 6 : 5) . عرصه های فراوانی از مردان و زنانی در کتاب مقدس وجود دارند که خدا را دیده اند ، و از نحوۀ زندگی خود هراسان شده اند – پس بیهوده نیست که کسی نجات خود را با این حقیقت ابدی که مسیح بر گناهکاران رحمت می آورد مرتبط می سازد .

در انجیل متی 9 : 13 یکی از مهم ترین بیانات عیسی مسیح ضبط گردیده است . خداوند می فرماید « نیامده ام تا عادلان را بلکه گناهکاران را به توبه دعوت نمایم . » این بیانیه همچنین مبّین رسالت عیسی و چکیده پیام مسیحیت و هستهٔ کانونی انجیل و اصل و اساس تجسم اوست . چرا عیسی به این جهان آمد ؟ برای اینکه گناهکاران را بخواند – کسانی که به پایان خط رسیده اند ، کسانی که مأیوس و ناامیدند ، کسانی که رنجور و دردمندند ، کسانی که گرسنه و تشنه اند ، کسانی که ضعیف و ناتوانند ، کسانی که خسته و مأیوس اند ، کسانی که در هم شکسته اند ، کسانی که زندگیشان از هم پاشیده است و گناهکارانی که می دانند شایستگی نجات را ندارند .

خطاب عیسی فریسیان خود عادل پندار را هدف قرار داد ، فریسیانی که مانند بسیاری از انسانهای امروزند و فکر می کردند که عادل و بی نیاز از هدایت روحانی می باشند . حقیقت اینست که مادام که انسان یاد نگیرد در گیر مشکلی به نام گناه است ، برای رهائی نزد عیسی نخواهد آمد . مردم برای شفا به پزشک مراجعه نمی کنند ، مگر اینکه بدانند بیمار هستند ، مردم به دنبال حیات نمی روند مگر اینکه بدانند در زیر حکم و جریمه موت قرار دارند ، مردم برای رهائی کاری نمی کنند ، مگر اینکه اسارت گناه آزارشان بدهد .

به همین سبب عیسی آمد تا ما را به خودمان بشناساند که همگی گناهکاریم ، و به همین علت بود که پیامش آنهمه نافذ و قوی بود . پیام او عدالت موهوم ما را در هم

شکست و پرده از دلهای شریر ما بر کشید ، تا خود را آنطوریکه هستیم ، مشاهده کنیم

.

پــذیــرش گنـــاهـــکاران

متی در طی انجیلش استدلال می کند که عیسی همان مسیح موعود اسرائیل است . او در فصول هشتم و نهم انجیلش به تشریح یک سری از معجزات مسیح می پردازد که به فرضیه مسیح موعود اسرائیل اعتبار می بخشد . اینها نه اعجاز می باشند که فیض قدرت مسیح بر امراض (8 : 1- 17)، بر طبیعت (8 : 32 – 27) ، بر شیاطین (8 : 28 – 34) ، بر مرگ (9 : 18 – 26)، بر کوری (9 : 27 – 37) و بر کری (9 : 32 – 34) است .

متحول شدن متی هم در طی این اعجاز ها صورت گرفت و آن درست بعد از مشاهده قدرت مسیح بر گناه (9 : 1- 8) بود . مسیح گناهان مرد مفلوجی را آمرزیده بود . او در یک نمایش تاریخی از قدرت خدائیش ، الوهیت خود را با فرمان دادن به آن مرد مفلوج که بسترش را بر داشته و راه برود ، به فریسیان ثابت نمود .

بلافاصله پس از آن جریان در آیه نهم شاهد دعوت و نجات متی می باشیم : « چون عیسی از آنجا می گذشت ، مردی را مسمی به متی به باج گاه نشسته دید . بدو گفت : «مرا متابعت کن . » در حال برخاسته ، از عقب وی روانه شد . »

در کنار این واقعه که متصل به متحول شدن مرقس و لوقا نیز بود ، عیسی فقط سه کلمه به متی گفت : « مرا متابعت کن ! » و متی هم بلافاصله اطاعت نمود . در لوقا 5 : 28 این عبارت مهم را می خوانیم : « [متی] در حال همه چیز را ترک کرده ، بر خاست و در عقب وی روانه شد.» او همه چیز را ترک کرد تا مسیح را پیروی کند . متی از خودش تعریف نکرده است ، بلکه این لوقا است که در مورد نحوهٔ ایمان آوردن متی سخن می گوید . متی بهای بزرگی و حتی شاید بزرگتر از هر شاگرد دیگری پرداخت . یک نفر ماهی گیر که از عیسی پیروی می کرد می توانست هر وقت مایل باشد ، دست از پیروی عیسی بر دارد و به شغل ماهی گیری اش بر گردد . ولی وقتی یک مأمور جمع کردن باج و خراج و یا باجگیر شغلش را ترک می کرد ، راه بر گشتی برای او وجود نداشت ، چونکه روز بعد دولت رم کس دیگری را بجای او می گذاشت . با این وجود متی بلافاصله همه چیز را رها کرد . او نگفت که « باشد ، خداوندا به دنبالت می آیم ... ولی اجازه بده شغلم را حفظ کنم ! » خیر ! او پشت کرد به هر آنچه که داشت ، و هر چه را که داشت فراموش کرد .

متی یک شخص گناهکار به تمام معنی بود ، و همه کس در کفرناحوم این را از نحوهٔ زندگی او می فهمیدند . از یک طرف او مأمور اخذ مالیات بود ، ابزاری در دست حکومت رم که به حرفه منفور باجگیری از هم وطنان یهودی اش برای حکومت استعمارگر رومی مشغول بود .

باجگیران کسانی بودند که دولت روم این امتیاز ویژه را به آنها فروخته بود که مالیات های یک شهر یا یک ناحیه را جمع کنند . متی نیز که چنین حق ویژه ای را از حکومت رم خریده بود ، اسرائلیان او را چون یک خائن و متجاوز نگاه می کردند . از نظر مردم یهود هیچ دشمنی ای بالاتر از این نبود که یک یهودی برای کشوری که آنها را مستعمرهٔ خود کرده است ، مزدوری کند. متی در خدمت قوم کافر و ستمگری بود که قوم او را تحت استیلای خود قرار داده بود ، بدین جهت مردم او را به عنوان یک نفر کافر و مرتد می شناختند .

دولت رم هر باجگیری را ملزم به جمع آوری مقدار معینی مالیات نموده بود و باجگیران می توانستند مازاد مبلغی که برایشان مقرر شده بود،خودشان در جیب بگذارند. دولت روم برای آنکه باجگیران را دلگرم و تشویق به کار نماید ، دست آنها را در این افراط کاری ها باز گذاشته بود و از آنها حمایت می کرد . آنها هم که دست دولت را پشت سر خود می دیدند بجان مردم فقیر بیچاره افتاده و هر چه که زورشان می رسید به هم میهنان خود اجحاف می کردند . یک باجگیر زرنگ در مدت کوتاهی می توانست بسیار ثروتمند شود – ثروتی که به خرج هم وطنانش و حمایت کشور اشغالگر،صاحب می شد . طبیعی است که در این صورت تمام اسرائیلیان از آنها نفرت داشتند .

باجگیران به قدری منفور بودند که یهودیان آنها را به معبد راه نمی دادند و آنها را جانوران نجس می نامیدند و مانند خوکان با آنها رفتار می کردند . شهادت آنها در هیچ دادگاهی پذیرفته نمی شد ، زیرا کسی به آنها اعتماد نمی کرد . همه آنها را دروغگویانی هم ردیف راهزنان و قاتلان می دانستند . بیشتر یهودیان دادن مالیات به دولت رم را قبول نداشتند . آنها با توجه به یزدان سالاری عهد عتیق معتقد بودند که تنها خدا باید پول آنها را بگیرد و بهمین دلیل بود که فریسیان عیسی را به نیت اینکه نظر مردم را نسبت به او بر گردانند با این سئوال امتحان کردند که آیا « جزیه دادن به قیصر رواست یا نه ؟ » (متی 22 : 15 – 22) . متی مجاز بود مالیات مردم را از هر چه که در اختیار دارند ، وصول کند و به عوارض اجناس وارداتی و صادراتی در پل های ارتباطی ، بندرها، و جاده ها دسترسی داشته باشد . او می توانست هر محموله ای را در جاده ها بازرسی نماید و حتی می توانست نامه های خصوصی مردم را بگشاید تا به امور کسب و کارشان پی ببرد و مالیات از آنها بگیرد . ادارهٔ او در محل تلاقی دو شاهراه که احتمالاً در بندرگاه شمالی دریای جلیل قرار داشت ، فعالیت می کرد . چنین موقعیت استراتژیکی نظارت او را بر راه بین دمشق و خاورمیانه تقویت می کرد و در آنجا می توانست از هر کسی که از شرق به غرب می رود ، عوارض بگیرد . او همچنین می توانست از صنایع عظیم شیلات ، مالیات وصول کند .

بدین ترتیب متی برمسند ریاست باجگیران تکیه زده بود . بعضی از باجگیران نگران شهرت خود بودند و بدین جهت با استخدام افراد دیگری برای جمع آوری مالیات ، خود را در انظار مردم نشان نمی دادند . ولی پر سر و صداترین این باجگیران ، کسی که اصلاً اهمیتی به دیدگاه مردم نسبت به باجگیران نمی داد ، نه تنها بر کرسی ریاست آنها قرار گرفته بود ، بلکه حتی به دیگران هم پول می داد تا به باجگیران ناسزا بگویند . باجگیر بودن یک مورد است ولی افتخار کردن به آن مورد دیگری است . سنت ربانی می گفت که تو به نمودن مردی چون متی غیر ممکن است . با این اوصاف می توانید بهت جماعت ناظر را آنگاه که عیسی به متی گفت « مرا متابعت کن » ، حدس بزنید . با تمام این تفاصیل چنین به نظر می رسد که متی شخص متعهدی بوده است و احتمالاً در عمق دلش مایل به رهائی از گناهش بوده است ، و علت آنهم می تواند پیوستن به مسیح باشد . او از سر هوس رانی و دمدمی مزاجی به دنبال عیسی نرفته است ، چونکه دنبال عیسی رفتن مستلزم پرداخت بهای گرانی برای او بوده است . او قطعاً می دانست که چه بهائی پرداخت می کند . عیسی در تمام مناطق مجاور کفرناحوم مردم را تعلیم داده بود و او می دانست که عیسی کیست و چه تعلیم می دهد . مردم معجزات او را دیده بودند و شگفت زده شده بودند ، حتی با دعوت مشکل و شاق شاگرد بودن ، آشنا بود (متی 8 : 18-22) . او می دانست که برای

شاگردی عیسی ، انتخاب شده بود . او محاسبات خود را انجام داد و آماده پرداخت بهای شاگردی شد .

غـــذا خــــوردن با باجگیــران و گناهکــاران

متی تصمیم گرفت مهمانی شامی ترتیب دهد تا عیسی را با دوستانش آشنا کند . او مانند اکثر تازه ایمانان می خواست مسیح را به دوستانش بشناساند . در انجیل لوقا 5 : 29 می خوانیم که متی (که لاوی هم نامیده می شد) در خانهٔ خود یک میهمانی به افتخار عیسی ترتیب داد . این گردهمائی به نظر عده ای بسیار مفتضحانه بود – فاسدترین مردمی که در فاسدترین میهمانی تاریخ جمع شده بودند . تمام کسانی که با متی دوستی و معاشرت داشتند ، افراد پستی بودند ، چونکه افراد امین و درست کار با او رفت و آمد نمی کردند . مردم محترم او را تحقیر می کردند . دوستان او راهزنان، کافران ، زانیان، شیادان و باجگیران بودند – یعنی تمام زباله های جامعه .

افراد خود پسند و مذهبی جامعه معتقد بودند که عیسی نمی بایست دعوت متی را قبول می کرد و با چنان افراد رسوائی غذا می خورد – این دقیقاً موردی بود که فریسیان به آن می اندیشیدند . ولی آنچه که آنها فکر می کردند ، راه واقعی نجات نبود . در متی 11 : 19 آمده است که عیسی در میان مردم به « مردی که دوست

باجگیران و گناهکاران » است ، شناخته شده بود . احتمالاً شرکت در همین میهمانی این لقب را برای عیسی به ارمغان آورده است .

فریسیان این عنوان را به عنوان تمسخر به او داده بودند ، ولی در واقع لقب شایسته ای برای پسر انسان بود .

در انجیل متی 9 : 10 آمده است : « و واقع شد چون او در خانه به غذا نشسته بود ، جمعی از باجگیران و گناهکاران آمده ، با عیسی و شاگردانش بنشستند . » این واقعه هم از نظر فریسیان خود عادل پندار ، بسیار شرم آور بود و مشکل توانستند خونسردی خود را حفظ کنند . آنها فکر کردند اگر عیسی واقعأ مسیح است ، باید با ما شام صرف کند ، نه با آنها ! ظاهرأ فریسیان تا پایان میهمانی در خارج از خانه ایستاده بودند و ضمن پرهیز از بر خورد رو یا رو با مسیح ، از شاگردان او پرسیدند : « چرا استاد شما با باجگیران و گناهکاران غذا می خورد ؟ » (آیه 11) .

این سؤال بیش از آنکه یک پرسش خیر خواهانه باشد ، سرزنشی پنهانی و حاکی از دشمنی آنها با عیسی بود . وقتی این خبر به گوش عیسی رسید ، متقابلأ به سرزنش آنها پرداخت و گفت : « نه تندرستان بلکه مریضان احتیاج به طبیب دارند . لکن رفته ، این را دریافت کنید که رحمت می خواهم نه قربانی ، زیرا نیامده ام تا عادلان را بلکه گناهکاران را به توبه دعوت نمایم » (آیات 12 و 13) . پاسخ عیسی به فریسیان

بخشی قدرتمند و سه جانبه است . جنبۀ نخست آن اشاره به تجربه است و بعد کتاب مقدس و در آخر قدرت خدائیش .

جنبه تجربی پاسخ عیسی گناهکاران را با بیماران مقایسه می کند که احتیاج به پزشک دارند . نتیجه گیری ساده است : از پزشک انتظار می رود که بیمار را ویزیت کند ، بنابراین از آمرزنده نیز انتظار می رفت به سراغ کسانی برود که گناهکارند – سخنان عیسی نیشتری بود به دلهای سخت فریسیان : « اگر شما این همه نسبت به این افراد حساس هستید و آنها را گناهکار تشخیص داده اید چکار می خواهید بر ایشان انجام دهید؟ و یا اینکه پزشکانی هستید که بیماری را تشخیس داده اید ،ولی درمان نمی کنید ؟» بدین ترتیب عیسی فریسیان را زاهدانی ریائی نامید که دیگران را گناهکار می نامند ، ولی نسبت به وضعیت آنها بی تفاوت می باشند . جنبه کتاب مقدسی سخنان عیسی غرور پوشالی فریسیان را در هم شکست : « لیکن رفته این را دریافت کنید (یاد بگیرید) » (آیه 13) . معلم های دینی یهودی (ربی ها) از جملۀ « این را دریافت کنید » به شاگردانی که در آموختن درس غفلت می کردند ، استفاده می نمودند که به زبان امروزی تر می شود « لطفاً به کتاب رجوع کنید و پس از کسب اطلاعات لازم ، صحبت کنید . »

عیسی در اینجا به نقل قول از کتاب هوشع 6 : 6 می پردازد « زیرا که رحمت را پسند کردم بجای قربانی . » به کلامی دیگر خدا توجهی به تشریفات ظاهری دینی

ندارد بلکه نگاه او متوجه امور باطنی یعنی رحمت و رأفت و مهربانی است . فریسیان در تشریفات و مراسم خبره بودند ولی محبتی نسبت به گناهکاران نداشتند . خدا سیستم قربانی را تشکیل داد و به بنی اسرائیل فرمان داد بر اساس دستور او عمل کنند ، ولی اجرای این مراسم موقعی خدا را خشنود می کرد که همراه با دلی شکسته و توبه کار اجراء می شد (مزامیر 51 : 16 – 17) . وقتی دل امین نباشد ، مراسم مذهبی کسالت آور می شود . خدا هیچگاه با اجرای مراسم دینی جدا از صداقت شخصی ، خشنود نخواهد شد .

مورد سوم راجع به اقتدار مسیح است و می گوید : « من نیامده ام تا عادلان را بلکه گناهکاران را به توبه دعوت کنم » (آیه 13) . لوقا 5 : 32 می افزاید « نیامده ام تا عادلان را ، بلکه تا عاصیان را به توبه بخوانم . » در انجیل لوقا 18 : 9 فریسیان از زبان عیسی کسانی توصیف شـــده اند که « بر خود اعتماد می داشتند که عادل بودند و دیگران را حقیر می شمردند . » درست مثل اینکه عیسی به ما گفته باشد : « شما می گوئید که عادل هستید ، باشد ، اشکالی ندارد هر طوری که شما می گوئید ، من هم قبول دارم پس دیگر کاری با هم نداریم . چیزی ندارم به شما بگویم چون من آمده ام تا گناهکاران را به توبه دعوت کنم . »

در انجیل متی 22 : 1–14 داستان یک عروسی است که کاملاً در سخنان عیسی نسبت به فریسیان می گنجد . در اینجا عیسی ملکوتش را در قالب یک میهمانی به

تصویر کشیده است . پادشاه دعوت نامه برای تمام دوستانش می فرستد تا در جشن عروسی پسرش شرکت کنند ، ولی تمام کسانی که به جشن عروسی دعوت شده اند ، دعوت را رد می کنند . بنابراین پادشاه به خادمانش می گوید هر کسی را که یافتند به جشن عروسی بیاورند . این زاهدان و عادلان خیالی ، و این فریسیان به مثابهٔ همان هائی هستند که از آمدن به جشن عروسی پسر پادشاه خودداری کردند . آنها گناهان خود را تشخیص ندادند ، بنابراین نتوانستند به دعوت عیسی پاسخ مثبت بدهند .

اینست زمینه انجیل به روایت عیسی : او آمد تا گناهکاران را به توبه دعوت کند . در نتیجه مادام که انسان متوجه گناه خود نشود ، و گرانی بار گناه را و تشنگی به رهائی را احساس نکند ، خداوند او را نجات نخواهد داد .

معـــنـــی عـــدالـــت

خدا گناهکاران را می پذیرد ، جانب دیگر این سکه اینست که عادلان را نمی پذیرد . بخاطراینکه واقعاً عدالتی وجود دارد ، بلکه چونکه اصولاً شخص عادلی وجود ندارد (رومیان3: 10). ولی کسانی که فکر می کنند به اندازه کافی عادل هستند ، و کسانی که وخامت گناه را درک نکرده اند ، نمی توانند به انجیل پاسخ مثبت دهند . آنها نمی توانند نجات یابند ، چونکه انجیل گناهکاران را به توبه و نجات دعوت کرده است . « من نیامده ام تا عادلان را به توبه دعوت کنم . » اینها کلماتی ترسناک

می باشند . پیام قطعی این دعوت اینست که دعوت فیاض مسیح به نجات شامل کسانی که خـود را عـادل مـی پندارند ، نمی شود .

انجیل به روایت عیسی قبل از هر چیز فرمانی برای توبه نمودن است . کانون دعوت عیسی از همان آغاز رسالتش « توبه » بود . در واقع از همان ابتدا که خداوند ما شروع به موعظه نمود ، موعظه خود را با کلمهٔ « توبه » شروع کرد (متی 4 : 17) . کلمه « توبه » همچنین اولین کلامی بود که یحیی تعمید دهنده در موعظه اش بر زبان آورد (متی 3 : 2) . کلمهٔ توبه اساس انجیلی است که رسولان آن را موعظه نمودند (اعمال 3 : 19 ؛ 20 : 21 ؛ 26 : 20) . هر کسی که گناهکاران را به توبه دعوت نکند انجیل به روایت عیسی موعظه نمی کند .

حقیقت انجیل به روایت عیسی اینست که تنها اشخاص واجد شرایط برای نجات کسانی هستند که خود را گناهکار می دانند و مشتاقانه توبه می کنند . دعوت عیسی فقط خطاب به گناهکارانی است که نیاز خود را به توبه و اشتیاق خود را به تحول درونی نشـان مـی دهند . خداوند ما آمد تا گناهکاران را نجات دهد . ولی برای کسانی که گناهکار بودن خود را تأکید نمی کنند ، سخنی برای گفتن ندارد ، جز اعلام داوری و مجازات .

5

عیســـــــی چشـــــم کـــوران را بینـــا می کنـــــد

مسیح تنها برای کسانی است که او را به عنوان نجات دهندۀ خود پذیرفته اند . مندرجات رساله اول قرنتیان 15 : 3-4 پیام اساسی و حیاتی و مژده نیکوئی است که برای نجات باید آن را پذیرفت. این بخش شامل این حقایق است : (1) انسان گناهکار است ، (2) مسیح نجات دهنده است، (3)مسیح بجای انسان مرد ، و (4) مسیح از مردگان برخاست . هر کسی که انجیل را قبول دارد، عیسی را به عنوان نجات دهنده نیز قبول دارد (اول قرنتیان 12 : 3) . ولی همه کس که انجیل را قبول دارد حق حاکمیت نجات دهنده را بر زندگی خودش ، نمی پذیرد ... آنچه که لازمۀ نجات است ایمان به پیام انجیل است . موضوع ایمان نجات بخش ، نه یک فرمان بلکه خود مسیح است . ایمان حقیقی عینیت مسیح را می پذیرد نه فقط داده های کتاب مقدس را . ایمان حقیقی نه تنها این حقیقت را که عیسی مرد و زنده شد می پذیرد ، بلکه باور دارد که عیسی مرد تا ما را از گناهانمان برهاند ، تا سلطان و ارباب زندگی ما شود (رومیان 14 : 9) .

انجیل حقایق را صراحتاً گفته است . خدا در انجیل کسی است که گناهکاران را از اسارت گناه می رهاند (رومیان 1 : 16) . دعوت انجیل نه صرفاً دعوتی از فکر ، بلکه دعوتی از دل و جان ، فکر و نیرو است (ر.ک مرقس 12 : 30) . دعوت انجیل ابداع کنندهٔ الهیات کافران نیست ، بلکه بینا کردن کوران روحانی است .

فصل نهم انجیل یوحنا به روشنی در این مورد صحبت کرده است . در آنجا می خوانیم که عیسی مردی را که کور مادر زاده بوده ، شفا می دهد ، و در برخورد دوم با همان مرد چشمان روحانی او را می گشاید . در فاصله این دو دیدار ، مرد نابینای شفا یافته در مواجه با فریسیان ، شخص الهی دانی نبود ، ولی با این وجود شهادتی درست و قوی به نیابت از مسیح ارائه داد . او هنوز متحول نشده بود و هنوز کاملاً به مسیح ایمان نیاورده بود . در واقع گر چه عیسی این شخص نابینا را از نظر جسمی شفا داده بود ، ولی او هنوز در تاریکی می زیست و نمی دانست که عیسی واقعاً کیست (9 : 25) . ولی وقتی عیسی چشمان روحانی او را گشود ، او مسیح را به عنوان خداوند ستایش کرد (آیه 38) . این درس از الهیات نبود که آن مرد را متحول نمود ، بلکه اعجاز فیض خدائی بود.

اعجـــاز شفــــای جسمـــانـــی

مرد مذکور در فصل نهم انجیل یوحنا کور مادرزاد بود . مورد قابل توجه اینست که برای اولین بار در انجیل می خوانیم که این شخص کوری که عیسی شفایش داد ، کور مادرزاد بوده است . پس هر گونه شکی در رابطه با اینکه شفای آن شخص یک نوع شفای طبی و یا نوعی شعبده بازی توسط عیسی بوده است ، منتفی است . هر کس می دانست که این مرد از ابتدای تولد نابینا بوده است . کوری او یک نقص مادرزادی بوده است ، و نه در اثر یک حادثه که او امیدوار باشد روزی در اثر عمل جراحی ، بینا شود. کوری او درست مانند گناه ، از همان ابتدا با او زاده شد .

ممکن است کسی انتظار داشته باشد که این شهادت موجب استحکام رسالت عیسی شده باشد ، ولی اینطور نیست ، بر عکس این واقعه تبدیل به نقطه ضعفی در رسالت مسیح شد ، چونکه موجب طرد او از طرف یهودیان و رهبران بی ایمان آنها و تغییر دیدگاه غیر یهودیان نسبت به عیسی شد.

دقیقاً توجه داشته باشید به موقعیتی که این اعجاز صورت گرفته است . در پایان فصل هشتم انجیل یوحنا ، مشاهده می کنیم که عیسی گام به گام به رویارویی با رهبران مذهبی یهود به معبد ، جائی که الوهیت خود را با جرأت و جسارت تمام اعلام می دارد ، نزدیک می شود : « آمین آمین به شما می گویم که پیش از آنکه ابراهیم پیدا شود ، من هستم » (یوحنا 8 : 58) . در آیات بعد می خوانیم که یهودیان با شنیدن اظهار عیسی بقدری عصبانی می شوند که می خواهند او را سنگسار کنند . ولی

عیسی موفق می شود خود را از معبد بیرون افکند و از دست آن جماعت خشمگین نجات دهد .

فصل نهم انجیل یوحنا حاوی داستانهائی است که بعد از اینکه عیسی معبد را ترک می کند ، اتفاق می افتد : « و وقتی که (عیسی) می رفت کوری مادرزاد را دید » (9: 1). هر چند زندگی او در معرض خطر بود و رهبران دینی یهود قطعاً به جستجوی او می آمدند ، ولی توقف کرد تا آن مرد را شفا دهد . حتی با وجودیکه چنین خطری او را تهدید می کرد ولی وقت خود را صرف گشودن چشمان شخص بی ایمان نمود . این شخص نابینا ، فقیری بود که بر سر راه ایستاده و گدائی می کرد (9 : 8) . او حتی مواجه شدن با عیسی را خوش نداشت ، و حتی از عیسی در خواست شفا هم نکرد . و چنین به نظر می رسد که حتی خبری از او هم نشنیده است . ولی بالاخره خداوند او را ملاقات کرد (9 : 1) . فیض قدرتمند خدا ، آن مرد را برگزید تا اعجازی در موردش صورت بگیرد . شاگردان با مشاهده آن گدای نابینا ، سئوال الهیاتی جالبی را مطرح کردند: « ای استاد گناه که کرد ، این شخص یا والدین او که کور زائیده شد ؟ » (9 : 2) .

از نظر شاگردان کور مادرزاد بودن آن شخص فقیر تنها می توانست دو علت داشته باشد : یا خودش گناه کرده و یا والدینش . و این ایده ای بود که از تعلیمات ربانی یهودیت گرفته بودند . چنین ایده ای بر می گردد به دوران ایوب که عقیده عمومی بر

این بود که رنج ها و بیماریها ریشه در اعمال گناه آلود انسان دارند . در واقع بعضی از ربّی ها (معلمان دینی یهودی) تعلیم می دادند که بچه در شکم مادر می تواند مرتکب گناه شود و سپس جریمهٔ گناه خود را قبل از تولد بدهد. عیسی از بحث کردن در این مورد طفره رفت و به سادگی پاسخ داد « گناه نه این شخص کرد و نه پدر و مادرش ، بلکه تا اعمال خدا در وی ظاهر شود . مادامی که روز است ، مرا باید به کارهای فرستندهٔ خود مشغول باشم . شب می آید که در آن هیچ کس نمی تواند کاری کند » (9 : 3-4) . این فقط یک اظهار نظر است ، آنچه که مطرح است اینست که مسیح باید مصلوب شود . زمان برای بحث در مورد امور جزئی مربوط به گذشته های دور ، سپری شده است . آنچه که خداوند ما توانست انجام دهد ، یعنی شفای آن مرد نابینا گویا تر از هر دورهٔ الهیات در رابطه با گناه و رنج بود . شفای این مرد نابینا اعجازی بود که می باید اتفاق می افتاد . او از ازل انتخاب شده بود تا توسط عیسی بینا شود و جلال عیسی متجلی شود . گر چه عیسی و شاگردانش در مورد او صحبت کردند ، ولی خداوند چیزی به آن مرد نابینا نگفت . مرد فقیر هم تقاضایی برای بخشش و رحمت او نکرده بود و نه خواسته بود که عیسی قدرت خود را به او نشان دهد . احتمالاً حتی نمی دانست که عیسی کیست و چه کارهائی انجام داده است . عیسی بی آنکه سخنی بر زبان آورد « آب دهان بر زمین انداخته از آب گل ساخت و گل را به چشمان کور مالید » (9 : 6) .

ما نمی توانیم اهمیت خاصی برای روشی که عیسی برای شفا دادن آن مرد انجام داد ، قائل شویم. او سایر کوران را با این متد شفا نداده بود . ولی گزینش خدائیش برای این شخص بخصوص، یک اعجاز ساده بود . در این اعجاز خبری از رعد و برق ، سرود فرشتگان و غرش کرناها ، نبود . فقط و فقط قطعه ای کوچک گل ساخته شده از خاک و آب دهان ! عیسی به آن مرد فقط گفت : « برو در حوض سیلوحا [خود] را بشوی » (9 : 7) . تصور چنین کاری مشکل است . مردی نابینا با گلی که بر چشمانش مالیده شده به آن سر اورشلیم برود و خود را در حوض سیلوحا بشوید . ولی تحکمی در فرمان عیسی بود که او را بدون هیچ گفتگوئی وادار به اطاعت نمود . کتاب مقدس می گوید «پس رفته [خود] را شست و بینا شده برگشت » (9 : 7) . خدا بینایی جسمانی آن مرد نابینا را به دلیل اطاعتش به او باز گردانید ، و آن مرد تبدیل به نمونه ای از واکنش به مسیح شد که منجر به ایمان نجات بخش گردید .

تفتیــــش عــقایـــــد

این اعجاز موجب بر انگیخته شده خشم شدید مخالفان عیسی شد . وقتی آن مرد با چشمان شفا یافته باز گشت و مردم فهمیدند او همان گدائی است که بـــر ســـر راه مـــی نشست، مبهوت و متعجب شدند ، و برخی از یکدیگر می پرسیدند : « آیا این [شخص] نیســت کـه می نشست گـــدائـی مـــی کرد؟» و بعضی گفتند : « همان است

» و بعضی گفتند « شباهت بدو دارد » ولی او گفت : « من همانم » (9 : 8 – 9) باورش بسیار مشکل بود : « پس چگونه چشمان تو باز گشت ؟ » (9 : 10) . هیچکس تا کنون اعجازی چنین ندیده بود . سادگی نهفته در پاسخ آن مرد ، جالب توجه است . آنها از او شرح ماجرا را می پرسیدند و آنچه که توانست بگوید این بود که : «شخصی که او را عیسی می گویند ، گل ساخت و بر چشمان من مالیده به من گفت به حوض سیلوحا برو و بشوی ، آنگاه رفتم و شسته و بینا گشتم » (9 : 11) . او نمی دانست که عیسی کیست ، نمی دانست اهل کجاست و هیچ توضیحی منطقی و دینی برای آنچه که برایش اتفاق افتاده بود ، نداشت . بعد از پرس و جو از او ، مردم او را کشان کشان نزد فریسیان بردند .

ناگهان چهره زشت داستان ، آشکار می شود . وقتی که کور سابق به فریسیان می گوید « گل به چشمهای من گذارد ، پس شسته و بینا شدم » (9 : 15) ، صدای اعتراضشان بلند شد که عیسی رسم روز سَبَت سنتی آنها را نقض کرده است و چنین نتیجه گرفتند که « آن شخص (عیسی) از جانب خدا نیست » (9 : 16) . چند نفر از فریسیان با هم به بحث پرداختند : «چگونه شخص گناهکار می تواند مثل این معجزات ظاهر سازد ؟ »(9 : 16) . بیشتر مندرجات فصل نهم انجیل یوحنا مبیّن تلاش نومیدانه فریسیان برای جلب توجه دیگران به این مورد بود که عیسی ، سَبَت را نقض کرده است . آنها احساسات هواداران بی ایمان خود را نسبت به این عمل غیر شرعی تهییج

کردند ، تا بدین وسیله آنها کارعیسی را اعجاز نپندارند و چه هماهنگ بود بیان خالی از تشریح دینی مرد فقیر در رابطه با آنچه که بر او واقع شده بود ، با آنچه که آنها می پنداشتند . چون آن مرد فقیر فقط خوشحال بود از اینکه عیسی چشمانش را گشوده است . فریسیان که منبع اطلاعات مذهبی بودند ، فقط می خواستند ، آنچه را که اتفاق افتاده بود ، انکار کنند ، چونکه نمی توانستند آن واقعه را در سیستم از پیش تعیین شده خودشان ، مطابقت دهند . آنها دوباره از مرد شفا یافته پرسیدند : « تو در بارهٔ او چه می گوئی که چشمان تو را بینا ساخت؟ » (9 : 17) . این سئوال در واقع یک مبارزه طلبی بود ، نه یک سئوال صادقانه . هر چند آن مرد اطلاعات دینی نداشت . ولی از رفتار و سئوال آنها نترسید و با جسارت تمام گفت : « او نبی است . » ارزیابی او از عیسی چنین بود . فریسیان به نیّت نفی این اعجاز بلافاصله با غیض و غضب مأمورانی به دنبال پدر و مادر آن شخص نابینای شفا یافته فرستادند . وقتی والدین او به حضور فریسیان آمدند ، به بازجوئی از آنها پرداختند : « آیا این است پسر شما که می گویند کور متولد شده ؟ پس چگونه الحال بینا گشته ؟ » (9 : 19) . آنها به قصد پیدا کردن راهی برای نفی اعجاز عیسی ، پدر و مادر بیچاره را شدیداً تحت فشار گذاشته و مرتبأ از آنها می پرسیدند « به دقت به این مرد نگاه کنید ، آیا این همان پسر شماست که حالا بینا شده است ؟» پدر و مادر به درستی پسر خود را می شناختند ، و می دانستند که او نابینا به دنیا آمده است . اما از جواب دادن به سئوال مردم طفره رفتند .

در آیه 22 می خوانیم که آنها از فریسیان ترسیدند ، چون فریسیان تهدید کرده بودند که هر کس عیسی را به عنوان مسیح تأئید کند، از معبد اخراج و تکفیر می شود .

تکفیر شدن بسیار وحشتناک بود . معبد مرکز مشارکت یهودیان بود . کسی که از معبد رانده می شد از همه چیز محروم می شد . نه می توانست چیزی بخرد و نه بفروشد . از اجرای مراسم مذهبی محروم می شد . به هر حال کاملأ از جامعه یهود رانده می شد ، و وقتی هم می مرد ، هیچ مراسمی برایش انجام نمی دادند . بدین ترتیب پدر و مادر این شخص فقیر چاره ای نداشتند جز اینکه بگویند : « از خودش بپرسید » (9 : 21) . مردان فریسی نیز رو به مرد شفا یافته کرده و گفتند : « خدا را تمجید کن ، ما می دانیم که این شخص (عیسی) گناهکار است » (9 : 24) . البته آنها هیچ مدرکی دال بر گناهکار بودن عیسی در اختیار نداشتند . اما با توجه به استانداری که در ذهن خود از گناه و عدالت ساخته بودند می خواستند نتیجه گیری خود را توجیه کنند . بی ایمانان در عقیده خود پافشاری می کنند ، آنها نمی توانستند معیارهای ذهنی خود را با شنیدن سخنان مرد فقیر و گمنامی مغشوش کنند .

پاسخ نیشدار مرد فقیر چنین بود ، « اگر گناهکار است نمی دانم . یک چیز می دانم که کور بودم و الان بینا شده ام » (9 : 25) . او با بیان این سخن اطمینان فریسیان را نسبت به گناهکار بودن عیسی زیر سئوال برد . واکنش فریسیان چگونه بود ؟ آنها در مقابل این استدلال ساده، حرفی برای گفتن نداشتند . در مقابل موردی بدیهی و ساده ،

جای بحث و جدل نبود وعدم توانائی شان در مقابل این استدلال بیشتر آنها را خشمگین نمود و دو باره مرد بینوا زیر رگبار سئوال گرفتند : «او با تو چه کرد و چگونه چشمهای تو را باز کرد ؟ » (9 : 26) .

او جواب داد : « الان به شما گفتم ، نشنیدید ، و برای چه می خواهید بشنوید ؟ آیا شما نیز اراده دارید شاگرد او شوید ؟ » (9 : 27) . این بود که خونشان به جوش آمد و مرد بینوا را بباد فحش و ناسزا گرفتند : « تو شاگرد او هستی . ما شاگرد موسی می باشیم . ما می دانیم که خدا با موسی تکلم کرد . اما این شخص را نمی دانیم از کجاست» (9 : 28 – 29) .

منطق آرام و سادۀ مرد فقیر حملۀ آنها را خنثی کرده بود و کنترل او را بر بحث به روشنی نشان می داد : « این عجب است که شما نمی دانید از کجا است و حال چشمهای مرا باز کرد و می دانیم که خدا دعای گناهکاران را نمی شنود ، و لیکن اگر کسی خدا پرست باشد و ارادۀ او را بجا آرد ، او را می شنود . از ابتدای عالم شنیده نشده است که کسی چشمان کور مادرزاد را باز کرده باشد . اگر این شخص از خدا نبودی ، هیچ کار نتوانستی کرد » (9 : 30 – 33) . هر چه که فریسیان عصبانی تر می شدند ، آن مرد بیشتر متقاعد می شد که عیسی از سوی خداست ! هر چه بیشـــتر فریسیـــان از او مـــی پرسیدند ، شهادت او صریح تر و روشن تر می شد .

و سرانجام وقتی فریسیان از جواب دادن به او عاجز ماندند ، شروع به تمسخر او نمودند : « تو به کلی با گناه متولد شده ای ، آیا تو ما را تعلیم می دهی ؟ پس او را بیرون راندند » (9 : 34) . یعنی او را تکفیر و از معبد بیرون راندند . بدین ترتیب این مرد کور شفا یافته اولین کسی است که نامش در کتاب مقدس به عنوان کسی که بخاطر مسیح از معبد رانده شد ، ثبت شده است . این حادثه آغازی شد که سرانجام منتهی به جدائی کلیسا از اسرائیل گردید . تفتیش عقاید فریسیان تمام شد . نتیجه این تفتیش عقاید شنیدن شهادت مرد کوری بود که توسط عیسی بینا شده بود و به آن اعجاز اقرار می کرد ، ولی آنها هنوز هم بر عقیده خود پای بند بودند . بی ایمانی آنها شدید و شریرانه بود . سرانجام نفرت آنها نسبت به مسیح به آن درجه رسید تا وجدان خود را زیر پا نهادند و او را به مرگ تسلیم کردند .

ولی ایمان شخص فقیر شفا یافته هم کامل نبود . واکنش او نسبت به مسیح مثبت بود و حتی در مقابل فریسیان از او دفاع کرد . ولی با این وجود هنوز تولد تازه نیافته بود . چشم جسمانی او شفا یافته بود ، ولی کوری روحانی او هنوز هم نیاز به مداوا داشت .

اعجـــاز روحـــانـــی

وقتی عیسی شنید که آن مرد فقیر را از معبد بیرون رانده اند ، به جستجوی او رفت . خداوند ما دو باره خود را کوچک کرد ، و شخصاً به دنبال آن مرد رفت . هر چند او

شخص گدائی بود ، ولی از عیسی به خاطر اعجازی که انجام داده بود و چشمانش را شفا داده بود و به خاطر نجاتی که متعاقباً نصیبش شده بود ، تشکر نکرد . این بخش به روشنی گویای کار و قدرت خدائی است . نجات آنگاه نتیجه بخش است که نخست نجات دهنده در طلب گناهکار باشد ، و نه بر عکس . در انجیل یوحنا 15 : 16 عیسی به شاگردانش گفت : « شما مرا برنگزیدید ، بلکه من شما را بر گزیدم . » در انجیل لوقا 19 : 10 می خوانیم که عیسی می فرماید : « پسر انسان آمده است تا گمشده را بجوید و نجات بخشد . » کتاب مقدس تصویری از عیسی ارائه داده است مبنی بر اینکه او همیشه بدنبال گناهکاران است . پیشگامی خدائی او ، امکان نجات و آمرزش را فراهم ساخت ، و از طریق همین پیشگامی است که گمشدگان طالب نجات می شوند و رهائی می یابند .

هیچکس خدا را نمی جوید مگر اینکه خدا از پیش او را خوانده باشد (ر.ک رومیان 3 : 11) . نجات بشر قبل از هر چیز کار خداست و به هیچ وجه حاصل تلاش انسان و یا اشتیاق انسان نیست. مرد نابینا توانائی اعادهٔ فیض روحانی خود را نداشت . بینش روحانی مستلزم پیشگامی و قدرت خداست که از طریق فیض خدائی به انسان عطا می شود. در اینجا یک نکته مهم قرار دارد. مرد نابینای فصل نهم انجیل یوحنا بینائی چشم خود را به خاطر در معرض نور قرار گرفتن باز نیافت. نور و روشنائی هر چند که زیاد باشد ، اثری بر چشمان نابینا ندارد . شخص نابینا چه در نور و چه در تاریکی قادر به

دیدن چیزی نیست . تمام نورهای عالم نابینا را بینا نمی کند . تنها چیزی که می تواند کوری چشمانی را شفا دهد یا عمل جراحی است و یا معجزه و تنها چیزی که می تواند کوری روحانی را شفا دهد ، اعجاز خدائی است نه در معرض روشنائی قرار گرفتن . آموزش الهیات به کافران آنها را ایماندار به مسیح نخواهد نمود . البته ممکن است چنین تعلیماتی موجب شود که شخص بی ایمان دیالوگ بشارتی را یاد بگیرد و حقایق را تأئید کند . او ممکن است حقایق مذکور در انجیل را بپذیرد . ولی بدون اعجاز خدائی مبنی بر باز شدن چشمان کورش و اعطای دلی تازه به او ، او فقط یک کافر و بی ایمان اما الهیات دانی است ، نه یک شخص مسیحی . از سوی دیگر اگر واقعاً نجات کار خداست، نمی تواند بی اثر باشد . نمی تواند در رفتار شخصی تأثیر نگذارد . نمی تواند مشتاقان خود را متحول نکند . نمی تواند منجر به ثمر دهی در زندگی نشود . نجات کار خداست و ادامه خواهد داشت و کامل خواهد شد (ر. ک فیلپیان 1 : 6).

بدیهی است که خدا در دل این شخص نابینا شروع به کار کرده بود . او بخاطر مسیح در مقابل فریسیان ایستاد ، و بهای گرانی برای این کارش پرداخت . او از معبد رانده شد و بنابراین از بیشتر ارتباطات اجتماعی زندگی در اسرائیل محروم شد . هر چند هنوز هم به درستی نمی دانست عیسی کیست ، ولی با تمام وجودش خود را مدیون او می دانست . سرانجام عیسی او را یافت و از او پرسید : « آیا تو به پسر خدا ایمان داری

؟ » (9 : 35) . مرد فقیر که قلبأ مشتاق نجات بود ، دلش را کاملأ برای او گشود : « آی آقــا [پسر خدا] کیست تا به او ایمان آورم ؟ » (9 : 36) . اعتماد و اطمینان او نسبت به عیسی به آن اندازه بود که چشم بسته به هر کس که عیسی او را به عنوان پسر خدا معرفی می کرد ، ایمان می آورد . و این درست بر عکس دیدگاه فریسیان بود که فکر می کردند همه چیز را می دانند ، و نمی خواستند در این مورد از عیسی اطلاعات دریافت کنند . آنهــا در کــلام خــدا و دانش الهیات ، آزموده و متبحر بودند ، ولی دلهایشان در اثر بی ایمانی نابینا بود . مرد فقیر ایمان نیاورده بود ، ولی دلش گشوده شده بود . ایمان مرده نوعی تملق گوئی از حاکمیت خداست . هر چند پیشگامی خدائی در نهایت منجر به آمرزش می شود ، ولی سهم ما در این پروسه ایمان آوردن فردی به عیسی مسیح است . ایمان ساده و صریح آن مرد سازنده بود . عیسی به او گفت : « تو نیز او را دیده ای و آنکه با تو تکلم می کند همــان اســـت » (9 : 37) و مرد شفا یافته بلافاصله می گوید : « ای خداوند ، ایمان آوردم » (9 : 38) . مرد شفا یافته تأخیر نکرد، از عیسی تقاضای دلیل و برهان نکرد . مسیح چشمان روحانی او را گشوده بود . و در همان لحظه که چشمان روحانیش گشوده شد ، مسیح را دید و به او ایمان آورد .

چنین کاری نیز درست مانند شفای جسمانی ، یک اعجاز بود . وقتی کسی از حقیقت مسیح آگاه شود ، این خود نیز معجزهٔ خدائی است . اعتراف بزرگ پطرس را بخاطر

دارید ؟ عیسی از شاگردانش پرسید : « شما مرا که می دانید ؟ » شمعون پطرس در جواب گفت که « توئی مسیح پسر خدای زنده ! » (متی 16 : 15 – 16) . و عیسی در جواب گفت : « خوشا بحال تو ای شمعون بن یونا ! زیرا جسم و خون این را بر تو کشف نکرده ، بلکه پدر من که در آسمان است » (متی 16 : 17) . تشخیص و شناخت عیسی به عنوان مسیح جدا از اعجاز خدا غیر ممکن است ، چونکه این خداست که باید چشمان روحانی نابینا را بگشاید . وقتی مسیح چشمان جان را می گشاید ناگهان حقایق تشخیص داده می شوند . مرد بینوای نابینا که قبل از آن هیچ چیزی ندیده بود ، به روشنی پسر خدا را تشخیص داد ، در حالیکه رهبران دینی که ادعا می کردند همه چیز را می دانند، حتی نتوانستند مسیح موعود خود را تشخیص دهند . بینش روحانی هدیه ای است که انسان را مشتاق نجات می کند و قادر می سازد که ایمان بیاورد .

اولین چیزی که این مرد پس از بینا شدن چشمانش دید چه بود ؟ او مسیح را به عنوان خداوند خود دید . در آیه 38 می خوانیم : « پس او را پرستش نمود . » او در همانجا زانو زد و عیسی را پرستش نمود . این اوج زیبائی داستان است . وقتی که چشمان او گشوده شد ، عیسی را در آنچه که بود دید و تنها واکنشی که می توانست نشان دهد این بود که به زانو بیفتد و او را ستایش کند .

فصل نهم انجیل یوحنا با این جمله تمام می شود : « آنگاه عیسی گفت : « من در این جهان بجهت داوری آمدم تا کوران بینا و و بینایان کور شوند . » بعضی از فریسیان که با او بودند ، چون این کلام را شنیدند گفتند : « آیا ما نیز کور هستیم ؟ » عیسی بدیشان گفت : « اگر کور می بودید گناهی نمی داشتید و لکن الان می گویید بینا هستیم ، پس گناه شما می ماند » (یوحنا 9 : 39 – 41) .

کوری روحانی مصیبت بار است ، ولی مصیبت بارتر اینست که انسان از نظر روحانی کور باشد ، ولی نداند . فریسیان فکر می کردند که می بینند . گذشته از آن ، از دیدگاه الهیاتی آنها بسیار آگاه تر از آن مرد فقیر بودند و مانند آن مرد هم نابینا نبودند ، و می توانستند خیلی سریع تر از آن مرد ماهیت عیسی را تشخیص دهند . فریضهٔ تازهٔ ایشان هم این را نمی دانست .

نتیجه بینش روحانی تسلیم قلبی و ستایش است . نتیجه کوری روحانی گناه و نابودی قطعی است. درمان کوری روحانی ممکن نیست – نور و روشنائی نیز کوری روحانی را درمان نمی کند . تنها امید برای کسانی که در کوری روحانی اسیر شده اند اعجاز خداست و این کاری است که خدا از طریق روحش در پروسهٔ نجات انجام می دهد (ر.ک اول قرنتیان 2 : 9 – 10) . کسانی که نجات یافته اند نیازی به درک الهیاتی عمیق برای شناخت خدا وندی مسیح و اطاعت از او ندارند . آنگاه که کوری روحانیشان بر طرف می شود ، حقایق برایشان آشکار می شود .

نجات یک تحول ماوراءالطبیعه و خدائی است – و چیزی کمتر از اعجاز نیست . نجات کار واقعی خداست و لزوماً در زندگی کسی که چشمان روحانیش گشوده شده ، تحول ایجاد می کند و آن کس عیسی را در آنچه که هست خواهد دید - یعنی خداوند و نجات دهنده ، و چنین مکاشفه ای برای کسی که قبلاً نمی توانست ببیند ، او را به ستایش وا می دارد و قلباً و با اشتیاق تمام ارادهٔ خدا را انجام می دهد . هیچ یک از این مراحل نتیجه آموزش های الهیاتی نیست ، بلکه کار روح القدس خدا در دل شخص آمرزیده شده است .

6

مسیـــــح بـــا جـــوینـــدگـــان مشتـــاق در گیـــــر اســـت

بیشتر افرادی که به عیسی مسیح شهادت می دهند می گویند گرفتن اقرار و اعتراف به ایمان از شنوندگان بشارت کار نسبتأ آسانی است ، ولی واداشتن آنها به شاگردی خداوند ، تجربه نومید کننده ای است ، علتش چیست ؟ من خودم دلیل آن را نمی دانستم تا اینکه داستان حاکم جوان و ثروتمند را در فصل نوزده انجیل متی خواندم . در آنجا ما داستان مردی جوان را می خوانیم که با صریح ترین لحن ممکن از مسیح می پرسد که چگونه می تواند وارث حیات جاودانی شود . به نظر من این بخش از انجیل یوحنا بهترین نمونه از عنوان این کتاب یعنی « انجیل به روایت عیسی است . » در این بخش ما شاهد گفتگوئی تکان دهنده بین آن مرد جوان و عیسی هستیم : « ناگاه شخصی آمده ، وی را گفت : « ای استاد نیکو ، چه عمل نیکو کنم تا حیات جاودانی یابم ؟ » وی را گفت : «از چه سبب مرا نیکو گفتی و حال آنکه کسی نیکو نیست ، جز خدا فقط . لیکن اگر بخواهی داخل حیات شوی ، احکام را نگاه دار . » بدو گفت : « کدام احکام ؟ » عیسی گفت : « قتل مکن ، زنا مکن ، دزدی مکن ، شهادت دروغ

مده ، و پدر و مادر خود را حرمت دار و همسایهٔ خود را مثل نفس خود دوست دار . »
جوان وی را گفت : « همهٔ اینها را از طفولیت نگاه داشته ام . دیگر مرا چه ناقص است ؟ » عیسی بدو گفت : «اگر بخواهی کامل شوی ، رفته مایملک خود را بفروش و به فقرا بده که در آسمان گنجی خواهی داشت ، و آمده مرا متابعت نما . » چون جوان این سخن را شنید ، دل تنگ شده، ، برفت زیرا که مال بسیار داشت » (متی 19 : 16 – 22) .

در نظر اول ممکن است فکر کنیم که عیسی می کوشد چه پیامی به این جوان بدهد . ولی با دقت بیشتری روی آیات ، پاسخ خود را می یابیم . اگر ما بتوانیم چکیدهٔ این آیات را در یک جمله بیان کنیم ، آن جمله لوقا 14 : 33 است : « پس همچنین هر یکی از شما که تمام مایملک خود را ترک نکند ، نمی تواند شاگرد من شود . »

خداوند ما از این مرد جوان آزمایشی به عمل آورد و در این آزمایش بود که او می باید در بین مایملک خود و عیسی مسیح ، یکی را انتخاب کند . ولی او از امتحان مردود شد. دیگر مهم نیست که او به چه ایمان داشت ، چون مایل به ترک مایملک خود نبود ، نمی توانست شاگرد مسیح باشد . نجات برای کسانی است که مشتاقند برای رسیدن به آن هر چیز دیگر را ترک کنند .

موضوع مورد نظر این بخش از انجیل نجات این مرد است ، نه شاگردی . سؤال این مرد در مورد کسب حیات جاودانی است ، نه شاگردی .عبارت « حیات جاودانی »

پنجاه بار در کتاب مقدس بکار رفته است و در همه جا اشاره ای است به ایمان آوردن ، تولد تازه و نجات . در واقع بیاد ماندنی ترین آیات کتاب مقدس یوحنا 3 : 16 است که می گوید : « زیرا خدا جهان را اینقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد ، بلکه **حیـــات جـــاودانــــی** یابد . » بیشتر تلاش های بشارتی ما رسانیدن مردم به آن نقطه ای است که نیاز به نجات را احساس کنند . ولی این مرد جوان خود به خود به این نقطه رسیده بود و خودش نزد عیسی آمد تا از او راهنمائی بخواهد . او به منزلهٔ هدفی آماده و چاق و چله ای برای بشارت دادن محسوب می شد. او آماده اعتراف به ایمان بود ، آماده بود دستانش را بلند کند و پیش بیاید و زانو بزند . او تمام مراحل اولیه پیش از بشارت را با موفقیت گذرانیده بود . دیگر نیازی نبود به او بگوئیم به وجود خدا پی برده ایم ، و چرا باید به کتاب مقدس اطمینان داشته باشیم و چرا او احتیاج به نجات دارد ... و از این سخنان متداول بشارتی . او تمام این مراحل را پشت سر گذاشته بود . او یک میوه رسیده و آماده چیدن بود ، او مشتاق بود و چنین به نظر می رسید که تا به هدف نرسد ، دست بر نمی دارد .

ولی اینطور نشد ! او دست از خواسته اش کشید ، نه بخاطر اینکه پیام اشتباهی شنیده بود ، نه بخاطر اینکه ایمان نداشت ، بلکه فقط بدین جهت که نمی خواست دست از مال و منال خود بر دارد و خود را به شاگردی مسیح اختصاص دهد . عیسی یک مانع دست نیافتنی بر سر راه او نهاد . عیسی بجای اینکه مشتاقانه او را بپذیرد و از او بخواهد

که « انتخاب » خود را انجام دهد ، چیزی را با او مطرح کرد که او مایل به طرحش نبود ، و از یک نظر می شود گفت که او را فرار داد . این دیگر چه نوع بشارتی است! ؟ قطعاً عیسی در امتحان بشارت فردی در هر کالج کتاب مقدسی در امروز مردود می شد ! او در بشارت خود حتی اشاره ای به ایمان و حقایق نجات نکرد. و نه به آن مرد گفت ایمان بیاورد . او در تماس با آن مرد و همدلی با او مردود شد . او موفق به صید آن مرد نشد. او نتوانست آن مرد جوان را هدایت کند . گذشته از آن ، وقتی کسی مــی آید و مــی گوید می خواهد به حیات جاودانی دست یابد ، شما او را از خود نمی رانید . درست است؟ اما برداشت امروزی ما از امر بشارت ، نمی تواند عیسی را محکوم کند . بلکه ، می باید روش بشارتی او را معیاری برای بشارت امروز قرار دهیم .

اشکال کار این مرد کجا بود ؟

به نظر می رسد که او شروع خوبی داشت ، ولی سرانجام با غم و افسوس روی از مسیح بر گردانید، بدون اینکه به حیات جاوید دست یابد . بنظر می رسد که او انگیزه و دیدگاه درستی داشت، او درست به منبع اصلی حیات آمده بود ، و سئوال درستی پرسیده بود . ولی بی آنکه آمرزیده شود، بازگشت .

انگیــزه او درســـــت بـــود

این مرد آمد تا حیات جاوید را بیابد . او نیاز خود را به حیات جاودان حس می کرد ، ولی آن را در اختیار نداشت . او همه چیز را در اختیار داشت بجز حیات جاودان .

انگیزه او غلط نبود . اشتیاق به داشتن حیات جاودان اشتیاق نیکوئی است . قطعاً آن مرد نتیجه گرفته بود که حیات روحانی بسیار مهم تر از تمامی دارائی اوست . عیسی فرموده است : « لیکن اول ملکوت خدا و عدالت او را بطلبید که این برای شما مزید خواهد شد » (متی 6 : 33) . این مرد جوان (متی 19 : 20) و ثروتمند (آیه 12) بود . در انجیل لوقا 18 : 18 می خوانیم که او حاکم (DRCHON در نسخه یونانی انجیل) هم بوده است . این عبارت بیشتر شبیه همان عبارتی است که در متی 9 : 18 برای کلمهٔ (رئیس) به کار رفته است و معنی سر پرست معبد را نیز می رساند . بنابراین بنظر مـــی رسد که او یک شخص مذهبی ، بوده باشد - جوانی ثروتمند و برجسته و صادق و امین و دیندار و دارای نفوذ و احترام فراوان در میان هم شهریانش – او همه چیز داشت. کلمهٔ «ناگهان » در آیه 16 ، حاکی از تعجب و اعجاب است . حاکی از تعجب متی از آمدن این مرد بدنبال عیسی و تائیدی بر طلب حیات جاودانی توسط اوست . بدون شک در این جا مرد آشفته حالی را می بینیم که تمام دینداری و ثروتش ، اعتماد ، آرامش ، شادی و امید را برایش به ارمغان نیاورده است . جان او بی قرار است و در دلش هم اطمینانی ندارد . او نیاز عمیق خود را به آرامش و اطمینان و شادی و امید ، و کمبود آنها را در خود حس می کند .

حیات جاودانی از دیدگاه کتاب مقدس تنها وعدهٔ زیستن در شخصی که خواهد آمد ، نیست ، بلکه همچنین کیفیتی از زندگی است که تشکیل شده است از مردمی که در آن دوران زندگی می کنند. حیات جاودانی بیشتر اشاره به ارزش آن زندگی است، تا بقاء آن (ر . ک یوحنا 17 : 3) . حیات جاودان صرفاً زیستن ابدی نیست ، حیات جاودان زیستن در اقلیم خدائی است ، گام زدن با خدای زنده در یک مشارکت بی پایان است .

حاکم جوان ثروتمند می دانست که بدنبال چیست . او نیاز با خدا بودن و مشارکت با او را درک کرده بود . شاید او ناتوانی خود را در رسیدن به این هدف حس کرده بود . او محبت ، آرامش ، امید ، شادی و امنیتی را که در خدا هست ، تجربه نکرده بود ، به هر حال او می دانست که فاقد زندگی روحانی بود و اطمینانی به همیشه با خدا بودن نداشت .

از این نظر خیلی هوشیار بود . شعور روحانی او بالاتر از فریسیان بود که در تماس دائم با مسائل روحانی بودند . ولی او چنین نبود . او می دانست که حیات جاودانی ندارد و می خواست آن را داشته باشد . هیچ کس نمی تواند انگیزه او را در آمدن به سوی مسیح غلط تصور کند .

دیــــدگــاه او درســـت بـــود

نه تنها انگیزه او درست بود ، بلکه دیدگاه او نیز قابل تحسین بود . او مغرور و گستاخ نبود . او عمیقاً به نیاز خود آگاه بود . بسیاری هستند که می دانند حیات جاودانی ندارند، ولی نیازی هم به داشتن آن احساس نمی کنند . آنها به این نتیجه رسیده اند که شعورشان به امور خدائی قد نمی دهد، و این عدم علاقه به امور خدائی ، آنها را آزار نمی دهد . ولی این مرد جوان آزرده و مأیوس بود و می توان آزردگی و یأس او را در سئوالش مشاهده نمود : « استاد ، چه کاری انجام دهم تا حیات جاودانی را صاحب شوم ؟ » لحن گرم و صمیمی و بدون مقدمه او نشان دهندهٔ نیت صادقانه اوست. در انجیل مرقس 10 : 17 می خوانیم که او دوان دوان نزد مسیح آمده است و می خوانیم او در انظار عموم به دیدن مسیح آمده است ، نه مثل نیقودیموس که شبانه نزد مسیح رفت . و مرقس می گوید که خداوند در راه و عازم سفر بود . بدون شک مردم زیادی در اطراف عیسی ازدحام کرده بودند. این مرد از میان جمعیت به سوی عیسی دوید ، بدون اینکه اهمیت دهد مردم در بارهٔ او چه فکر می کنند . او آنقدر شهامت داشت که در انظار مردم اعلام کند که حیات جاوید را ندارد . برای مردی در موقعیت او پرسیدن چنان سئوالی مستلزم جرأت زیادی بود . او با اعلام اینکه نیاز به حیات جاودانی دارد ، آنهم در انظار عمومی ، بهای گرانی پرداخت . همچنین مرقس می گوید که این جوان ثروتمند و حاکم به پای مسیح افتاد و با فروتنی بسیار نزد خداوند و وضعیت نامطلوب خود را به اطلاع او رسانید . او در بیان نیاز روحانی خود

صادقانه عمل کرد و آن اشتیاق درونی را پنهان نکرد . اشتیاق او به یک حیات جاودانی آنقدر شدید بود که می خواست آن را به بهای تغییر دیدگاه دیگران نسبت به خودش به عنوان یک شخص بزرگ روحانی ، بدست آورد . بدین ترتیب در عین فروتنی و بیچارگی بخاطر نا توانیش دریافتن آرامش ، از عیسی پرسید : « مرا چه نقص است ؟ » ما نگرانی او را حس می کنیم ، نگرانی او حیرت و سرگردانی او بود .

او به عنوان یک شخص مذهبی در تمام زندگیش می دانست چه چیزی کم دارد . تقاضای او باز تاب فریاد جان نیازمندش بود .

برداشت ما از این ادعای او که گفت تمام احکام شریعت را از همان کودکی حفظ کرده است چگونه باید باشد ؟ بدیهی است که او اغراق گوئی می کرد ، ولی زندگی ظاهری او تحسین بر انگیز بوده است . او یک انسان معنوی بود ، نه یک گناهکار بزرگ ، او به استانداردهای شدید و محکم مذهب خود پای بند بود . ولی احساس پوچی عمیقی می کرد، و بدین جهت نزد عیسی آمد تا این پوچی عمیق را پر کند . اگر کسی از او علاقه عمیقش را به آرامش و شادی و امید و محبت می پرسید ، قطعاً واکنش او همانند مبشری می بود که ادعای عدالت نمی کرد . او آماده بود، او مشتاق پی گیری حیات جاوید بود و این می رساند که دیدگاه او به حق بود . چه فرصت خوبی ! این شخص مشتاق و جویا بود ، ایمان آورنده ای بود که فردایش ایمان خود را فراموش نمی کرد . او جوان بود ، ثروتمند بود ، هوشمند و نافذ بود . تصورش

را بکنید اگر او تجربه دیدارش را با مسیح به صورت یک کتاب می نوشت چه خدمتی به دنیای مسیحیت می کرد . هیچ مبشری تا کنون چنین فرصت گرانبهائی در اختیار نداشته است .

او بـــه جــای درســـت آمـــد

ولی حاکم جوان نیامده بود تا مبشر شود . او به منبع و سر چشمه حیات جاودان آمده بود . او برای یافتن حیات جاودانی به جای درستی آمده بود . مردم برای کسب حیات جاودان بیشتر به جاهای نادرست می روند . وقتی صحبت از اعتماد پیش می آید ، شیطان استاد جعل اعتماد است و این مورد می رساند که بیشتر مردم ، آنگاه که سراسر زندگیشان را در مکان های نا درست صرف می کنند ، هرگز به حیات جاودانی نخواهند رسید . در رساله اول یوحنا 5 : 11 می خوانیم : «شهادت این است که خدا حیات جاودانی به ما داده است و آن حیات ، در پسر اوست . » در آیه بیستم همین فصل می خوانیم : « اوست خدای حق و حیات جاودانی . » عیسی نه تنها منبع حیات جاودان ، بلکه خود حیات جاودانی است . حاکم ثروتمند جوان به جای درستی آمده بود . بدون شک این مرد چیزهائی در مورد قدرت عیسی شنیده بود . او خداوند را « استاد » یا «معلم » نامید . این لقب نشان دهندهٔ این بود که عیسی آموزندهٔ حقایق خدائی بود . مرقس و لوقا می گویند که آن جوان عیسی را « نیکو » نامید که می

رساند او خداوند را در ذات و هستیش نیکو دانسته است . بنابراین در بیان « استاد نیکو » منظور او اشاره به عیسی به عنوان معلمی توانا و خوب نبود – بلکه تأئید نمود که او نیکوئی ذاتی عیسی را پذیرفته است .

این بدان معنی نیست که او عیسی را به عنوان خداوند قبول داشته باشد . و احتمالاً حتی نمی دانست که عیسی ، مسیح و خدای مجسم شده در جسم است . مثل این که او بیشتر مجذوب قدرت تعلیمات عیسی و زندگی زاهدانه او بوده است . او می خواست برای دست یابی به حیات جاودانی از عیسی راهنمائی بخواهد ، چونکه باور داشت عیسی دارای حیات جاودانی است ، چونکه عیسی به او جواب داد : « از چه سبب مرا نیکو گفتی و حال آنکه کسی نیکو نیست ، جز خدا » (19 : 17) ، و سخن عیسی بدین منظور بود تا او را بر انگیزد که در مورد ماهیت واقعی او بیندیشد .

بدین ترتیب گر چه آن مرد مسیح بودن یا خدا بودن عیسی را در جسم نپذیرفته بود ، ولی قطعاً به جایگاه درستی آمده بود . در کتاب اعمال رسولان 4 : 12 می خوانیم : «در هیچ کس غیر از او (عیسی) نجات نیست زیرا که اسمی دیگر زیر آسمان به مردم عطا نشده که بدان باید ما نجات یابیم . »

او سئـــوال بجـــائی پـــرسیـــد

بسیاری که این بخش از انجیل متی را می خوانند ، آن مرد جوان را مورد مؤاخذه قرار می دهند و معتقد هستند که با طرح چنین سئوالی مبنی بر اینکه« چه عمل نیکو بکنم » به جهت یابی فرضیه فکری « عمل » پرداخته است . واقعیت این است که آن مرد بر اساس اصول مذهبی خود می زیست که آن اصول تکیه بر عمل داشت . او تربیتی فریسیائی داشت . تربیتش به او آموخته بود تا دین را سیستمی برای کسب رضایت خدا بیا نگارد ، و با چنین پیشینه ذهنی بود که آن سئوال را مطرح نمود – یک سئوال ساده و صادقانه توسط کسی که جویای حقیقت است : « چه عمل نیکو بکنم تا حیات جاودانی یابم ؟ » گذشته از آن ، برای بر خوردار شدن از میراث حیات جاودانی ، چیزهایی هست که باید انجام بدهیم : ما باید ایمان داشته باشیم .

سئوال این مرد فرق زیادی با سئوال جماعت مذکور در یوحنا 6 : 28 ندارد : « چه کنیم تا اعمال خدا را بجا آورده باشیم ؟ » عیسی پاسخ آن گروه را با سادگی و صراحت چنین داد : «عمل خدا این است که به آن کسی که او فرستاد ، ایمان بیاورید» (یوحنا 6 : 29) . ولی در همین جاست که متوجه فرق فاحشی بین این دو پاسخ می شویم . پاسخ عیسی به این مرد جوان ، با توجه به پاسخش به آن جمع ، نا مقعول به نظر می رسد : «لیکن اگر بخواهی داخل حیات شوی ، احکام را نگاه دار » (19 : 17) . خداوند ما در اینجا چیزی در مورد خود و یا حقایق انجیل بر زبان نیاورد

. او مرد را دعوت نکرد که ایمان بیاورد . او از مرد نخواست که انتخاب کند ، در عوض ، سدی در مقابل او نهاد ، که شخص جوینده را به توقف ناگهانی وا می داد .

پاسخ او به مرد صریح و درست بود . اگر کسی بتواند تمام شریعت را در طول زندگیش نگه دارد و هرگز حتی در مورد یک حکم از شریعت عصیان نورزد ، انسانی کامل و بیگناه است . ولی هیچ کس جز عیسی مسیح نجات دهنده نتوانست چنین باشد ، چونکه انسان در گناه متولد شده (مزامیر 51 : 5) . ولی طرح اینکه شریعت به مفهوم حیات جاودان است ، بر موضوع نجات سایه می افکند . پس چرا عیسی به آن مرد چنین پاسخی داد ؟ اگر آن مرد با انگیزه ای درست و دیدگاهی درست به منبع درست آمده بود و سئوالی درست مطرح کرده بود . چرا عیسی به سادگی راه نجات را به او نشان نداد ؟

آن مـــرد مغــرور بــود

این مرد جوان با هر صفات خوبی که داشت ، ولی فاقد یک ارزش مهم بود . عیسی فهمیده بود که او به شدت از گناهکار نبودن خودش بی خبر است . اشتیاق او به نجات بر اساس همین پوچی بود که در خود احساس می کرد ، باشد که با این اشتیاق ، محبت ، شادی و امید را بیابد –این اشتیاق خوبی است . ولی دلیل کلی مبنی بر التزام کسی به مسیح نیست . خداوند ما وعدهٔ راحتی و آسایش را به آن حاکم جوان

ثروتمند ، نداد ، در عوض پاسخ او ، مرد جوان را با خودش و با این حقیقت روبرو ساخت که در دشمنی با خداست .

شناخت گناه توسط شخص طالب نجات ، عنصر اساسی درک حقیقت نجات است . کسی که صرفاً با این حس که بخواهد آرامش یابد ، امیدوار شود و شادی را بیاید ، به سوی مسیح بیاید ، نجات نمی یابد .

نجات از آن کسانی است که از گناهانشان نفرت دارند و مایلند راه زندگی خود را عوض کنند . نجات از آن کسانی است که فهمیده اند بر علیه خدا شوریده اند . نجات از آن کسانی است که می خواهند دست از گناهان خود بر دارند و برای جلال خدا زندگی کنند . نجات صرفاً یک پدیدهٔ روانی نیست .

پاسخ عیسی تأئیدی بر نیاز آن مرد به بازگشت سوی خدا بود : « کسی نیکو نیست جز خدا . » سپس توجه او را متوجه استاندارد خدائی می کند ، نه اینکه حفظ شریعت خدا ضامن کسب حیات جاودانی باشد ، بلکه بدین جهت تا او بداند که چقدر از استاندارد خدا، کوتاه آمده است : « اگر بخواهی داخل حیات شوی ، احکام را نگاه دار . » ولی آن مرد جوان متوجه منظور او نشد . او مایل به اعتراف به گناهان خودش نبود .

پولس رسول قبل از هر بحثی در بارهٔ نجات سه فصل کامل از رساله اش به رومیان را به بررسی گناهکار بودن انسان اختصاص داده است . یوحنا در انجیلش 1 : 17 می

فرماید : « زیرا شریعت به وسیلۀ موسی عطا شد ، اما فیض و راستی به وسیلۀ عیسی مسیح رسید . » شریعت همیشه مقدم بر فیض بوده است : شریعت معلمی است که ما را به سوی مسیح هدایـــت می کــــند (ر.ک غلاطیان 3 : 24) . بدون شریعت و اثر آن بر ما ، فیض معنائی ندارد . و بدون شناخت واقعیت و وخامت گناه، آمرزشی در کار نیست. لازم است که ما عرضه انجیل به بی ایمانان را با این حقیقت تطبیق دهیم . ما نباید این حقیقت را فراموش کنیم که خدا از گناه نفرت دارد و گناهکار را در زجر ابدی تنبیه می کند . اما چگونه می توانیم بشارت خود را با این موضوع شروع کنیم که ای مردم راهی که در پیش گرفته اید منتهی به جهنم می شود و خدا نقشه اعجاب انگیزی برای زندگی شما دارد ؟ کتاب مقدس می گوید : « خدا داور عادل است و هر روزه خـــدا [از شریران] خشمناک می شود» (مزامیر 7 : 11) . یک خدای حقیقی ، قدوس و ناب نمی تواند شرارت را تحمل کند . این خدا کسانی را که توجهی به وخامت گناه خود ندارند ، نجات نخواهد داد .

جوان ثروتمند از عیسی پرسید که کدام حکم را باید نگاه دارد؟و عیسی به او می گوید: « قتل مکن ، زنا مکن ، دزدی مکن ، شهادت دروغ مده و پدر و مادر خود را حرمت دار و همسایه خود را مثل نفس خود دوست بدار » (19 : 18 – 19) .

ما به هیچ عنوان نخواهیم دانست که چرا خداوند ما اجرای این احکام خاص از شریعت را به جوان ثروتمند پیشنهاد کرده است . شاید این جوان والدین خود را

حرمت نمی نهاده است. ما نمی توانیم فیض را برای کسانی که شریعت خدا را لازمهٔ ایمان داشتن نمی دانند ، موعظه کنیم .

تفسیر فیض برای کسانی که تقاضای خدا را برای عادل شدن ، نفهمیده اند ، بی معنی است . انسان چنانچه جرم و گناه خود را نفهمیده باشد ، معنی رحمت خدا را نخواهد دانست . انجیل فیض را نمی توان برای کسانی که مفهوم در خواست خدا برای اطاعت و تنبیه متمردان را نفهمیده اند موعظه نمود . سخنان عیسی قطعاً آن مرد را به شناخت کوتاهی هایش رسانیده بود . نکته اصلی همین جا بود . ولی نتوانست آن را قبول کند .

او بـــه جـــرم خـــود اعتـــراف نکـــــرد

کتاب مقدس می گوید : « جوان وی را گفت : « همهٔ اینها را (شریعت را) از طفولیت نگاه داشته ام . دیگر مرا چه ناقص است ؟ » (19 : 20) . اظهارات جوان حاکی از اینست که او شریعت را مقدم می دانست . شاید او هرگز کسی را نکشته بود ، شاید هرگز زنا نکرده بود . قطعأ او دزدی نکرده بود ، شاید دروغ هم نگفته بود . چنین به نظر می رسد که او در واقع فکر می کرد که پدر و مادرش را حرمت نهاده است . کاملأ امکان دارد که این مرد جوان از نظر ظاهری احکام را نگه داشته است . ولی تأکید موعظه عیسی از همان ابتدا ، تشریح نهایی احکام به طریقی بود که هیچ کس –

حتی کسی که شدیداً متمسک به امور ظاهری شریعت باشد – نتواند به احکام نگاه کند و خود را عادل بپندارد (ر.ک متی 5 : 20 – 48 و رومیان 3 : 20) .

این مرد نمی توانست از زیر تقاضای استاندارد خدائی شانه خالی کند . فرمان «همسایه خود را چون خود محبت نما » ، دارای یک اثر درونی است که نمی توان منکر آن باشد . این مرد صادقانه تر از این نمی توانست بگوید که احکام شریعت را نگاه داشته است . ولی اگر دروغ نگفته باشد نشان دهنده اینست که خود را فریب داده است . فریسیان استاد شریعت بودند و در اجرای مراسم ظاهری مهارت داشتند ، ولی هرگز از ته دل عمل نمی کردند . از سوی دیگر عیسی در تعلیم اینکه نفرت ورزیدن معادل قتل است ، و شهوت معادل زنا است و نفرت کردن از دشمنان مساوی است با نفرت ورزیدن به همسایگان (متی 5 : 21 – 47) ، قلباً سخن می گفت . مرد جوان اهمیت تعلیمات عیسی را نمی دانست و در مقابل چشمان جمعیت با شهامت اعلام کرد که شریعت را نگاه داشته است . احساس او چنین بوده است که دیگران هم عادل بودن او را تأئید خواهند کرد ، چونکه آنها هم می دانستند که او شریعت را از نظر ظاهری نگاه می دارد. و این مؤید این حقیقت است که این مرد جوان دنبال چیزی بود که پوچی درونیش را پر کند . او حس عصیان بر علیه خدا را نداشت ، در واقع می گفت « من گناه نکرده ام ، من تمام احکام شریعت را نگاه داشته ام . من به خودم نگاه می کنم و خطائی در خودم نمی بینم . » دیندارانی که خود را عادل می پندارند ،

فریب خورده اند . این مرد عملاً باور کرده بود که عادل است ، باور کرده بود که احکام شریعت را اطاعت کرده است ، او فکر می کرد که تمام احکام شریعت را نگاه داشته و از آن قصور نکرده است. مادام که این مرد به عدالت خود آویخته بود به هیچ وجه نجات نمی یافت . نجات از آن گناهکارانی است که برای بخشش به خدا روی می آورند ، نه کسانی که جویای تعالی اخلاقی هستند . تا انسان از گناهان خود شرمنده نشود ، چیزی از نجات نخواهد بود.

از اینرو مرقس در انجیلش 10 : 21 به ما می گوید : « عیسی به او نگریسته ، او را محبت نمود . » این یک صحنهٔ دردناک است . این مرد جوان صادق است ، تقاضای او درست است و یک شخص امین مذهبی است و عیسی هم او را دوست دارد . خداوند ما می رفت که بخاطر گناهان او مصلوب شود . عیسی نمی خواهد که هیچ کس از نجات محروم شود ، بلکه هر کسی توبه کند ، و این کاری بود که آن مرد نمی خواست انجام دهد . عیسی مسیح خداوند گناهکاران را بر اساس معیارهای خودشان نمی پذیرد . هر چند عیسی آن مرد را دوست داشت ، ولی حیات جاودانی را به او ندا د .

او عیســـــی را متــابعـــت نـــکرد

و در آخر عیسی از او آخرین امتحان را به عمل آورد : « اگر بخواهی کامل شوی ، رفته مایملك خود را بفروش و به فقرا بده که در آسمان گنجی خواهی یافت ، و آمده مرا متابعت نما » (19 : 21) . این تقاضا ، ادعای مرد را مبنی بر حفظ شریعت زیر سئوال برد . مثل اینست که عیسی به او گفته باشد « پس می گوئی که همسایه ات را به اندازۀ خودت محبت می کنی . بسیار خوب ، پس اگر اینقدر او را دوست داری ، هر چه داری به او بده ، و چون او را به اندازۀ خودت دوست داری ، اشکالی پیش نمی آید . »

این امتحان نهائی بود . آیا این مرد خداوند را اطاعت کرد ؟ عیسی نجات را از طریق بشر دوستی تعلیم نمی دهد . او نمی گوید که نجات را می توان با خیرات و صدقات به دست آورد ، بلکه می گوید : « آیا می خواهی آنچه را که از تو می خواهم انجام دهی ؟ زندگی تو از آن کیست؟ من یا تو ؟ » خداوند ما انگشت به حساس ترین نقطه زندگی آن مرد گذاشت . او با شناختی که از ضمیر آن مرد داشت گفت : « تا من نتوانم حاکم بر زندگی تو شوم ، نجات نخواهی یافت . » خداوند با مختار کردن آن مرد مبنی بر گزینش خودش یا ثروتش ، وضعیت واقعی درونی او را آشکار کرد . آیا منظور اینست که اگر ما می خواهیم مسیحی باشیم باید هر چه که داریم ، رها کنیم؟ خیر ! ولی منظور اینست که ، هیچ چیز دیگری را برتر از مسیح تصور نکنیم . تقاضای عیسی از این مرد صرفاً بدین معنی بود که او را ملزم سازد که یا تابع قدرت عیسی

شود و یا زندگی خود را پی بگیرد . در هیچ کجای دیگری در کتاب مقدس چنین الزامی نمی یابیم که انسان همه چیز خود را بفروشد و بهای آن را به دیگران بدهد . خداوند ما آن مرد جوان را در مواجهه با ضعفش قرار داد – و آن گناه حرص و طمع و اصراف و علاقه به مادیات بود . او نسبت به فــقرا بی تفاوت بود . به دارائی های خود عشق می ورزید . عیسی مسیح خداوند با این انگیزه ها مبارزه می کرد . مرد جوان ثروتمند از امتحان رد شد . او مایل به پذیرش عیسی مسیح به عنوان خداوند و حاکم بر زندگی خودش نبود . در انجیل متی 19 : 22 می خوانیم : « چون جوان این سخن را شنید ، دلتنگ شده ، برفت زیرا که مال بسیار داشت . » دارائی او بسیار مهم تر از عیسی مسیح بودند ، و اگر دارائیش را نمی بخشید، نمی توانست به سوی مسیح بیاید . جالب توجه اینست که او با دلتنگی از نزد عیسی رفت. او واقعاً طالب حیات جاودانی بود ، ولی نه از راهی که عیسی برایش مشخص کرده بود . راهی که شامل اقرار به گناه خودش و پذیرش خداوندی عیسی بود .

واکنش این مرد را نسبت به درخواست عیسی با واکنش زکریا در فصل نوزدهم انجیل لوقا مقایسه کنید . زکریا حس اندوه عمیقی نسبت به گناهش داشت . او حاضر بود همه چیز خود را بدهد – از جمله تمام ثروتش را – تا نزد عیسی برود و پذیرفته شود . پیام عیسی به زکریا این بود که : «امروز نجات در این خانه (منظور خانه زکریا است) پیدا شد ... زیرا پسر انسان آمده است تا گمشده را بجوید و نجات بخشد » (

لوقا 19 : 9 و 10) . مرد جوان ثروتمند هم برای کسب حیات جاودانی نزد عیسی آمده بود ، ولی بدون اینکه آن را بیابد از نزد عیسی بیرون شد . در کتاب امثال سلیمان 13 : 7 می خوانیم : « هستند [کسانی] که خود را دولتمند می شمارند و هیچ ندارند و هستند که خویش را فقیر می انگارند و دولت بسیار دارند . » این مرد جوان فکر می کرد که ثروتمند است . ولی او دست خالی از نزد عیسی رفت .

نجات حاصل فیض از طریق ایمان است (افسسیان 2 : 8) . و این تعلیم پایدار و صریح در کتاب مقدس است . اما ایمانداران خالص منکر گناهکار بودن خود نمی باشند. آنها احساس مـی کنند که نسبت به تقدس خدا خصومت ورزیده اند و خداوندی مسیح را انکار نمی کنند . آنها به این دنیا و آنچه که مربوط به دنیاست نمی آویزند . ایمان نجات بخش تعهدی است نسبت به ترک گناه و متابعت عیسی مسیح ، به هر بهائی . عیسی هیچ کس را مجبور نکرده است که او را متابعت کند .

آمدن به حضور مسیح مستلزم آگاهی کامل از این امور ، حس گناه ، توبه و پذیرش خداوندی مسیح نیست. یک شخص مسیحی حتی بعد از سالها یاد گرفتن ، این موارد را کاملاً و عمیقاً درک نمی کند. ولی تمایل به اطاعت باید باشد . علاوه بر آن توبه و متابعت مانند ایمان کار انسان نیست . این امور جزء به جزء کار خداست . پیامی که آسایش روحی و روانی را عرضه می دارد ، اما سفارش به پشت کردن به گناه و تأئید خداوندی مسیح نمی نماید ، یک انجیل دروغین است که نجات نمی بخشد . انسان

برای آمدن به نزد مسیح باید به او پاسخ مثبت بدهد . یعنی او را برترین ارزش زندگی خود ، خداوند و مالک متعال زندگی خود بداند .

درسی که ما از داستان جوان حاکم ثروتمند یاد می گیریم این حقیقت است که گر چه نجات عطیه ای متبارک از خداست ، ولی مسیح آن را به کسانی که دستانشان انباشته از چیزهای دیگر است ، نخواهد داد . کسی که از گناهش بر نگردد ، از مایملکش دست نکشد ، و تکبرش را ترک نکند ، نمی تواند با ایمان به مسیح رو نماید .

7

مسیـــــــح گمشـــــدگـــان را مـــی جـــویـــد و نجـــات مـــی بخشـــــد

هیچ حقیقتی مجلل تر از مندرجات لوقا 19 : 10 وجود ندارد : « زیرا که پسر انسان آمده است تا گمشده را بجوید و نجات بخشد . » این آیه چکیدهٔ رسالت مسیح است که قابل اطلاق به تمامی انسانهاست . از دیدگاه انسانی شاید این مهم ترین حقیقتی است که در کتاب مقدس ضبط گردیده است . ما نباید فراموش کنیم که عیسی آمد که گم شدگان را بجوید و نجات بخشد ، نه صرفاً برای اعلام یک ملکوت زمینی .

وقتی عیسی ملکوت خود را اعلام نمود ، در واقع نجات را موعظه می نمود . گفتگوی او با مرد جوان ثروتمند در فصل 19 انجیل متی ، نشان دهندهٔ این واقعیت است . مرد جوان از عیسی پرسید چکار می تواند انجام دهد تا حیات جاودانی را کسب کند و بعداً بی آنکه به حیات جاودانی دست یابد از نزد عیسی رفت . سپس عیسی به شاگردان خود گفت: « هر آینه به شما می گویم که شخص ثروتمند به ملکوت آسمان به دشواری داخل می شود » (متی 19 : 23) . بدین ترتیب ورود به ملکوت آسمانی مساوی است با کسب حیات جاودانی . خداوند در آیه بعد گفت : «

گذشتن شتر از سوراخ سوزن ، آسان تر است از دخول شخص ثروتمند در ملکوت خدا . » بدیهی است که ملکوت خدا و ملکوت آسمانی و حیات جاودان همگی اشاره به نجات می باشند . شاگردان به سادگی این را می دانستند ، چونکه بلافاصله از عیسی پرسیدند : « پس که می تواند نجات یابد ؟ » (19: 25).

هر عبارتی که عیسی بکار برد – کسب حیات جاودانی ، ورود به ملکوت آسمانی و یا نجات یافتن ، جوهر و چکیدهٔ پیام عیسی همیشه و همیشه انجیل نجات بود . او در مورد خود گفت : «نیامده ام تا عادلان ، بلکه تا عاصیان را به توبه دعوت کنم » (لوقا 5 : 32) . پولس رسول در رساله اول تیموتاؤس 1 : 15 فرموده است : « این سخن امین است و لایق قبول تام که مسیح عیسی به دنیا آمد تا گناهکاران را نجات بخشد که من بزرگترین آنها هستم . »

جستجـــو و نجـــات

ذات خدا عبارتست از یافتن و نجات دادن گناهکاران . از آغاز تاریخ بشریت خدا زوجی ساقط شده را در باغ عدن یافت . خداوند در صحیفه حزقیال 34 : 16 می فرماید: « گم شدگان را خواهم طلبید و رانده شده گان را باز خواهم آورد و شکسته ها را شکسته بندی نموده ، بیماران را قوت خواهم داد . »

خدای قادر مطلق در سراسر عهد عتیق ، به عنوان خدای نجات دهنده به تصویر کشیده شده است (ر.ک مزامیر 106 : 21 ؛ اشعیا 43 : 11 ؛ هوشع 13 : 4) ، بنابراین وقتی که مسیح به صورت خدا در جسم انسانی وارد این جهان شد ، قبل از هر چیز نجات دهنده بود .

حتی نام او را خدا برگزیده بود که معنی اش می شود « نجات دهنده . » یک فرشته در رویا به یوسف گفت : « او (مریم) پسری خواهد زائید و نام او را عیسی خواهی نهاد ، زیرا که او امت خویش را از گناهانشان خواهد رهانید » (متی 1 : 21) . کانون اصلی تمام تعلیمات نجات بخش انجیل اینست که عیسی به جهان آمد تا گم شدگان را بجوید و نجات بخشد . این حقیقت انجیل را تبدیل به یک مژدهٔ نیکو نموده است . ولی این خبر خوش تنها برای کسانی است که خود را گناهکار می دانند . تعلیمات روشن و صریح عیسی اینست که کسانی که از گناهان خود بی خبرند و توبه نمی کنند ، به فیض نجات دست نخواهند یافت . همه گناهکارند ولی همهٔ گناهکاران نمی خواهند به تباهی خود اعتراف کنند . اما اگر اعتراف به تباهی خود کنند ، عیسی دوست آنها خواهد شد (ر.ک 11 : 19) . ولی اگر به تباهی خود اعتراف نکنند عیسی برای آنها فقط یک داور خواهد بود (ر.ک متی 7 : 22) .

تمثیل عیسی در لوقا 18 : 10 – 13 موید این حقیقت است : « او این مثل را آورد برای بعضی که بر خود اعتماد می داشتند که عادل می باشند و دیـگران را حقـیر می

شمردند » (لوقا 18 : 9) . « دو نفر یکی فریسی و دیگری باجگیر به هیکل رفتند تا عبادت کنند . آن فریسی ایستاده ، بدینطور با خود دعا کرد که خدایا تو را شکر می کنم که مثل سایر مردم حریص و ظالم و زناکار نیستم و نه مثل این باجگیر . هر هفته دو مرتبه روزه می دارم و از آنچه پیدا می کنم ، ده یک می دهم . اما آن باجگیر دور ایستاده ، نخواست چشمان خود را به سوی آسمان بلند کند بلکه به سینهٔ خود زده گفت ، خدایا بر من گناهکار ترحم فرما » (لوقا 18 : 10 -13) .

ارزیابی خداوند ما از این دو نفر می باید ناظران آن فریسی را گیج و مبهوت کرده باشد : « به شما می گویم که این شخص (باجگیر) ، عادل کرده شده به خانهٔ خود رفت به خلاف آن دیگر ، زیرا هر که خود را بر افرازد ، پست گردد و هر کس خویشتن را فروتن سازد ، سر افرازی یابد» (18 : 14) . توبه فروتنانه تنها پاسخ قابل قبول به انجیل به روایت عیسی است . کسانی که از اقرار به گناهان خود قصور می ورزند – مانند آن حاکم جوان ثروتمند – پذیرفته نمی شوند . ولی عیسی کسانی مانند متی و آن زن سامری را که گناهان خود را تأئید کرده و پذیرفته و طالب رهائی شدند ، از فیض خود بهره مند می سازد . هر که گناهکارتر ، فیض خدا از بخشش گناهکاران افزون تر .

گروه انبوهی از گناهکاران در طول رسالت زمینی عیسی توبه نمودند . عیسی مرتبأ باجگیران و سایر رانده شدگان جامعه را خدمت می کرد .

آیه اول از فصل 15 انجیل لوقا حاکی از اینست که این رانده شدگان بطور مداوم به مسیح می پیوستند . در واقع بزرگترین انتقاد فریسیان نسبت به عیسی این بود که « این شخص گناهکاران را می پذیرد و با ایشان [غذا] می خورد » (لوقا 15 : 2) . آنها خود را با عیسی مقایسه می کردند و از این مقایسه احساس شرمندگی می کردند . آنها علاقه ای به رانده شدگان جامعه نداشتند ، گناهکاران را دوست نداشتند ، نسبت به گم شدگان حس ترحم نداشتند . و بدتر از همه اینکه خود را گناهکار نمی دانستند . مسیح کاری برای آنها نمی توانست انجام دهد .

زمینـــــــــه اعجـــاز

زکریا هم مانند متی یک باجگیر بود که دلش با فیض خدائی آمادۀ پذیرش نجات و متابعت مسیح گردید . او با عیسی در شهر اریحا آنگاه که خداوند به سوی اورشلیم می رفت تا مصلوب شود ، روبرو شد . پیش از آن عیسی مدتی در جلیل خدمت نموده بود . ناصره شهر زادگاهش در آنجا قرار داشت . او عازم اورشلیم بود تا آخرین عید فصح زندگی خود را برگزار کند ، عید فصحی که او خود برّه قربانی آن بود و زندگی خود را بخاطر گناهان جهان بر صلیب ، فدا کرد و برای اینکه نشان دهد که چرا لازم است بمیرد ، در اریحا توقف کرد تا به داد یک باجگیر گناهکار و ورشکسته بپردازد.

زوار بسیاری همراه با عیسی جهت برگزاری عید فصح به اورشلیم می رفتند . آوازهٔ عیسی در سراسر فلسطین پیچیده بود . مدتی قبل از آن او ایلعازر را که مرده بود ، زنده کرده بود . این واقعه در بیت عنیا اتفاق افتاد که از اریحا زیاد دور نبود . شرح این واقعه دهان به دهان به گوش همه رسیده بود و همگان از کار عیسی دچار تعجب شده بود ند . تمامی اهالی شهر در خیابانها در تدارک مقدمات عید بودند . شهر شلوغ بود و این سخنان بر زبان مردم جاری بود : آیا او مسیح موعود است ؟ آیا او آمده است تا ما را بردارد ؟ آیا او آمده است تا رومیان را شکست دهد و امپراتوری آنها را منقرض نماید ؟ اریحا در قسمت شمال و اندکی در شرق اورشلیم قرار دارد . اریحا یک چهارراه بین المللی بود و در محلی واقع شده بود که مسیرهای اصلی شمال ، جنوب ، شرق و غرب در آنجا به هم می پیوستند . گمرک خانه هایی در آنجا مستقر بود که در آنها عوارض جمع می کردند ، و مکان های شلوغی بودند . زکریا نیز باجگیری بود که در گمرک کار می کرد .

در جستجـــــوی نجـــات دهنـــده

زکریا رانده شدهٔ جامعه بود . در انجیل لوقا 19 : 7 می خوانیم که همه کس او را گناهکار می نامید . نه تنها او یک باجگیر و خائن به ملتش بود بلکه دیدگاه مردم

نسبت به او نشان می داد که او ذاتاً آدم فاسدی بوده است . چنین دیدگاهی در مورد سایر باجگیران مصداق داشت .

عیسی مسیح خداوند محبت خاصی نسبت به باجگیران داشت . لوقا مخصوصاً به دفعات متعددی اشاره می کند که عیسی با آنها روبرو شده است .

زمینه انجیل لوقا محبت خاص نجات دهنده نسبت به گم شدگان است و او بارها عیسی را در قالب یک خادم اجتماع به تصویر کشیده است . لوقا بارها به باجگیران اشاره کرده است (3 : 12 ؛ 5 : 27 ؛ 7 : 29 ؛ 15 : 1 ؛ 18 : 10 ؛ 19 : 20) .

باجگیران مطرودان جامعه مذهبی و گناهکاران انگشت نمائی در جامعه بودند ، درست همان طبقه ای که عیسی آمده بود تا آنها را بجوید و نجات بخشد .

ظاهراً چنین به نظر می رسد که این زکریا بوده که در طلب عیسی بوده است ، ولی واقعیت اینست که اگر عیسی نخست او را نمی طلبید ، او هیچگاه به سوی نجات دهنده نمی آمد . هیچ کس به خودی خود خدا را نمی جوید (رومیان 3 : 11 9). ما در ذات خود ساقط شده و مرده در گناه و خطاها (افسسیان 2 : 1) و محروم از حیات خدا (افسسیان 4 : 18) هستیم ، بنابراین کاملاً ناتوان در جستجوی خدا می باشیم . فقط وقتی که خدا ما را لمس کند ، قدرت الزام آور خدا ، می تواند ما را به سوی او بر انگیزاند . کشش به سوی خدا مقدور نخواهد بود ، مگر اینکه خدا دل ها را به طلب خود راغب بگرداند .

وقتی کسی خدا را می جوید ، اطمینان داشته باشید جستجوی او مکمل جستجوی خداست . اگر خدا ما را از ابتدا دوست نمی داشت ، ما نیز او را دوست نمی داشتیم (ر.ك اول یوحنا 4: 19) .

بدین ترتیب خدا گناهکاران را دعوت به یافتن می کند . در صحیفه اشعیا 55 : 6 می خوانیم : «خداوند را مادامی که یافت می شود بطلبید و مادامی که نزدیک است ، او را بخوانید . » در صحیفه ارمیا 29 : 13 می خوانیم : « مرا خواهید طلبید و چون مرا به تمامی دل خود جستجو نمائید ، خواهید یافت . » عاموس نبی در کتابش 5 : 4می فرماید: « مرا بطلبید و زنده بمانید . » عیسی مسیح فرمود: « اول ملکوت خدا و عدالت او را بطلبید » (متی 6 : 23)و فرمود « سؤال کنید (بجوئید) که به شما داده خواهد شد » (متی 7 : 7) . زکریا که مورد نظر خدا بود ، در طلب خدا بر آمد .

زکریا چیزهائی که از عیسی شنیده بود ولی احتمالاً او را ندیده بود . در انجیل لوقا 19 : 3 می خوانیم که زکریا « خواست عیسی را ببیند که کیست . » زمان فعل دیدن در اینجا نشان دهنده اینست که او همیشه در صدد بوده است عیسی را ببیند چرا ؟ آیا از روی کنجکاوی ؟ شاید . آیا از روی علاقه ؟ قطعاً اینطور است . اشتیاق به رهائی از خطاها ؟ شاید ! ولی در ماورای تمام این حدسیات نجات یافتن او نشان دهندهٔ اینست که آن کشش کانونی که او را به سوی مسیح هدایت می کرد ، قدرت الزام آور و غیر قابل مقاومت روح القدس بود . پیداست که روح خدا نخست در دل

زکریا شروع به کار کرد ، تا مرحله ای که او را به سوی مسیح راغب ساخته است . زکریا به ابتکار خود در طلب خدا بر نیامد ، بلکه روح خدا دل او را به حرکت در آورده و پاسخ او کوشش در جهت دیدن عیسی بود .

در اینجا ما مردی رانده شده و منفور را می بینیم که دستانش آلوده به زنگار پولهائی است که به اجبار از فقیران گرفته است . او مردی بود که خطاهای بزرگی مرتکب شده بود . با این وجود وقتی خبر آمدن عیسی را به اریحا شنید بجای اینکه بگریزد و جائی پنهان شود ، نومیدانه در صدد دیدار با او بر آمد . برای این کار می بایست چند مانع را پشت سر می گذاشت . نخستین مانع جمعیت انبوهی بود که در خیابان صف کشیده بودند، اضافه کنید بر آن کوچکی اندامش را . احتمالاً او از رفتن به داخل جمعیت دوری می کرد . مرد کوتاه قدی چون او در میان جمعیت انبوه ، این مشکلی بود که می باید بر آن فائق آید . ولی این مرد کوتاه قد که باجگیر قهاری بود برای یافتن جائی مناسب خطر رفتن به داخل جمعیت را بجان خرید و برای یافتن محلی مناسب به تلاش پرداخت ، پاهای یهودیان را با چکمه های سنگین خود زیر می گرفت و با آر نج خود بر پشت آنها ضربه می زد و راه می گشود تا بجائی برود که بتواند عیسی را کاملاً ببیند .

در این روز زکریا ترسی نداشت که مردم او را ببینند ، حتی نگران موقعیت اجتماعی خود و وقار خود نبود . او آنقدر مصمم به دیدن عیسی بود که خود را به صف جلو

کشانیده و از درخت افراغی بالا رفت تا منتظر آمدن نجات دهنده شود (لوقا 19 : 4) . درخت افراغ ، درختی کوتاه و تناور است با شاخ و برگ گسترده و یک شخص کوچک اندام به سرعت می تواند از آن بالا رود و از آنجا خیابان را مشاهده کند . و این کاری است که زکریا انجام داد . درخت جایگاهی مناسب برای مشاهدهٔ اوضاع وسان دیدن از رژه بود . البته جایگاه راحتی نبود ، ولی برای زکریا مهم نبود . زکریا فقط می خواست عیسی را ببیند .

در طلـــب نجـــات دهنـــده

اتفاقی که افتاد قطعاً زکریا را گیج کرده است . گر چه عیسی قبلاً او را ندیده بود ، ولی او در وسط هزاران هزاران نفر توقف کرد ، به بالای درخت نگاه کرد و گفت : « ای زکی بشتاب و به زیر بیا زیرا که باید امروز در خانه تو بمانم » (19 : 5) .

ما نمی دانیم که چگونه عیسی نام زکی را می دانست . شاید بعضی در میان جمع نام او را به عیسی گفته بودند . شاید عیسی نام او را بر اساس علم مطلقش می دانست . روشن است که یک ترتیب خد ائی در این ماجرا هست ، چونکه عیسی به زکی گفت : «باید امروز در خانهٔ تو بمانم .» و این یک فرمان بود ، نه یک تقاضا . او از زکی تقاضا نکرد ، بلکه گفت « دارم به خانهٔ تو می آیم »- « باید که به خانه تو بیایم . » دل زکریا آماده پذیرائی از خداوند بود .

زکی می خواست عیسی را ببیند ، ولی نمیدانست که عیسی هم می خواهد او را ببیند . « پس به زودی پائین شده ، او را به گرمی پذیرفت » (19 : 6) . ممکن است کسی فکر کند که چنان انسان پست و گناهکاری از شنیدن صدای پسر کامل و بی گناه خدا که می گوید « به خانهٔ تو می آیم» ، ناراحت شده باشد ، ولی اینطور نبود ، زکی خوشحال شد ، چون که دل او آمادهٔ پذیرائی از مسیح بود .

واکنش جمعیت قابل پیش بینی بود . هم افراد سر آمد مذهبی و هم مردم عادی وقتی این صحنه را دیدند همهمه کنان گفتند ، عیسی را نگاه کنید که « در خانهٔ شخص گناهکاری به میهمانی رفته است » (19 : 7) . آنچنانکه مشاهده کردیم ، آنها معتقد بودند که رفتن به خانهٔ اشخاص رانده شده و منفوری چون زکی ، شخص را نجس می سازد . هم غذا شدن با شخص مثل زکی بدترین کار ممکن برای یکنفر خدا پرست بود . آنها ارزشی برای جان زکی و عاقبت روحانی او قائل نبودند . چشمان عادل پندارشان فقط گناه زکی را می دید . آنها با چشمانی که از غرور کور شده بود نمی فهمیدند و نمی دیدند که عیسی آمده بود تا گناهکاران را بجوید و نجات بخشد ، و بخاطر همین رسالتش او را محکوم می کردند . ولی در واقع با محکوم کردن عیسی ، خود را محکوم می کردند .

ما نمی دانیم که در منزل زکی چه گذشت . در کتاب مقدس شرحی در این مورد نیامده است و نگفته است که زکی چه غذائی برای شام ترتیب داد و یا عیسی چقدر

در خانه زکی توقف کرد و یا در چه موردی با هم صحبت کردند . همچنین نمی دانیم که عیسی چه سخنانی به زکی گفت که او نجات یافت .

گفتیم که وقتی عیسی بشارت داد ، روش او و عباراتی که به کار می برد ، مورد نظر نیست . ایمان آوردن یک اعجاز خدائی است و فرمولی برای تعریف و تشریح آن وجود ندارد . مثلاً یک طرح چهار جانبه برای کسب نجات وجود ندارد و یا وردی برای تضمین نجات جان خوانده نمی شود. ولی می توانیم حدس بزنیم که عیسی زکی را با خودش و گناهانش روبرو کرد . بدون شک زکی از پیش فهمیده بود که گناهکار بزرگی است و قطعاً عیسی عینیت زکی را به خودش نشان داده بود ، چون هر چه که به او گفته بود ، بر دلش نشسته بود و قبول کرده بود .

ثمـــرهٔ نجـــــات

نتیجهٔ گفتگوی عیسی با زکی در آن میهمانی این بود که زکی بلند شد و گفت : « الحال ای خداوند نصف مایملک خود را به فقرا می دهم و اگر چیزی نا حق از کسی گرفته باشم ، چهار برابرش را بدو رد می کنم » (19 : 8) . و عیسی به او گفت ، « امروز نجات در این خانه پیدا شد زیرا که این شخص هم پسر ابراهیم است » (19 : 9) .

توجه داشته باشید که زکی ، عیسی را خداوند خطاب کرد . این عنوان می تواند صرفأ به معنـــی « آقا » یا « استاد » و حاکی از حرمت نهادن زکی به او باشد . ولی قطعأ این عنوان معنی بیشتری دارد . در آیه نهم عیسی گفته است که زکی نجات یافت . اگر چنین باشد زکی هم می بایست خداوندی عیسی را آگاه شده باشد ، و به خداوندی بودن عیسی در زندگیش اعتراف کرده باشد . و این تأئید و اعترافی است که قبل از اینکه عیسی در زندگیش کار کرده باشد ، نمی توانست بر زبان آورد ، و بعد از آنهم نمی توانست منکر خداوندی عیسی شود (ر.ك اول قرنتیان 12 : 3)

در اینجا ما شاهد مردی هستیم که دچار تحولی ریشه ای شده است ، او تصمیم می گیرد که نیمی از دارائیش را به فقرا بدهد و این نشانهٔ تحول عظیم در فکر و دل اوست . اینک گیرنده ، دهنده شده است . باجگیر ، انسان دوست شده است . او تصمیم گرفته است به هر که ظلم کرده و مالی از او به اجبار گرفته است چهار برابرش را به او پس بدهد . فکر و دل او عوض شده است ، و نیّت واقعی اش اینست که منبعد رفتار خود را نیز عوض کند . مهم نیست که دل او به سوی مردم بازگشت ، مهم تر اینکه دل او به سوی خدا باز گشت ، چونکه اینک می خواهد با انجام آنچه که درست و عادلانه است خدا را اطاعت کند .

نیازی نبود که او چهار برابر آنچه را که از مردم اخاذی کرده ا ست ، باز گرداند . در کتاب اعـداد 5 : 7 جریمه این عمل را $\frac{۱}{۵}$ مال اخذ شده مشخص کرده است .

ولی سخاوت زکی نشان دهنده یک جان متحول شده است – واکنشی حاکی از آمرزش انسان و ثمره متبارک آمرزش . زکی نگفت که « نجات اعجاب انگیز است ، ولی تعهدی بر عهده من نگذاشته است . »

حسی در هر نو ایمان تولد تازه یافته ای وجود دارد که می خواهد اطاعت کند . او دارای قلب مشتاقی می شود – دلی که می خواهد خالصانه خدا را اطاعت کند – یک ذهن متبدل شده و یک رفتار متبدل شده . تمام نشانه ها حاکی از این بود که زکی واقعاً یک ایماندار خالص شده بود . عیسی او را دید و ایمان او را تشخیص داد . لوقا نظر عیسی را راجع به این زکی جدید می نویسد و از زبان او در انجیلش 19 : 9 می گوید : « این شخص هم پسر ابراهیم است . » و این اظهار نظر عیسی بود راجع به ایمان زکی .

زکی پسر ابراهیم بود ، نه بخاطر اینکه یهودی بود ، بلکه بخاطر اینکه می دانست «آنکه در ظاهر است ، یهودی نیست » (رومیان 2 : 28) . پس چه چیزی یک یهودی واقعی را می سازد ؟ در رومیان 4 : 11 آمده است که ابراهیم پدر همۀ ایمانداران است . در رساله به غلاطیان 3 : 7 آمده است ، « پس آگاهید که اهل ایمان فرزندان ابراهیم هستند . » تمام کسانی که به عیسی مسیح ایمان دارند ، فرزندان ابراهیم هستند . بدین ترتیب فرزند واقعی ابراهیم ، کسی است که ایماندار است . زکی بخاطر بذل و بخشش مالش نجات نیافت بلکه بدین جهت نجات یافت که تبدیل به فرزند واقعی

ابراهیم شد ، یعنی ایمان آورد . او توسط ایمان نجات یافت ، نه با اعمال . ولی اعمال نشانه مهمی مبنی بر درستی ایمان او بود . تجربه او کاملاً هماهنگ بود با اظهارات مندرج در افسسیان 2 : 8 – 10 که پولس رسول می فرماید: « زیرا که محض فیض نجات یافته اید ، بوسیلهٔ ایمان و این از شما نیست بلکه بخشش خداست ، و نه از اعمال تا هیچ کس فخر نکند » (همچنین رجوع کنید به یعقوب 2 : 14 – 26) .

هدف نجات اینست : تحول کلی انسان . ایمان ناب نجات بخش ، رفتار انسان را عوض می کند ، فکر انسان را دگرگون می کند ، دلی تازه در اندرون انسان قرار می دهد . در رساله دوم قرنتیان 5 : 17 می خوانیم : « پس اگر کسی در مسیح باشد ، خلقت تازه ای است ، چیزهای کهنه در گذشت ، اینک همه چیز تازه شده است . » پاسخ زکی به عیسی موّید حقانیت این آیه است . او دیگر به سختی می توانست هضم کند که چگونه هم عصرانش که ادعای تولد تازه می کنند ، در حالیکه زندگیشان در تضاد با آنچه هست که عیسی بخاطرش زیست . در انجیل لوقا فصل سوم ، یحیی تعمید دهنده گروه انبوهی را که برای تعمید یافتن نزد او آمده بودند ، سرزنش کرد : « ثمرات مناسب توبه بیاورید » (3 : 8). این یک تصویر مرتعش کننده است . نبی خدا کسانی را که رسالتش را پذیرفته اند « افعی زادگان » می نامد (3 : 7) . او عملاً می خواهد آنها را از راهی که می روند باز دارد.

پایداری و شکوه متحول شدن زکی ، ثمرهٔ مورد انتظار ایمان واقعی بود . و این هدفی است که مسیح بخاطر تحقق آن بر زمین آمد : « پسر انسان آمده است تا گمشده را بجوید و نجات بخشد » (لوقا 19 : 10) . آنچنانکه در ایمان آوردن زکی می بینیم ، نتیجه کار نجات بخش خدا ، انسان های متحول شده است . وقتی که جان انسان آمرزیده می شود ، مسیح دل تازه ای به او می دهد (ر.ك حزقیال 36 : 26) . و این می رساند که تحول قلبی ، به معنی اشتیاقات تازه ای است : اشتیاق به خشنود ساختن خدا ، به اطاعت خدا و نشان دادن عدالت خدا . اگر چنین تحولی در ما اتفاق نیفتد ، دلیلی وجود ندارد که فکر کنیم نجات را داریم . و اگر واقع شوند ، آنچنانکه در مورد زکی واقع شد، حاکی از ایمانی است که مشتاق اطاعت است و نشانه ای از پسر واقعی ابراهیم بودن است .

8

مسیـــح دلـــهـــای سنـــــگـــی را محـــکـــوم مـــی کنـــد

هیچ کس که خدا را منکر می شود نباید تصور کند که چون روزی اقرار ایمان به مسیح کرده است ، دارای امنیت ابدی است (ر.ك متی 10 : 33 : « اما هر که مرا انکار نماید ... او را انکار خواهم نمود » و دوم تیموتاؤس 2 : 12: « هر گاه (مسیح) را انکار کنیم او نیز ما را انکار خواهد کرد ») .

من ملتزم به حقایق کتاب مقدس هستم مبنی بر اینکه نجات همیشگی است . مسیحیان معاصر از این مقوله با عنوان فرضیه امنیت ابدی یاد می کنند . شاید تعبیر پیوریتن ها شایسته تر باشد مبنی بر اینکه آنها از پایداری مقدسین سخن می گویند . نکته این نیست که خدا امنیت را برای همه کس که می گوید مسیحی شده است ، تضمین نموده است ، بلکه خدا امنیت کسانی را تضمین کرده است که ایمان خالصشان ، نجاتشان را اثبات کند که تا به آخر در عدالت مداومت کنند .

ایمانداران واقعی حفظ می شوند . اگر کسی به مسیح پشت کند ، دلیلش اینست که هرگز نجات نیافته است ، آنچنانکه یوحنای رسول می نویسد : « آنها از ما بیرون شدند

، لکن از ما نبودند ، زیرا اگر از ما می بودند با ما می ماندند ، لکن بیرون رفتند تا ظاهر شود که همۀ ایشان از ما نیستند » (رسالۀ اول یوحنا 2 : 19) .

مهم نیست که شهادت کسی تا چه حد قانع کننده باشد ، وقتی که او روی از مسیح بر می گرداند نشان می دهد که او هرگز نجات نیافته است . یهودا نمونۀ اعلای یک ایماندار اقرار کرده است که به کلی مرتد شد . او مدت سه سال خداوند را با سایر شاگردان متابعت کرد . او چون یکی از آن شاگردان بود . او نیز خود را لااقل از همان اول ایماندار می پنداشت . مشکل بتوان گفت که او با این نیت به گروه شاگردان پیوست که به مسیح خیانت کند . در بعضی جاها او را آدم حریصی می بینیم ، ولی مشکل می توان این صفت او را انگیزه ای ابتدائی برای خیانت به مسیح تصور کرد . عیسی و شاگردانش چیزی از مال دنیا نداشتند (متی 8 : 20) . ظاهراً یهودا نیز از همان ابتدا مشتاق مشارکت در ملکوت مسیح بوده است ، و باور داشته است که عیسی همان مسیح است . گذشته از آن ، او نیز همه چیز خود را ترک کرد و خداوند را متابعت نمود . او عیسی را «پذیرفته » بود . او سه سال شب و روزش را در کنار عیسی مسیح بود . او شاهد معجزات خداوند بود ، او سخنان خداوند را شنیده بود و حتی در خدمات و رسالت او مشارکت داشت . در آن روزگار هیچکس نمی توانست ایمان او را زیر سؤال ببرد . وضعیت و موقعیت او نیز مثل سایر شاگردان بود . جز خود

نجات دهنده که افکار قلبی یهودا را می دانست ، هیچ کس فکر نمی کرد که او مسیح را به دشمنانش تسلیم خواهد کرد .

اما در حالی که سایرین در شاگردی ترقی می کردند ، یهودا به سرعت تبدیل به ابزاری در دست شیطان به جهت تحقق اهداف شریرانهٔ او شد . یهودا هر آنچه که بود ، هر آنچه که در ابتدا از خود نشان داد ، اما ایمانش واقعی نبود (یوحنا 13 : 10 – 11) .

او متحول نشده بود ، و دل او به تدریج سخت شد تا آنجا که تبدیل به مرد خائنی شد که نجات دهنده را به یک مشت سکه نقره فروخت و در آخر آنچنان آمادهٔ اجرای فرمان شیطان شد که شیطان شخصاً در او شروع به کار کرد (یوحنا 13 : 27) .

عیسی از ریاکاری او ، آنگاه که در کنارش ایستاده بود ، آگاه بود . در شبی که او خداوند جلال را تسلیم کرد ، در بالای اطاق و در کنار عیسی نشسته بود . او حتی اجازه داد که مسیح پایهایش را بشوید . و این درست زمانی بود که او معامله خود را مبنی بر دریافت 30 سکه نقره در قبال تسلیم او ، انجام داده بود !

عیسی از همان ابتدا این موضوع را می دانست . در انجیل یوحنا 13 : 18 عیسی فرمود : « من آنانی را که برگزیده ام می شناسم ، لیکن تا کتاب تمام شود " آنکه با من نان می خورد ، پاشنهٔ خود را بر من بلند کرده است . " »

چرا خداوند ، یهودا را بر گزید ؟ او یهودا را برگزید تا اهداف خدا تکمیل شود (کتاب تمام شود) . عیسی در این آیات از مزامیر 41 : 9 نقل قول کرد . مزمور دیگری که خیانت یهودا را پیشگوئی کرده است ، مزمور 55 : 12 – 14 می باشد :

زیرا دشمن نبود که مرا ملامت می کرد

والا تحمل می کردم ،

و خصم من نبود که بر من سر بلندی می نمود ،

والا خود را از او پنهان می ساختم ،

بلکه تو بودی ای مرد نظیر من !

ای یار خالص و دوست صدیق من !

که با یکدیگر مشورت شیرین می کردیم ،

و به خانۀ خدا در انبوه می خرامیدیم .

مزمور فوق مصداق کامل یهودا است . او نسبت به سایر مردم به مسیح نجات دهنده نزدیک تر بود، ولی دورتر از هر کس دیگری از نجات بود . بهتر این بود که یهودا اصلاً متولد نمی شد (ر.ک متی 26 : 24) .

یهودا و سرنوشت او به منزلۀ اخطاری موقرانه به کسانی است که غیر مسئولانه اعتراف ایمان می کنند . ما از داستان یهودا یاد می گیریم که نزدیک بودن به عیسی مسیح ، کافی نیست . کسی ممکن است او را « بپذیرد » ولی هنوز در پیروی او

ناتوان باشد . کسی که واکنش مثبتی از خود نشان می دهد ولی با تمام قلب خود او را پیروی نمی کند ، هنوز هم گم گشته و محکوم است . یهودا ثابت کرد کسی که با عیسی دوستی دارد ، هنوز هم ممکن است پشت به او کند و خود را تباه سازد .

یکـــــی از شمـــا مـــرا تســلیـــم خـــواهـــد کـــرد

انتخاب یهودا برای خیانت به مسیح و تسلیم نمودن او ، جدا از ارادهٔ خدا نبود . عیسی در فرصت های زیادی به یهودا اخطار داد که توبه کند و نجات یابد ، ولی در هر فرصتی یهودا از عیسی روی بر گردانید . یهودا انجیل به روایت عیسی را شنیده بود ، با این وجود از گناه و تکبر خود دست بر نداشت . سخنان عیسی در فصل 13 انجیل یوحنا حاکی از بر خورد نهائی و محبت آمیز او با یهودا است . در نهایت در خواست محبت آمیز نجات دهنده ، محکوم کنندهٔ سختی دل او بود .

یوحنا 13 : 21 توصیف لحظه پر شکوهی در آخرین شام فصح خداوند ، در شبی است که او به دست دشمنان تسلیم شد : « عیسی در روح مضطرب گشت و شهادت داده گفت: " آمین ، آمین ، به شما می گویم که یکی از شما مرا تسلیم خواهد کرد . " » شوکی را که با شنیدن آن سخنان به شاگردان دست داد ، نزد خود تصور کنید – شوکی که همه را بجز یهودا مرتعش نمود .

مشکل عیسی چه بود ؟ احتمالاً خیلی چیزها . شاید نگرانی او محبت بی پاسخش به یهودا بود ، و شاید علیرغم نفرت عمیقی که نسبت به گناه داشت ، گناه مجسم را در یهودا درکنار خود می دید . شاید از ریاکاری یهودا و تسلیم شدن قریب الوقوع خودش ، هراسان بود و شاید بدین جهت که می دانست شیطان در یهودا شروع به کار کرده است . یهودا یک تمثیل قدیمی از حقارت گناه است که خداوند می بایست روز بعد آن را بر خود حمل نماید . همهٔ این مسائل بدون شک عیسی را مضطرب ساخته بود . ولی شاید بیشتر از هر چیز دیگر علت اضطراب عیسی این بود که می دانست نقشهٔ یهودا در شرف وقوع است . نقشه ای که او را به عذاب جاودانی دچار می کرد . یهودا به عنوان یکی از شاگردان عیسی ، هرگز نجات را صاحب نشد (12 : 10 و 11) .

وقتی عیسی گفت که یکی از آنها او را تسلیم خواهد کرد ، ضربان قلب شاگردان شدید شد . آنها نمی دانستند که عیسی در بارهٔ کی صحبت می کند . در متی 26 : 22 مـــی خوانیم که آنها از عیسی پرسیدند : « خداوندا ، آیا من آنم ؟ » و حتی یهودا نیز چنین پرسید : « ای استاد آیا من آنم ؟ » و عیسی به او جواب داد « تو گفتی » (22 : 25) .

او کیســـــت ؟

تعجب شاگردان در این لحظه جالب توجه است . احتمالاً برخورد عیسی با یهودا مثل سایرین بود. مدت سه سال عیسی نسبت به یهودا مانند آن یازده نفر دیگر محبت کرده بود. هر سرزنشی که عیسی از بی ایمانی یهودا کرده بود ، خصوصی و شخصی بود ، نه در مقابل سایرین . از دیدگاه کلی رفتار او با یهودا مثل رفتارش با سایر شاگردان بود. چنانچه رفتار عیسی با یهودا مـتفاوت می بود ، همهٔ شاگردان می فهمیدند .

اگر یهودا گاو پیشانی سفید جمع می بود ، قطعاً یکی او را بـه عـنوان تسـلیم کننـدهٔ عیسـی مـی شناخت ، ولی هیچکدام تصورش را نمی کردند که او تسلیم کننده عیسی باشد . چون یهودا خزانه دار گروه بود و شاگردان به او اعتماد داشتند .

نفرت یهودا نسبت به عیسی را با محبت یوحنا نسبت به نجات دهنده مقایسه کنید . پطرس به یوحنا اشاره کرد که از عیسی بپرسد چه کسی او را تسلیم می کند . « پس او را در آغوش عیسی افتاده ، بدو گفت : « خداوندا ، کدام است » (13 : 24 – 25) . شاید پطرس و یوحنا آن کسانی بودند که پاسخ عیسی را شنیدند . در آیه 26 می خوانیم که « عیسی جواب داد : « آن است که من لقمه را [در غذا] فرو برده ، بدو می دهم . » پس لقمه را فرو برده ، به یهودای اسخریوطی پسر شمعون داد . »

مهمـــــــان محتـــرم

این سخنان نه صرفاً پاسخی به سؤال یوحنا بلکه حرمت مضاعفی به یهودا بود . لقمه قطعه ای از نان فطیر بود که برای شام جدا می شد . در میهمانی عید فصح معمولاً بر روی میز ظرفی پر از گیاهان تند ، سرکه ، نمک ، خرما ، انجیر و کشمش قرار داده می شد . این مواد در روی قطعه ای خمیر با قدری آب خیسانده می شدند و به شکل فنجانی در می آمدند . آنگاه میزبان قطعه نان فطیر را در آن خمیر فنجان مانند فرو می برد و آن را به میهمان محترمی می داد . عیسی نیز در رعایت محبت آمیز سنت به یهودا لقمه ای در آن خمیر فرو برد و آن را به یهودا به عنوان میهمانی محترم تقدیم داشت . عیسی قبل از این پایهای یهودا را شسته بود ، و اینک چون یک میهمان عالیقدر و دوست ارجمند با او رفتار کرد . عمل او می باید دل یهودا را شکسته باشد، ولی اینطور نشد . دل یهودا مانند سنگ خارا سخت بود ، تصمیم نهائی او به مرحله عمـل در مـی آمد . یهودا از همان وقتی که وانمود به پیروی عیسی می کرد ، با شیطان دستش توی یک کاسه بود و اینک شیطان وارد قلب او شده بود و کنترل کامل او را به دست گرفته بود . در آن لحظهٔ موحش ارادهٔ شریرانه در مقابل آخرین محبتی که عیسی به او نمود ، پایداری کرد . روز نجات برای او به پایان رسیده بود . او عذاب جهنم را با انتخاب خودش به جان خرید و محکومیت او تثبیت شد .

زودتـــر كـــارت را انجـــام بـــده

آنگاه عیسی بی آنکه کسی متوجه شود ، به یهودا گفت « آنچه می کنی ، به زودی بکن» (13 : 27) . یهودا تکلیف خود را می دانست و عیسی نیز دیگر چیزی برای گفتن به او نداشت . کتاب مقدس می گوید:« اما این سخن را احدی از مجلسیان نفهمید که برای چه بدو گفت . زیرا که بعضی گمان بردند که چون خریطه نزد یهودا بود ، عیسی وی را فرمود تا مایحتاج عید را بخرد یا آنکه چیزی به فقرا بدهد » (یوحنا 13 : 28 – 29) . هیچ یک از شاگردان احتمالاً بجز پطرس و یوحنا نمی دانستند که یهودا به عیسی خیانت خواهد نمود . شهادات یهودا به آن اندازه قانع کننده بود و ریاکاری او آنقدر ماهرانه بود که هیچ کس تصور نمی کرد که او خائن از آب در آید . ولی روح یهودا توسط شیطان تسخیر شده بود .

در تـــاریـــکی شـــب

یهودا بعد از گرفتن لقمه از عیسی هنگام شب بیرون رفت (13 : 30) . آن شب آغاز شب عذاب جاودانی او بود . یهودا که بیشتر از سایر شاگردان مستعد پیشرفت روحانی بزرگی بود ، آن فرصت گرانبها را با خیانت به مرشد خود ، از دست داد . چرا ؟ چونکه ایمان او هرگز خالص نبود . در ابتدا واکنش او نسبت به مسیح مثبت بود ، ولی نه واکنشی با تمامی دل خود . زندگی او که در معرض نور حضور عیسی قرار

گرفت در آن شب پایان یافت . و این سرنوشت هر کسی است که بدون تعهد و التزام تابعیت ، به سوی مسیــح می آید .

بـــوســـۀ مـــرگ

طنز تلخ ماجرا در اینجاست که آخرین بر خورد یهودا با عیسی با یک بوسه آغاز شد و آن بوسۀ مرگ بود – مرگی نه برای عیسی ، بلکه برای خودش . این واقعه بعدأ در همان شب در میان باغی که مسیح معمولاً برای دعا به آنجا می رفت ، به وقوع پیوست . بوسیدن عیسی ، علامتی بود برای نشان دادن عیسی به دشمنانش تا او را دستگیر کند .

بوسیدن بخشی از آداب فرهنگ روزگار عیسی بود . بردگان پایهای اربابان خود را می بوسیدند . کسانی که طلب عفو و رحمت از یک پادشاه و حاکم خشمگین می کردند ، پایهای او را می بوسیدند و تقاضای بخشش می کردند . حرمت نهادن به کسی با بوسیدن دامن ردای او نشان داده می شد . شاگردان هم بخاطر نشان دادن احترام خود ، دست استاد را می بوسیدند . ولی در آغوش گرفتن و بوسیدن گونه ها نشانۀ احساسات نزدیک ، محبت صمیمانه و صمیمیت بین دو نفر بود . دوستان خیلی نزدیک و صمیمی بدین ترتیب یکدیگر را در آغوش می گرفتند و می بوسیدند .

بوسهٔ یهودا یک اقدام کثیف محسوب می شد . او می توانست دست و یا دامن ردای عیسی را ببوسد ، ولی او با بوسیدن گونه های عیسی منافقانه صمیمیت خود را به او اعلام نمود . و این می رساند که نه تنها بوسیدن او علامتی برای نشان دادنش به دشمنان بود ، ولی با چنین اقدامی نشان داد که عمل پستی انجام داده است . شاید هنوز هم فکر می کرد می تواند مسیح و شاگردان را فریب دهد . اما لوقا در انجیلش 22 : 48 می گوید که عیسی گفت : « ای یهودا آیا به بوسه پسر انسان را تسلیم می کنی ؟ » حتی بیان این کلمات نتوانست آن مرد دیو صفت را از انجام نقشه اش باز دارد . مرقس در انجیلش 14 : 45 می گوید که یهودا فقط گفت: « یا سیّدی ، یا سیّدی » و او را بوسید . عیسی مسیح خداوند می باید آن بوسه خائنانه را تحمل می کرد . آخرین واکنش او آنچنانکه در متی 26 : 50 آمده است این بود که به یهودا گفت : « ای رفیق ، از بهر چه آمدی ؟ » عیسی در اینجا یهودا را دوست خطاب نکرده است ، « دوست » عنوانی بود که او به کسانی می داد که او را اطاعت می کردهد (ر.ک یوحنا 15 : 14) . آخرین سخن عیسی با یهودا ، خداحافظی او بود با « پسر شرارت » که می باید برای همیشه آن را آویزه گوش خود می کرد : « ای یهودا آیا به بوسه پسر انسان را تسلیم می کنی ؟ » (لوقا 22: 48) .

همهٔ شاگردان او را ترک کرده و گریختند

رفتار بقیهٔ شاگردان این سؤال را موجب می شود که فرق آنها با یهودا چه بوده است . در متی 26 : 56 می خوانیم : « جمیع شاگردان او را وا گذارده ، بگریختند . » آنگاه که عیسی بدیشان گفت : « همهٔ شما امشب در بارهٔ من لغزش می خورید » (متی 26 :31) ، این مورد را پیش بینی کرده بود . شاگردان از مسیح روی بر گردانیدند و حتی پطرس سه بار او را انکار کرد و حتی او را هم ناسزا گفت . عمل او چه فرقی با اقدام یهودا داشت ؟

از یک نظر ، انگیزه ها مختلف بودند . شاگردان از ترس و تحت فشار آن موقعیت خاص گریختند ، اما کار یهودا یک نقشهٔ از پیش طراحی شده بود . شاگردان از ترس محاکمه و مجازات فرار کردند ، ولی خیانت یهودا موردی بود که او از پیش در ذهن داشت و پاسخی بود که به محبت عیسی می داد . شاگردان بعداً از گناهی که مرتکب شدند توبه کردند و عیسی نیز آنها را بخشید ، ولی یهودا در بی ایمانی خود اصرار ورزید و بخشیده نشد . او با واکنش خود بر بی ایمانیش مهر تأئید زد (متی 27 : 5). شاگردان بعد از این لغزش ، وفاداری خود را به عیسی اعلام کردند ولی گناه یهودا نشان دهنده ذات تباه او بود . نشانه یک شاگرد واقعی این نیست که هرگز گناه نمی کند ، بلکه اینست که هر گاه گناه می کند ، بلافاصله از عیسی تقاضای بخشش می کند . شاگرد واقعی مسیح بر عکس شاگرد قلابی ، کاملاً پشت به مسیح نمی کند . او

ممکن است گاهی اوقات به سوی تور ماهی گیری اش برود ، ولی در نهایت به سوی آقایش بر می گردد و زندگی خود را وقف خدمت به آقایش می کند .

نشـــانـــۀ یـــک شـــاگـــرد قـــلابـــی

یهودا نماد یک شاگرد قلابی است . دقیقاً به ذات دو روی او توجه کنید . اول ، او منافع آنی را به حیات ابدی ترجیح می دهد . او طالب جلال بود ، طالب موقعیت بود ، طالب گنج های زمینی بود . شاید از اینکه عیسی انتظارات او را به عنوان مسیح موعود بر آورده نکرده بود ، نا امید شده بود . او شاید امید به موقعیت زمینی بسته بود که در ملکوت زمینی مسیح خواهد داشت . نشانۀ شاگردان قلابی اینست که آنها با مسیح وارد صحنه می شوند تا آنچه را که می خواهند بیابند ، ولی وقتی عیسی بجای آزادی تکلیفی برایشان مقرر می کند ، از او می گریزند . این افراد با رفتارشان نشان می دهند که ایمانشان از همان ابتدا ، خالص نبوده است . آنها مانند دانه هائی هستند که در زمین سنگلاخ پاشیده می شوند . این دانه ها به خوبی رشد می کنند ولی کوتاه زمانی بعد وقتی که نور خورشید بر آنها تابید ، پژمرده شده و می میرند (ر.ک متی 13 : 20 – 21) . آنها مدتی عیسی را متابعت می کنند وبه تدریج بخاطر منافع شخصی خود ، پول خود، موقعیت اجتماعی خود و یا قدرت خود ، او را ترک می کنند .

دومین ویژگی یهودا ، فریب بود ، نمایش او از ایمان فقط نوعی بالماسکه بود . شاگردان قلابی بازیگرانی ماهر در فریب دیگران می باشند . آنها وانمود می کنند خداوند را دوست دارند ولی بوسه هایشان ، بوسه های تسلیم است .

و در آخر ، یهودا و تمام شاگردان قلابی توجهشان معطوف به آنچه هست که دریافت می کنند ، آنها به آگاهی از نجانشان ، آرامش فکری ، شهرت و ارضاء روحانی خودشان کفایت می کنند. بعضی از آنها اقرار به مسیح می کنند ، چونکه فکر می کنند کارشان پیشرفت می کند ، و یا فکر می کنند ایمان به مسیح برای سلامتی جسمی شان ، ثروت و موقعیت ، مفید است . ولی آنها هم مانند عیسو نجات حق نخست زادگی خود را به کاسه ای از خوراکی می فروشند و مانند یهودا دوستدار دنیا و تاریکی هستند . آنها ایمانداران نیم یهودی هستند که سرانجام تبدیل به بی ایمانان سنگدلی می شوند .

از سوی دیگر ، یک شاگرد واقعی ممکن است از مسیح غفلت کند . ولی هرگز به او پشت نخواهد کرد . یک مسیحی راستین ممکن است زمانی اندک از همراهی با خداوند بهراسد ، ولی هیچگاه او را نخواهد فروخت . بدون شک شاگردان واقعی هم دچار لغزش می شوند ، ولی وقتی گناهی می کنند از خدا تقاضای بخشش می کنند ، نه اینکه در گناهشان غرق شوند (ر.ک دوم پطرس 2 : 22) . ایمان آنها نه زود گذر

است و نه نیم بند ، بلکه ایمانشان قوی است و تعهدشان نسبت به نجات دهنده پویا است .

9

عیسی یوغ رستگاری را عرضه می دارد

شاید از اینکه بدانید کتاب مقدس هیچگاه بی ایمانان را ترغیب به « پذیرش مسیح » نکرده است ، تعجب کنید . دعوت انجیل ، التماس و درخواست از گناهکاران نیست تا اجازه دهند ، نجات دهنده وارد زندگیشان شود . دعوت عیسی در خواست و فرمان به انسان است که توبه کند و او را متابعت کند . دعوت عیسی نه فقط خواهان واکنش مثبت و پذیرش او بلکه متابعت فعالانه اوست . کسانی که مایل به تسلیم شدن به مسیح نیستند نمی توانند در مکتب او شاگردی کنند . عیسی به دلهائی که گناه را در خود می پرورانند پاسخ مثبت نمی دهد و وارد زندگی کسی که می خواهد امیال جسمی خود را تحقق بخشد ، نمی شود . مسیح توجهی به درخواست شخصی عاصی که صرفاً خواهان وارد شدن مسیح در زندگیش است تا با حضور خودش زندگی عاصیانه و گردن کشانه او را تقدیس نماید ، ندارد . اعجاز بزرگ آمرزش این نیست که ما مسیح را بپذیریم ، بلکه در اینست که او ما را بپذیرد . در واقع ما هیچگاه خود به خود نمی توانیم او را دوست داشته باشیم (اول یوحنا 4 : 19) . نجات وقتی محقق می شود که خدا دلها را عوض کند و بی ایمانان از گناه روی گردانیده به سوی مسیح بروند .

خدا گناهکاران را از قلمرو تاریکی رها و آنها را به قلمرو نور می برد (کولسیان 1 : 13) . بدین ترتیب متحول شدن صرفأ منوط به تصمیم گناهکار به پذیرش مسیح نیست . بلکه منوط به کار خدا در تبدیل انسان است .

در انجیل متی 11 : 25 – 30 نحوهٔ بشارت دادن مسیح را می خوانیم که بلافاصله پس از ملامت نمودن جلیلیانی که توبه نکرده بودند ، بر زبان آورد : « در آن وقت ، عیسی توجه نموده ، گفت : « ای پدر ، مالک آسمان و زمین ، تو را ستایش می کنم که این امور را از دانایان و خردمندان پنهان داشتی و به کودکان مکشوف فرمودی ! بلی ای پدر، زیرا که همچنین منظور نظر تو بود . پدر همه چیز را به من سپرده است و کسی پسر را نمی شناسد بجز پدر و نه پدر را هیچ کس می شناسد غیر از پسر و کسی که پسر بخواهد بدو مکشوف سازد . بیایید نزد من ای تمام زحمتکشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید . یوغ مرا بر خود گیرید و از من تعلیم یابید زیرا که حلیم و افتاده دل می باشم و در نفوس خود آرامی خواهید یافت ؛ زیرا یوغ من خفیف است و بار من سبک » (متی 11 : 25 – 30) .

اینست دعوت به نجات ، نه یک در خواست ساده از ایمانداران که تجربه عمیق تری از شاگردی بدست آوردند . مخاطبین خداوند ما شریعت مداران گناهکاری بودند که تمام انرژی خود را برای کسب آرامش روحانی بکار می بردند .

اهمیت این بشارات اینست که خداوند ما آن را با دعا شروع کرد تا دخالت دست خدا را نشان داده باشد . او با صدای بلند این بشارت را نزد مردم اعلام نمود . سخنان او بیانیه ای برای تمام کسانی بود که می شنیدند – بیانیه ای حاکی از تأئید اینکه هر چه که انجام می شود بر اساس نقشه خداست، حتی اگر همگی مسیح را نیز انکار نمایند .

تأکید خداوند ما مبنی این بود خود خدا فاکتور اصلی و تعیین کنندهٔ نجات است . ما که شاهدان مسیح هستیم و مسئول نحوه واکنش مردم به انجیل نمی باشیم . ما تنها مسئول موعظه روشن و درست انجیل هستیم که حقایق را با محبت بیان کنیم . عده ای آن را نمی پذیرند ، اما این خداست که بر اساس خوشنودی خودش حقیقت را آشکار یا پنهان می سازد . و طرح و نقشه او نقصان نمی یابد . هر چند انجیل به روایت عیسی با مخالفت روبرو می شود ، ولی پیام آن را نباید با ساده نمودن خواسته هایش ، دلپذیرتر نمود . نقشه خدا اینست که برگزیدگان علیرغم واکنش منفی تودهٔ مردم ، آن را می پذیرند .

با توجه با انکار گسترده ای که عیسی با بیان این سخنان تجربه نمود ، شاید ما تصور کنیم رسالت او مؤثر نبوده است و کار او در جلیل خاتمه یافته است . هر چند او بطور انکار ناپذیری نشان داد که همان مسیح موعود است ، گروه انبوهی از مردم او را نمی

پذیرفتند . ولی با این وجود کوچکترین تردیدی در اطمینان او که همه چیز در کنترل خدا بوده است ، به وجود نیامد .

او همچنان به پیگیری ارادهٔ پدر و رسیدن به بی ایمانان ادامه داد ، چونکه آمده بود تا گمشده را بجوید و نجات بخشد و پیامدهای منفی خدمتش خللی در پیگیری هدفش به وجود نیاورد .

عرضه آرامش برای زحمت کشان مبارزه ای است در جهت تحول کلی – شاهکاری از حقیقت نجات بخشی است که چکیدهٔ انجیل به روایت عیسی است . عناصر پنجگانه یک تحول ناب آنچنان هم به تنیده و جذب شده اند که محال است یکی از آن عناصر را از مفهوم کتاب مقدسی ایمان نجات بخش ، حذف نمود .

تــــواضـــع

نخست تواضع . عیسی فرمود « ای پدر ... این امور را از دانایان و خردمندان پنهان داشتی و به کودکان مکشوف فرمودی . » (متی 11 : 25) . منظور عیسی این بود که « این امور » - واقعیت های روحانی ملکوت خدا – از مردم دانا پنهان است . درک امور روحانی ربطی به توانائی ذهنی و یا کمبود ذهنی ندارد . عیسی کسانی را سرزنش می کند که آگاهیشان از حقایق روحانی فقط محدود به آنچه هست که از طریق هوش خود بدان دست یافته اند – کسانی که در نهایت به حکمت انسانی وابسته اند . گناه اینان روشن فکری نیست ، بلکه غرور روشنفکرانه است . اخطار عیسی مخصوصاً

اشاره به فریسیان، معلمان فریسی و کاتبان بود . آنها چشم خود را به مکاشفۀ خدا در مسیح بسته بودند ، چونکه فکر می کردند دارای اشراق روحانی از طریق حکمت انسانی می باشند. آنها متوکل به استدلال انسانی برای تغییر حقایق روحانی بودند ، بی آنکه بدانند از نظر روحانی کور می باشند و بجای یافتن حقیقت سیســـتمی از الهیات غلط ، وضـــع مـــی نـــمودند .

هوش انسانی قادر به دریافت حقیقت روحانی نیست . امور خدائی از طریق حکمت انسانی و یا استدلال روشنفکرانه قابل دسترسی نیست . و این همان حقیقتی است که پولس رسول در اول قرنتیان 2 : 9 بدان اشاره کرده است . چشم نمی تواند حقیقت روحانی را ببیند و گوش نمی تواند حقایق روحانی را بشنود . حقیقت روحانی تجربی و قابل تشخیص نیست و نه اینکه وارد دل انسان می شود – حقیقت روحانی از طریق کشف و مراقبه قابل دسترسی نیست .

اشارۀ عیسی در فصل 11 انجیل متی این نبود که خدا حقایق را از انسانهای هوشمند دریغ می کند ، بلکه اشاره به کسانی بود که با اتکا به هوش و زرنگی خود ، از حقیقت فاصله می گیرند . بدین ترتیب حکمت و آگاهیشان در اثر غرور تباه می شود . آنها حقایق خدا را رد می کنند . خدا هم ممکن است انکار آنها را با بستن چشمان روحانیشان به حقایق برای مدتی و یا برای همیشه تنبیه نماید . خدا حقایق را نه تنها به سرآمدان و خبرگان بلکه به طفلان هم آشکار کرده است . تمثیل عیسی در متی 18 :

3 حاکی از اینست که « تا بازگشت نکنید و مثل طفل کوچک نشوید ، هرگز داخل ملکوت آسمان نخواهید شد . »

واکنش کودکانه در تضاد با حکمت انسانی و غرور گردنکشانه است ، و مستلزم تواضع کسی است که متکی به هوش و توانائی اندک انسانی خود نیست . چه کسی می تواند وارد قلمرو نجات شود ؟ کسانی که مانند بچه ها متکی هستند نه مستقل . کسانی که متواضع می باشند و نه مغرور . کسانی که فهمیده اند ناتوان و تهی می باشند ، و اینانند که با اشتیاق تمام به مسیح متوکل می شوند . در مزامیر 138 : 6 می خوانیم : « زیرا که خداوند متعال است . لیکن به فروتنان نظر می کند . و اما متکبران را از دور می شناسد . »

متواضعان و فروتنان راستین و کودکان به خدا و حقایق خدا دسترسی دارند ، ولی گردنکـــشـــان «حکیمان و هوشمندان » با خدا مشارکتی ندارند .

تضاد بین حکیم و طفل کوچک در واقع تضاد بین اعمال و فیض است . جلیلیانی که منکر مسیح بودند به سوی سیستمی بر اساس کارهای عادلانه کشش نشان می دادند . آنها انسانهائی موفق و خود کفا و خود ستا بودند . و چنین افرادی بسیار کم متوجه پوچ بودن خود می شوند . بنابراین خدا اراده نمود که حقایق را بر آنها آشکار سازد .

در اشعیا 57 : 15 می خوانیم : « زیرا او که عالی و بلند است و ساکن در ابدّیت مـــی باشد و اسم او قدّوس است چنین می گوید : من در مکان عالی و مقدّس ساکنم .

» این بیانات یهوّه را در چنان سطحی از تعالی قرار داده است که ما نمی توانیم تصورش را بکنیم . ولی بعد می افزاید : « و نیز با کسی که روح افسرده و متواضع دارد ، تا روح متواضعان را احیاء نمایم و دل افسردگان را زنده سازم . » کلمهٔ یونانی که در این آیه در ترجمهٔ سپتورجنت (ترجمهٔ کتاب مقدس عبرانی به یونانی) به « احیاء » ترجمه شده است همان کلمه ای است که در متی 11 : 28 به « شما را آرامی خواهم بخشید » ترجمه شده است . خدا به انسان های متواضع و فروتن و کسانی که نادم و شکسته دل هستند و احساس استقلال نمی کنند آرامی می بخشد . دیگر جائی برای انسانهای مغرور و گردنکش نیست . در اول قرنتیان 1 : 26 – 28 آمده است « زیرا ای برادران دعوت خود را ملاحظه نمایید که بسیاری بحسب جسم حکیم نیستند و بسیاری توانا و بسیاری شریف نی . لیکن خدا جهال جهان را برگزید تا حکما را رسوا سازد و خدا ناتوانان عالم را برگزید تا توانایان را رسوا سازد ، و خسیسان دنیا و محقّران را خدا برگزید ، بلکه نیستیها را تا هستیها را باطل گرداند . » اینها کسانی هستند که خود را نیازمند می دانند و مغرور نیستند . متکبران می گویند «من خودم می دانم چکار می کنم، من منابع خود را در اختیار دارم . » انسانهای دانا و محتاط که در این وضعیت قرار دارند ، از ملکوت خدا محروم می باشند .

مکـــــاشفه

دومین عنصر اساسی متحول شدن ، مکاشفه است . نجات از آن کسانی است که چون طفلان کوچک می باشند ، اما فقط بر اساس مکاشفه خدا از طریق مسیح . عیسی فرمود « پدر همه چیز را به من سپرده است و کسی پسر را نمی شناسد بجز پدر ، و نه پدر را هیچ کس نمی شناسد غیر از پسر و کسی که پسر بخواهد بدو مکشوف سازد » (متی 11 : 27) . آنچه که آشکار می شود شناخت شخصی پدر و پسر است . تنها کسانی که به این شناخت دست می یابند ، برگزیدگانند و این یکی از عمیق ترین حقایق در تمامی کتاب مقدس است که با اعلام الوهیت عیسی آغاز می شود : « پدر همه چیز را به من سپرده است . » در این بیانات دو نکته وجود دارند که مخصوصاً مورد مخالفت آموختگان مکتب فریسیان قرار گرفته بود . اول اینکه عیسی خدا را « پدرم » نامید . اولین باری که عیسی در رسالت عمومی خود از این عنوان استفاده نموده است ، در این بخش است. او غالبأ خدا را « پدر » یا « پدر ما » می نامید ولی هرگز آشکارا نگفت «پدر من .» عبارت « پدر من » تأئید کننده صفت منحصر به فرد عیسی به عنوان «پسر یگانه پدر» است ، و او را در مکانی مساوی با پدر قرار می دهد . موضوع مورد مخالف دیگر در این آیه ادعای عیسی است بر اینکه « پدر همه چیز را به من سپرده است . » و این تأئیدی است بر اقتدار خودش و ادعای روشنی بر الوهیتش

. عیسی در متی 28 : 18 در بیاناتی مشابه می فرماید « تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به من داده شده است . »

عیسی قبلاً اقتدار خود را به شیطان و شیاطین و امراض و عناصر و بدن انسان زندگی، مرگ و حتی به شاگردانش نشان داده بود . او قدرت خود را در امر نجات، آمرزش گناه و تنبیه و داوری نشان داده بود . او ثابت کرده بود که بر انسان ، زمین ، بهشت و جهنم – و حتی زمان فرمـــان مـــی دهد . رسالت او دلیلی اعجاب انگیز بر این بود که همه چیز در کائنات تحت قدرت اوست . آیه 27 از انجیل متی روشنگر اینست که « کسی پسر را نمی شناسد بجز پدر . » هیچکس با امکانات و شعور محدودش مانند پسر، نمی تواند خدا را بشناسد . چنین دانشی در دسترس موجودات فانی نیست . اینست که فلسفه و مذاهب ساختهٔ دست انسان بی ثمر و بیهوده می باشند . پـــس ، چـــگونـــه مـــی توانیم خدا را بشناسیم ؟ تنها و تنها با مکاشفه ای که پسر خدا به ما می دهد : « و نه پدر را هیچ کس می شناسد غیر از پسر و کسی که پسر بخواهد بدو مکشوف سازد . » بدین ترتیب خدا اراده نموده است حقایق را به اطفال آشکار سازد . کسانی که کاملاً وابسته و خالی از حکمت انسانی هستند و ایناننـد که مکاشفه حقیقت خدائی را می یابند .

تـــوبـــه

اگر شما با این حقیقت که فیض قدرتمند خدا مشخص می کند چـه کسی مکاشـفه را مـی گیرد ، مشکل دارید ، به آیه بعد توجه کنید که دعوت عامی است از « تمام زحمتکشان و گرانباران » و این وعده که « من شما را آرامی خواهم بخشید » (متی 11 : 28) . این سخنان بازتاب انجیل یوحنا 6 : 37 می باشد آنجا که خداوند می گوید : « هر آنچه پدر به من عطا کند ، به جانب من می آید و هر که به جانب من آید ، او را بیرون نخواهم نمود.» خدا در انتخاب خود مختار است ، ولی با این وجود همه را دعوت می کند . ما باید این دو حقیقت را علیرغم مشکلی که در هماهنگی بین آنها وجود دارد ، بپذیریم . مکاشفه خدائی که شامل تحول ناب جان می باشد ، سهمی از سوی خداست ، و سهم انسان نیز اینست که توبه کند .

کلمۀ « زحمتکشان » که عیسی آن را در اینجا به کار برده است ، اشاره ای است به بیهودگی زحمت انسان برای راضی کردن خدا از طریق تلاش انسان ، و بیانگر کسی است که برای عدالت و حقیقت زحمت می کشد ، کسی که از کسب نجات مأیوس و ناامید شده است . « گرانباران » تصویر قابل ترحم کسی را در ذهن القاء می کند که به سختی کار می کند ، و باری را بر دوش حمل می کند که بتدریج سنگین تر می شود . به هر حال شریعت یوغی بسیار سنگین بود که باید حمل می شد (ر.ک اعمال 15 : 10) و منطق تعلیمات ربّی ها این بود که تمامی امت ها (غیر یهودیان) در زیر بار سنگین و خرد کنندۀ گناه و جرائم خود ، خرد می شوند .

گر چه کلمهٔ « توبه » مخصوصاً در اینجا ذکر نشده ، اما عبارت « بیائید نزد من » مفهوم همان کلمه توبه را می رساند که مستلزم برگشت و عوض کردن کلی راه است . این دعوت خاص کسانی است که می دانند پاسخی ندارند و مقهور گناه و در زیر بار گناه کمرشان خم شده است و از طریق کوشش خود نمی توانند به ملکوت خدا راه یابند . آنها گمشده گانند : « بر گردید و دست در تلاش های بیهودهٔ خود بر دارید ، من به شما هدیه ای از ناحیه فیض خدا می دهم . » این دعوت مخصوص کسانی است که به پایان راه رسیده اند ، و از رها شدن از خود و گناه و کسب نجات مأیوس شده اند . دعوتی خاص از کسانی نیست که از گناهان خود لذت می برند .

وقتی عیسی در خشم خود شهرهای خورزین ، بیت صیدا و کفرناحوم را نفرین کرد (متی 11: 20 – 24) . علتش این بود که آنها توبه نکرده بودند . و لحظه ای بعد کسانی را به توبه دعوت نمود که از گناهان خود و عدالت ظاهری خود خسته شده اند ، و کسانی که کوشیده اند از طریق اعمال دینی به او برسند ، و کسانی که می خواهند شانه های خود را از زیر این بار سنگین رها سازند .

ایمـــان

یک عنصر دیگر تحول ناب ، ایمان است . عیسی مسیح می فرماید : « بیائید نزد من ای تمامی زحمتکشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید . » عبارت « بیائید

نزد من » چون اینست که گفته شود « مرا باور کن . » عیسی مسیح در یوحنا 6 : 35 می فرماید : « من نان حیات هستم ، کسی که نزد من می آید ، هرگز گرسنه نشود و هر که به من ایمان آورد ، هرگز تشنه نگردد . » آمدن نزد عیسی یعنی باور کردن و قبول نمودن او . ایمان تصویری دیگری از توبه است. در حالیکه توبه به مفهوم برگشت از گناه می باشد ، ایمان نیز رو نمودن به نجات دهنده است. موضوع ایمان نجات بخش نه تقوا ، نه کلیسا ، نه کشیش و یا دسته ای از سنت ها و مراسم ، می باشد . عیسی و تنها عیسی موضوع ایمان نجات بخش است .

وقتی که دل انسان با مکاشفه حقایق خدا ، فروتن می شود آنگاه نجات می یابد – جان در یأس و اندوه سنگین گناه ، مسیح را با آغوش باز می پذیرد . این مرحله یک عمل هوشمندانه نیست که فقط اختصاص به حکما و هوشمندان داشته باشد ، بلکه بازگشتی با تمامی دل به سوی مسیح است .

تــــابعیــــت

مسئله نجات در اینجا پایان نمی پذیرد . تابعیت همه عنصر دیگری از تحول ناب است . دعوت به نجات با جملهٔ « به شما آرامی خواهم داد » تمام نمی شود ، بلکه عیسی ادامه داده و می گوید : «یوغ مرا بر خود گیرید و از من تعلیم یابید ، زیرا که حلیم و افتاده دل می باشم و در نفوس خود آرامی خواهید یافت ، زیرا یوغ من خفیف است و

بار من سبک . » دعوت به تسلیم شدن به خدائی مسیح اصل و فرع دعوت او به نجات است . کسانی که از گردن نهادن به زیر یوغ او خود داری می کنند نمی توانند از آرامش نجات بخش پیشنهادی او بهره مند شوند . شنوندگان سخنان عیسی می دانستند که یوغ سمبل تابعیت است . در سرزمین اسرائیل یوغ از چوب و به دستان نجار و با دقت متناسب با گردن حیوانی که قرار بود آنرا حمل کند ، ساخته می شد . بدون شک عیسی در زمان نوجوانیش آنگاه که در مغازۀ نجاری یوسف در ناصره کار می کرد ، یوغ های زیادی ساخته بود . یوغ تمثیل کاملی از نجات است . یوغ را بر گردن حیوان می نهند تا با هدایت صاحبش خیش را بر زمین بکشد و زمین را شخم کند . یوغ همچنین نماد شاگردی بوده است . وقتی که خداوند ما گفت « از من تعلیم یابید » تصویر او برای شنوندگان یهودی بسیار آشنا بود . در نوشته های قدیمی آمده بود که یک شاگرد که خود را در اختیار معلم می گذارد ، یوغ او را بر گردن نهاده است . مثل است که می گویند «گردنت را زیر یوغ بگذار و بگذار هدایت شوی . » ربّی ها از یوغ تورات و یوغ شریعت ، صحبت می کردند . این ، یوغ اطاعت نیز می باشد . بدین ترتیب دعوت عیسی از گناهکاران مبنی بر « یوغ مرا بر خود گیرید » ، نفی دیدگاه کسانی است که عیسی را نه به عنوان خداوند ، بلکه به عنوان نجات دهنده می پذیرند . مسیح به کسانی که مایل به گرفتن یوغ او بر خودشان و اطاعت از او نیستند ، تحکم نمی کند که به سوی او بروند .

نجات واقعی آنگاه است که شخص گناهکار دل شکسته از گناهش برگشته و به مسیح رو کند و مشتاقانه خود را در اختیار او بگذارد تا بر زندگیش کنترل داشته باشد .

نجات از فیض حاصل می شود و ارتباطی با کار انسان ندارد ، ولی تنها واکنش ممکن به فیض خدا تواضع و شکسته دلی است که موجب می شود گناهکار از زندگی کهنهٔ خود دست بر داشته و به سوی مسیح بیاید . نشانهٔ چنین برگشتی اشتیاق به تابعیت و اطاعت از اوست . اگر تمرد و عصیان ادامه یابد ایمان چنین شخصی مشکوک و قابل تردید است.

یوغ شریعت ، یوغ تلاش انسانی ، یوغ اعمال و یوغ گناه ، همگی سنگین می باشند – یوغ هائی که گردن حامل خود را می خراشند و مجروح می کنند . آنها نماد بارهای غیر قابل حمل و بزرگ می باشند که در جسم حمل می شوند . این یوغ ها منجر به نومیدی ، بیچارگی و نگرانی خواهند شد . عیسی یوغی را به ما پیشنهاد نمود که می توانیم آن را حمل بکنیم و همچنین قدرت حمل آن را به ما ارزانی داشت (ر.ک فیلپیان 4 : 13) . یوغی که منجر به نجات واقعی می شود .

یوغی که عیسی به ما پیشنهاد می کند ، آسان است ، و باری که به ما می دهد سبک ، چونکه او حلیم و افتاده دل است . او بر عکس فریسیان و کاتبان نمی خواهد به ما اجحاف کند . او نمی خواهد باری بر ما بنهد که طاقت حملش را نداشته باشیم و

نه می خواهد سیمائی غیر قابل دسترسی از عدالت به ما نشان دهد . او آرام و مهربان است و بار سبکی برای حمل به ما می دهد. رفتن زیر یوغ عیسی شادی آور است ، ولی وقتی ما تمرد کنیم ، آنــگاه یـــوغ او گــردن مــا را مــی خراشد .

یوغ تابعیت مسیح غم افزا نیست ، بلکه شادی افزا است . یوغ او به معنی رهائی از جرم ها و بار گناهان می باشد - « در نفوس خود آرامی خواهید یافت . » و این بازتابی است از صحیفه ارمیاء نبی 6 : 16 وقتی که نبی می گوید : « بر طریق ها بایستید و ملاحظه نمایید و در بارهٔ طریق های قدیم سؤال نمایید که طریق نیکو کدام است تا در آن سلوک نموده ، برای جان خود راحت بیابید . »

عیسی مورد پذیرش مردم روزگار خود واقع نشد ، پیامدهای بعدی زندگی او نشان داد که نفرت به « مسیح » شدیدتر شد – تا آن درجه که گروه منکران او سرانجام او را مصلوب کردند . یوغ او آسان بود ، آسان برای دلهای گناهکار ، عاصی و گردن کش . ولی دعوت او اجابت نشد و نجات او انکار شد . انسان تاریکی گناه خود را بیشتر از روشنائی جلال او دوست داشت . و بدین ترتیب انسان با انکار خدائی او ، خود را محکوم نمود .

بخش سوم

عیسی انجیلش را تشریح می کند

چـــهـــــــار نـــــوع زمـــيـــــــــن

دعوت عيسى مبنى بر « بيائيد نزد من ... يوغ مرا بر خود بگيريد . و آرامش خواهيد يافت » (متى 11 : 28 – 30) ، آخرين تعليمات عمومى او بود ، و در عين حال آغاز موضوعى بسيار مهم بنام بشارت شخصى است .

فصل 12 انجيل متى به تشريح جزئيات آنچه كه بـــعد از آن ســـخنان اتـــفاق افتـــاد ، مـــى پردازد .

در آن عيد سبت – اوج نفرت رهبران مذهبى از عيسى آشكار شد . فريسيان مردم را بر عليه مسيح خودشان تحريك كردند ، و او را متهم كردند كه براى بيرون راندن ارواح شرير از قدرت شيطان استفاده مى كند (متى 12 : 24) . اسرائيل پادشاه خود را انكار مى كرد و ملكوتى را كه او عرضه داشت رد مى كرد و از آن روز به بعد جهت خدمت عيسى تغيير كرد . ديگر به اسرائيل نزديك بودن ملكوت خدا را اعلام ننمود – اينك دعوت او فردى بود – ديگر يهودى و غير يهودى براى او يكسان بود – و دعوت او هم از يهودى و هم از غير يهودى اين بود كه در ايمان يوغ خدائى او را بپذيرند و بر گردن نهند .

حتی سبک تعلیمات او عوض شد . او تعلیمات خود را از آن ببعد در قالب مثال آغاز نمود (متی 13 : 1) و امثالی که روشنگر واقعیت های روحانی بودند . اینک بجای اینکه صریح و آشکار پیام خود را اعلام نماید ، حقایق روحانی را از آنانی که او را انکار کرده بودند ، پنهان نمود . ایمانداران خالص که گرسنه و تشنهٔ درک حقایق بودند ، این فرصت را داشتند که تفسیر تمثیل ها را از زبان خودِ مسیح بشنوند (مرقس 4 :34). ولی کسانیکه حقیقت را دوست نداشتند ، زحمت سؤال کردن را به خود نمی دادند .

امثالی که از فصل سیزدهم انجیل متی شروع شده اند ، بیانگر « اسرار ملکوت آسمانـــــی » مـی باشند (13 : 11) . فعل واژگان به کار رفته در این امثال نشان دهندهٔ تغییر جهت است . ملکوتی که مورد نظر یهودیان بود ، یک رژیم سیاسی پایدار بود که تمامی جهان را به زیر پرچم مسیح اسرائیل جمع می کرد . گذشته از آن ، این تصویری بود که از ملکوت به روایت عهد عتیق داشتند .

تا این زمان عیسی هم چیزی عمدتاً متفاوت با دیدگاه آنها از ملکوت ، تعلیم نداده بود .

ولی وقتی یهودیان نقش مسیح خود را انکار کردند ، هم خودشان و هم اعقابشان تاوان آن را در محرومیت از آن ملکوت زمینی ، دادند . سلطنت زمینی مسیح به تعویق افتاد و موکول به آینده شد ، موکول به زمانی شد که باز می گردد تا سلطنت هزار

ساله خود را شروع کند . ملکوت آسمانی که خدا بر زمین و بر دلهای انسان ، حکومت می کند ، اینک هم به طرز مرموزی بر قرار است . اینک عیسی تمام ارادهٔ خدائیش را در قالب پادشاه زمین بکار نگرفته است ، هر چند او حاکم نهائی است . او فقط در میان ایمانداران پادشاهی می کند ، ملکوت او آمرزیدگان را در برگرفته است ، ولی نه به صورتی که برای دنیای بی ایمان قابل رویت باشد . این سیما از ملکوت خدا رمزی بود برای کسانی که به امید یک حاکمیت سیاسی بودند . امثالی که در فصل 13 انجیل متی آمده اند ، سر ملکوت خدا را آشکار می کنند (ر.ک مرقس 4: 11) ، یعنی این امثال ذات و هستهٔ نقش خدا را در دورهٔ بین انکار مسیح توسط اسرائیل و زوال نهائی ملکوت هزاره ، بیان می کند . این جنبه از ملکوت که اینک ما در آن زیست می کنیم . یک راز است ، چونکه در عهد عتیق آشکار نشده است .

رسالت مسیح مانند همیشه یافتن و نجات دادن گمشدگان بود ، و هنوز هم کار اصلی او در این ملکوت مرموز است . پس تعجبی نیست که اولین تمثیل او متمرکز به موعظهٔ انجیل باشد : « وقتی برزگری بجهت پاشیدن تخم بیرون شد . و چون تخم می پاشید ، قدری در راه افتاد و مرغان آمده ، آن را خوردند . و بعضی بر سنگلاخ جایی که خاک زیاد نداشت افتاده ، بزودی سبز شد ، چونکه زمین عمق نداشت ، و چون آفتاب بر آمد بسوخت و چون ریشه نداشت خشکید . و بعضی در میان خارها ریخته شد و خارها نمو کرده ، آن را خفه نمود . و برخی در زمین نیکو کاشته شده ، بار آورد ،

بعضی صد و بعضی شصت و بعضی سی . هر که گوش شنوا دارد بشنود » (متی 13: 9-3) . عیسای مسیح خداوند تشبیه آشنائی را بکار برد . کشاورزی کانون زندگی یهودیان بود و همهٔ یهودیان با مفهوم کاشتن دانه و مراحل رشد و برداشت محصول آشنا بودند . شخصی که دانــه می پاشید کیسه ای از بذر را به دوش می افکند و همزمان که راه می رفت ، مشتی از بذرها را بر می داشت و آنها را در میان شیارهای شخم شده می پاشید . این بذرها ممکن بود در چهار نوع زمین پاشیده شوند .

بـــر کنـــاره راه

زمین اول ، زمینی کوبیده و سخت کناره مزرعه بود . « وقتی [برزگر] تخـــم مـــی پاشید ، قدری در راه افتاده و مرغان آمده آن را خوردند . » سرزمین فلسطین پر از مزارع کشاورزی بود ، این مزارع با هیچ پر چین و دیواری محصور نبودند . بنابراین تنها مرز بین مزارع راهی باریک بود که رهگذران از آن راه برای رفت و آمد استفاده می کردند . در متی 12 : 1 می خوانیم کــه عیسی و شــاگردانــش از کنــار مــزارع مـی گذشتند و دانه می چیدند و می خوردند ، بدون شک مسیر آنها یکی از این راهای حد فاصل مزارع بوده است روش دانه افشانی ایجاب می کرد که قسمتی از دانه ها به کناره راه بیافتند . دانه های در راه افتاده به سختی پایمال می شدند ، و محصول نمی دادند پایمال شدن دانه ها توسط رهگذران همراه با وضعیت آب و هوا موجب

می شد که دانه ها خشک شوند . هر دانه ای که برزگر بر راه می افشاند ، ریشه در زمین نمی کرد ، و آنقدر می ماند تا پرندگان آمده آن را می خوردند . بدین ترتیب این دانه های سرگردان یا توسط رهگذران و یا پرندگان از بین می رفتند .

زمیـــن سنـگلــــاخـــی

در آیه پنجم وضع زمین سنگلاخی تشریح شده است : « و بعضی بر سنگلاخ جایی که خاک زیاد نداشت افتاده ، بزودی سبز شد ، چونکه زمین عمق نداشت ، و چون آفتاب بر آمد بسوخت و چون ریشه نداشت خشکید . »

« زمین های سنگلاخی » اشاره به زمینی که سنگ در آن باشد نیست . هر زارعی که قصد دانه پاشی داشت ، می باید سنگ ها را نیز از زمین بر دارد . مزارع اسرائیلی دارای لایه های آهکی بودند . در بعضی از مزارع سنگ های آهکی تقریباً نزدیک به سطح زمین بودند . وقتی که دانه بر این زمین ها پاشیده می شد و شروع به جوانه زدن می کرد ، ریشهٔ بذر به لایه های آهکی می رسید و دیگر قادر به پیشروی نبود . نهال جوان که نمی توانست ریشه در عمق خاک بدواند ، بزودی جوانه می زد ، ولی وقتی خورشید بالا می آمد زودتر از هر دانه دیگر پژمرده شده و خشک می شد ، چونکه ریشه اش نمی توانست به عمق خاک فرو رفته و رطوبت مورد نیاز گیاه را تأمین کند . این بذرها خشک می شدند و دیگر ثمری نمی دادند .

زمیـــن پـــر خـــار

آیه هفتم در مورد زمینی صحبت می کند که دارای خار و علف هرز است : « و بعضی در میان خارها ریخته شد و خارها نمو کرده ، آن را خفه نمود . » این زمین جالب به نظر می رسید . خاکش عمیق و غنی و حاصلخیز بود . در هنگام کاشت زمین عاری از خار و آماده کاشت بود . دانه هائی که در این زمین پاشیده می شدند شروع به جوانه زدن می نمودند ، اما ریشه های تار مانند در زیر زمین پنهان بودند که بتدریج جوانه زده و دانه کاشته شده را خفه می کردند . زمین خاردار همیشه اثر نامطلوبی بر برداشت محصول می گذارد . خارهای زمین بطور طبیعی رشد می کنند و کسی آن را نمی کارد . محصول کاشته شده یک عنصر بیگانه در آین گونه زمین هاست که نیاز به مراقبت دارد . اگر خارها بر اساس خاصیت طبیعی خود در زمین ریشه بدوانند ، تمام محوطه را به تصرف خود در می آورند . آنها سریع تر از سایر دانه ها رشد می کنند و مانع تابش آفتاب به سایر بذرها می شوند . ریشه های قوی تر آنها زودتر از ریشه سایر دانه ها ، آب زمین را جذب می کنند و مانع رسیدن آب به دانه ها می شوند و در آخر دانهٔ خوب و سالمی که در این نوع زمین کاشته شده ، خفه می شود .

زمیـــن نیـــکو

و در آخر آیه هشتم توصیفی از زمین نیکوست : « و برخی در زمین نیکو کاشته شده، بار آورد ، بعضی صد و بعضی شصت و بعضی سی . » خاک این زمین نرم و درست بر عکس خاک کناره راه است . خاک این زمین بر عکس زمین سنگلاخ عمیق است . خاک این زمین بر عکس زمین خاردار پاک و آمادهٔ کشت است . در این خاک دانه رشد می کند و ثمر می دهد ، و ثمردهی آن فراوان است ، بعضی صد و بعضی شصت و یعضی سی .

تـمثیـــــل

در نظر اول داستان دانه کار و دانه ، داستان ساده ای است ، ولی معنی و عمق آن وقتی آشکار می شود که به اندرز مسیح در آیه نهم می رسیم : « هر که گوش شنوا دارد بشنود . » به کلامی دیگر اگر این داستان را فهمیده اید ، پیام آن را نیز بگیرید . چه کسی آن را فهمیده است ؟ فقط کسانی که پادشاه به آنان یاد داده است . شاگردان از این داستان سادهٔ کاشتن و درویدن دانه پاره ای از حقایق غنی روحانی را برداشت می کردند. در انجیل مرقس 4 : 10 می خوانیم که وقتی شاگردان با مسیح تنها شدند از او خواستند که این مثل را برایشان توضیح دهد . او نیز برایشان توضیح داد . توجه داشته باشید به رابطه بین « هر که گوش شنوا دارد ، بشنود » در متی 13 : 9 و « خوشابحال ... گوشهای شما ، زیرا که می شنوند » در آیه 16 – این یک حقیقت پر

شکوه بود که بر زبان استاد آمد : « بسا انبیا و عادلان خواستند که آنچه شما می بینید ، ببینند و ندیــدند و آنچــه مـــی شنوید ، بشنوند و نشنیدند » (آیات 17 و 18) .

دانـــه و دانـــه کـــار

عیسی مسیح خداوند در خلوت با شاگردان و سایر ایمانداران ، تمثیل فوق را یک داستان ساده به جهت نشان دادن واقعیت پر شکوه ملکوت ، دانست . دانه ای که مسیح از آن سخن گفت ، نه یک دانه واقعی ، بلکه انجیل بود . دانه پیامی است از پادشاه و ملکوت او . در لوقا 8 : 11 مورد فوق واضح تر تشریح شده است : « اما مثل اینست که تخم ، کلام خداست . » یعنی کارنده کسی است که دانه انجیل یا کلام خدا را (ر.ک اول پطرس 1 : 23) در دلهای هر کسی می افشاند . نخستین کارنده خودِ خداوند است . دانه تمثیل شایسته ای از انجیل است . خدا ما را دعوت نکرده است که دانه یا پیام را برای خود بسازیم . سخن او فقط در مورد دانهٔ نیکوست . چیزی بنام بشارت جدا از کلام خدا وجود ندارد .

شـــرایـــط زمیـــن یـــا خـــاک

این تمثیل اشاره به مشکل موجود در کارنده و یا نحوهٔ کاشتن و یا بذر نمی کند و مشکلی در رابطه با ترکیبات خاک وجود ندارد ، بلکه مشکل موجود ، وضعیت خاک

است . زمین در این تمثیل ، نماد دل انسان است . انجیل متی 13 : 19 موّید آن است : «کسی که کلمهٔ ملکوت را شنیده ، آن را نفهمید، شریر می آید و آنچه در دل او کاشته شده است ، می رباید ، همان است آنکه در راه کاشته شده است . » دل شنوندگان کلام ملکوت معادل روحانی خاکی است که دانهٔ برزگر را دریافت می کند . ساختار بنیادی تمام زمین ها در این تمثیل ، یکسان است . خاک موجود در این زمین ها یکسان است . موضوع این نیست که یک زمین سخت است ، آن دیگری نرم ، و آن دیگری سنگلاخ و آن دیگری خاردار . تفاوت موجود در بین زمین ها مربوط به اثرات محیطی است . در تمــام این زمین ها ، می توان دانه ای کاشت ، البته در صورتیکه به درستی آماده و شخم شوند . ولی زمینی که کاملأ آمادهٔ کشت نشود ، محصولی نخواهد داد . و چنین است در مورد دل انسان . ما نیز چنین هستیم ، اما اثرات پیرامونی ما را شکل می دهد . این در واقع درس مهمی است که از این تمثیل می آموزیم : واکنش کسی به انجیل موکول به آمادگی قلبی اوست . اگر دلی به درستی آماده نشده باشد ، به هیچ وجه ثمره روحانی ببار نخواهد آورد .

دلـــی کــه واکنـــش نشــان نمـــی دهـــد

خاک کنارهٔ راه تصویری از شنوندگانی است که سخت دلند و واکنشی از خود نشان نمی دهــند . « کسی که کلمهٔ ملکوت را شنیده ، آن را نفهمیده ، شریر می آید و

آنچه در دل او کاشته شده است می رباید ، همان است آنکه در راه کاشته شده است »
(13: 19).

اینان افراد سنگ دلی هستند که عهد عتیق آنها را « گردن شق » نامیده است . چنین فردی نسبت به کلام واکنشی از خود نشان نمی دهد و نسبت به آن بی تفاوت و بی توجه و از آن غافل است و بعضأ هم با آن دشمنی می ورزد .

او کاری با انجیل ندارد ، پیام انجیل اثری در او ندارد . شیطان در کتاب مقدس در قالب پرنده تصویر شده است که دور و بر زمین های سخت پرسه می زند تا دانه های کاشته شده را بلافاصله بر دارد . زمین سخت تمثیل افراد نجات نیافته ای است که «فورأ ابلیس آمده ، کلام را از دلهای ایشان می رباید ، مبادا ایمان آورده نجات یابند » (لوقا 8 : 12) . در اینجا خداوند به ما اخطار می دهد که دلهایمان می تواند آنقدر در اثر گناه کوبیده و خرد شود که کاملأ نسبت به انجیل حساسیتی از خود نشان ندهد . و چنین دلی ، معنی توبه را نمی داند و از گناه خود پشیمان و افسرده نمی شود و توجهی به امور خدائی نمی کند . چنین دلی خود را در زیر گامهای لگد کوب کنند پایان ناپذیر شرارت قرار می دهد و گناه و اعمال غیر خدائی در خود می پروراند . چنین دلی پینه بسته و بی تفاوت و بی توجه شده است و هیچگاه در اثر اعمال غیر خدائی افسرده و نرم و در هم شکسته نمی شود . و این دل احمقی است که شرحش در امثال سلیمان آمده است . احمق آگاهی را دوست ندارد ، و در مقابل هدایت به سوی

حقیقت مقاومت می کند . احمق حکمت را خوار می شمارد و در دل خود می گوید خدائی نیست . او چیزی نمی شنود ، ذهن او کور است و نمی خواهد خود را با دعوت انجیل به زحمت بیاندازد .

دلهای بسیاری از انسانها چنین است . شما می توانید آنها را در معرض رگبار بذر قرار دهید . اما فقط بذرها در سطح دل او قرار می گیرند و ریشه نمی دوانند تا اینکه شیطان می آید و دانه ها را از زمین دلشان ، می رباید . هر بار که شما می خواهید به چنین افرادی بشارت دهید ، باید از سر نو شروع کنید . زمین خشک و سفت کنارهٔ مزرعه ، الزاماً نماد افراد ضد مذهب نیست . بعضی از این افراد در لبه های ایمان و توبه قرار دارند ، ولی چون گناه آنقدر دلهایشان را سخت کرده است، به سختی واکنش نشان می دهند و ثمر می آورند . آنها بسیار نزدیک به حقیقت هستند ، بسیار نزدیک به زمین نیکو هستند و بذر بشارت را می پذیرند ، ولی این بـــذر در زندگیشـــان شکوفـــا نمی شود .

دل ظـــاهـــر فـــریـــب و پـــوک

زمین پوک و سطحی تصویر واکنش یک دل سطحی و زود باور است : « و آنکه بر سنگلاخ ریخته شد ، اوست که کلام را شنیده ، فی الفور به خشنودی قبول می کند ،

و لیکن ریشه ای در خود ندارد ، بلکه فانی است و هر گاه سختی یا صدمه ای به سبب کلام بر او وارد آید ، در ساعت لغزش می خورد » (متی 13 : 20 – 21) .

چنین دلهائی مشتاق اما پوک می باشند . واکنش آنها نسبت به کلام مثبت است ، ولی ایمانشان ، ایمان نجات بخش نیست . آنها نمی خواهند بهای لازم را بپردازند . ایمان آنها ایمانی احساساتی ، لذت آفرین و هیجانی آنی است ، بدون اینکه عملاً اهمیت شاگرد بودن را فهمیده باشند و این ایمان ناب نیست . در چنین دل هائی توبه واقعی وجود ندارد ، این دل ها خرد و شکسته و متواضع نمی شوند . لایه صخره ای نهفته در اعماقشان آنها را بسی سخت تر از زمین کنارۀ مزرعه نموده است. و نتیجه و پیامد ابدی این چنین الهیاتی مصیبت بار است . جذبه اولیه این دلها ، بیشتر احساساتی است و بذرهای جوانه زده در آن به سرعت می میرند . چنین افرادی نجات نیافته اند(ر.ک اول یوحنا 2 : 19) .

چنین افرادی یکی از بزرگترین موانع بر سر موفقیت خدمات بشارتی می باشند . اگر اقرار به مسیح بر خاسته از حس عمیق گم شد گی نباشد ، اگر همراه با التزام درونی گناه نباشد ، اگر شامل اشتیاق شدید برای خداوند و پاک کردن و خالص شدن نباشد ، اگر شامل گرایش به انکار نفس ، ایثار و پذیرش بخاطر خدا نباشد ، اعتراف به ایمان ریشۀ درستی ندارد . بلکه فقط اقرار و اعتراف بر ایمانی است که قبل از شکوفائی پژمرده شده و می خشکد .

دل دنیـــائـــی

خاکی که دارای خار است نمونهٔ دلی است که با امور دنیائی انباشته شده است . آیه 22 فصل 13 انجیل متی می گوید : « و آنکه در میان خارها ریخته شد، آن است که کلام را بشنود و اندیشهٔ این جهان و غرور دولت ، کلام را خفه کند و بی ثمر گردد . » این یک توصیف کامل از یک انسان دنیائی است ، کسی که برای امور این جهان زندگی می کند. او در علاقه و توجه به دنیای پیرامون خودش به تحلیل می رود . کار عمدهٔ چنین فردی طلب خانه ، ماشین ، لباس و سایر امور دنیائی است . برای او موفقیت اجتماعی ، دیدگاه دیگران نسبت به خودش ، یا ثروت و حکمت دنیائی ، همه چیز است .

آیا شما چنین افراد ی را دیده اید ؟ در نظر اول مانند سایرین هستند . زمین دل آنها مانند سایر زمین هاست . به کلیسا می آیند ، در زمرهٔ مردم خدا محسوب شده اند . حتی نشانه های رشد را نیز در خود نشان می دهند . ولی هرگز ثمرهٔ روحانی به بار نمی آورند . آنها افرادی غیر متعهد با دلی سرشار از لذات دنیائی ، پول ، مقام ، شهرت ، ثروت و یا شهوات جسمانی می باشند . آنها می گویند که مسیحی هستند ولی توجهی به زندگی پاک و منزه نمی کنند . اینست واکنش زمین خاردار . دانه جوانه زده که بسیار زیبا هم به نظر می رسد ، سرانجام با خارهای دنیا پرستی محاصره می

شود و به تدریج دل خاردار از خود نشانه ای مبنی بر اینکه زمانی دانه ای نیکو در آن کاشته شده نشان نمی دهد . چه شد که چنان دانه ای که آنــقدر نیکو و نوید بــخش بــه نظــر مــی رسید، خفه شد ؟ آیا چنین افرادی نجات خود را از دست داده اند ؟ خیر ! چونکه اصلاً نجاتی نداشته اند که از دست بدهند . در مورد آنها ، بذر کلام خدا در دلی افکنده شده که آماده نبود. چونکه پر از علف های هرز مضر و خار بوده است . چنین شخصی پیام انجیل را دریافت کرده است ، ولی نه در دلی و ضمیری پاک شده و آماده . پیام انجیل در دل او شکوفه کرده است ، ولی قبل از اینکه به بهره برداری برسد خفه شده است . چنین شخصی با دل پر خار هرگز نجات نیافته است . دلهای پر خار شاید مایل به پذیرش عیسی به عنوان نجات دهنده باشند ، ولی مایل به رها کردن لذت های دنیــائــی هــم نــمی باشند . چنین روشی ، نجات نیست . عیسی مسیح فرمود ، « محال است که خدا و ممونا (پول) را خدمت کنید . » و پولس رسول نوشت « اگر کسی دنیا را دوست دارد، محبت پدر در وی نیست » (اول یوحنا 2 : 15) . اگر می خواهید زمین محصول بدهد، می باید علف های هرز و خارها را از آن پاک کنید .

دشـمـنــــان

علف های هرز ، خارها ، خورشید و پرندگان این تمثیل سمبول دشمنان ما می باشند . خارها عبارتند از « اندیشهٔ این جهان و غرور دولت » (13 : 22) . خورشیدی که ریشه را می خشکاند عبارت از « صدمات و سختی ها » (13 : 6 و 21) ، که در تضاد با راحت طلبی جانهاست . پرندگان تصویر « شریر » (آیات 4 و 19) یا شیطان است ، که تمام سعی خود را به کار می برد تا بذر انجیل را حتی قبل از اینکه جوانه دهد، از دلها برباید . اینها سه دشمن دائمی انجیلند : دنیا ، جسم و شیطان .

و در اینجا درس مهمی برای کارنده بذر کلام ، دیده می شود : ای کارندگان بذر کلام انجیل، شما با مقاومت و دشمنی ها مواجه می شوید . مسیحیان ظاهری و کم دوام به وجود خواهند آمد و شما با کسانی مواجه خواهید شد که هم مسیح را می خواهند داشته باشند و هم دنیا را . سختی زمین کنارهٔ مزرعه ، پوکی خاک و تهاجم خارها کوشش شما را برای برداشتن محصولی خوب ، بباد خواهد داد . با این وجود ، دلگرم باشید . صاحب درو می تواند حتی سخت ترین زمین ها را شخم بزند و سنگلاخ ترین زمین ها را از خارها و علف های هرز پاک کند . زمین سخت ، زمین بی عمق و سنگلاخی و زمین خاردار همیشه اینچنین نیستند . خدا می تواند در سخت ترین و گردن کش ترین دلها بذر کلام خود را بکارد . یک روش باستانی کشاورزی در فلسطین این بود که نخست دانه را می پاشیدند ، آنگاه زمین را شخم می زدند که دانه ها زیر خاک برود . چنین روشی گاهی اوقات در بشارت دادن به کار می رود . ما

دانه را می افشانیم ، و حتی وقتی به نظر می رسد که پرندگان در شرف ربودن دانه اند ، روح القدس دانه را در عمق دل ها شخم می زند ، آنگاه آن دانه می تواند جوانه زند و ثمر پر جلالی به بار آورد .

دل پـذیــرنـــده

تفکر بر روی سه نوع زمین و خاک نامرغوب که محصول دلخواه را نمی دهند شاید دلگرم کننده باشد . ولی ما هنوز از زمین نیکو سخنی نگفته ایم که نمایانگر دل پذیرنده است : «و آنکه در زمین نیکو کاشته شود ، آن است که کلام را شنیده ، آن را می فهمد و بار آور شده ، بعضی صد و بعضی شصت و بعضی سی ثمر می آورد »(13 : 23). در اینجا اوج تمثیل را مشاهده می کنیم ، وعده ای برای دلگرمی دادن به شاگردان مبنی بر اینکه زمین نیکو نیز وجود دارد و آنها از برخورد منفی مردم نسبت به کلام ، دل شکسته و نا امید نشوند . عیسی می خواست که آنها بدانند که مزارع بسیاری شخم شده و حاضر برای دانه افشاندن وجود دارند که ثمرات فراوانی خواهند داد.

ثـمـــره

حاصل دهی هدف اصلی کشت و کار است ، و همچنین در این مثل هدف نهائی نجات است : «همچنین هر درخت نیکو ، میوهٔ نیکو می آورد و درخت بد ، میوهٔ بد می آورد . نمی تواند درخت خوب میوهٔ بد آورد ، و نه درخت بد میوهٔ نیکو آورد . هر درختی که میوهٔ نیکو نیاورد ، بریده و در آتش افکنده شود . لعهذا از میوه های ایشان ، ایشان را خواهید شناخت » (متی 7 : 17 -20).

اگر ثمرهٔ روحانی نباشد ، و یا اگر ثمره بد باشد ، درخت را باید برید و دور افکند ، و اگر این مورد را در مثل مزرعه ها به کار ببریم ، اگر زمین محصول ندهد ، زمین بی ارزش است ، و نشانه یک دل بخشش ناپذیر است .

پیام این تمثیل کاملاً روشن است : از این چهار نوع زمین ، فقط یک زمین خوب است. فقط یک زمین محصول می دهد و چنین زمینی برای کاشتن مناسب است . این زمین نیکو ایماندار واقعی را به تصویر می کشد . زمین خاردار و سنگلاخی ، تصویری از ایمان نمایشی است . زمین کناره راه مزرعه تمثیل یک انکار مطلق است . نشانه نجات واقعی ، میوه است ، نه شاخ و برگ . کسانی که از این نکته غافلند ، مفهوم تمثیل را از دست می دهند . مهم اینست که توجه داشته باشیم که هیچ یک از این سه نوع زمین (دلها) ، (کنارهٔ راه ، زمین سنگلاخی ، زمین خاردار) نجات ندارند . دلیل نجات گوش سپردن به کلام و یا واکنش سریع احساساتی و یا حتی برداشت کلام به

منظور رشد در زندگی نیست . دلیل نجات ، ثمره است ، آنچنانکه عیسی فرمود « ایشان (ایمانداران) را از میوه های ایشان خواهید شناخت » (متی 7 : 16) . در واقع ثمردهی معیار نهائی نجات واقعی است . در هنگام درویدن زمین خاردار بهتر از زمین سفت و پا خورده کناره راه و یا زمین سنگلاخی نیست . همهٔ این زمین ها بی ارزش هستند . دانه هائی که در این زمین ها افشانده شوند، از بین می روند و چنین زمین هائی به هیچ دردی نمی خورند ، جز اینکه سوخته شوند (ر.ک عبرانیان 6 : 8) و تصویــری از نجــات نمــی باشند .

توجه داشته باشید تمام زمین های نیکو محصولات مشابهی ندارند . بعضی از این زمین ها صد چندان ، بعضی شصت و بعضی سی چندان محصول می دهند . همهٔ مسیحیان آنچنان که باید و شاید ثمره نمی دهند ، ولی تک تک مسیحیان در حد مــقرری ثــمر مــی دهند .

مسیحیان بعضی اوقات متمرد هستند و البته هنوز گناهکارند . ولی در نهایت ایمانداران از ثمراتشان شناخته می شوند . خواه صد چندان و خواه شصت و خواه سی باشد . ثمرهٔ روحانی ایمانداران واقعی آنها را از زمین سخت کناره و زمین ضایع خاردار ، متمایز می کند . محصولات آنان فراوان است ، نه محصولاتی محصور شده در بین خارها . آنها در زمین های سنگلاخی ، خاردار و عقیم می ایستند و ثمر می دهند .

ما به عنوان کارندگان دعوت شده ایم ، تا دانه انجیل را بیافشانیم ، حتی اگر بعضی از دانه ها به کنارۀ راه ، یا به زمین سنگلاخی و یا زمین های خاردار افشانده شوند ، ولی در نهایت خاک خوبی خواهد بود که دانه های افشانده شده در آن خاک ثمر می دهند ، خواه سی ، خواه شصت و یا سی .

زمین آماده و شخم شده نیازمند بذر درست کلام است .

11

گنـــدم و کـــرکـــاس

قرار بر این نیست که مسیحیان چون نجات نیافتگان زندگی کنند . انسانهای بسیاری فکر می کنند مسیحیان نیز می توانند مانند بی ایمانان زندگی کنند . آنچنانکه در بخش اول این کتاب اشاره کردیم الهی دانان معاصر یک طبقه بندی کلی برای این قبیل اشخاص بنام « مسیحیان جسمی » اختراع کرده اند . چه کسی می داند چه تعداد انسانهای متحول نشده در احساس درونی امنیت روحانی با این فرض که صرفاً مسیحیانی جهانی هستند ، خود را گول می زنند ؟ مسیحیان می توانند جسمانـی عمـل کننـد ، و مـی کنند ولی هیچ چیز در کتاب مقدس پیشنهاد نشده مبنی بر اینکه مسیحی واقعی ممکن است ضمن پیروی از سبک زندگی گناه آلودش ، تمایل به امور خدائی داشته باشد . مسیحیان نقش فرزندان شیطان را بازی نمی کنند . شیطان خود را فرشته روشنائی وانمود می کند و خادمانش اعمال فرزندان عدالت را تقلید می کنند (دوم قرنتیان 11 : 14 – 15). وقتی کتاب مقدس مشکل تشخیص دادن گوسفندان از بزها را اعلام می کند، اشاره اش این نیست که مسیحیان ممکن است بی خدا به نظر برسند ، بلکه اینست که در عین خدا پرستی ،عادل نمی باشند. گرگ نمی تواند چون

میش عمل کند . با توجه به این موضوع از مثل عیسی در مورد گندم و کرکس (متی 13 : 24 – 30) ، اکثراً برداشت اشتباه می شود . داستان کرکاس ها در میان گندم تصویر مشابهی است با مثل زمین ها ، ولی خداوند ما در اینجا به موضوع کاملاً متفاوتی اشاره کرده است : « و مثلی دیگر بجهت ایشان آورده ، گفت : « ملکوت آسمان مردی را ماند که تخم نیکو در زمین خود کاشت . و چون مردم در خواب بودند دشمنش آمده ، در میان گندم ، کرکاس ریخته ، برفت . و وقتی که گندم رویید و خوشه برآورد ، کرکاس نیز ظاهر شد . پس نوکران صاحب خانه آمده ، به وی عرض کردند : ای آقا مگر تخم نیکو در زمین خویش نکاشته ای ؟ پس از کجا کرکاس بهم رسانید ؟ ایشان را فرمود : " این کار دشمن است " عرض کردند : " آیا می خواهی برویم آنها را جمع کنیم ؟ " فرمود : " نی ، مبادا وقت جمع کردن کرکاس, گندم را با آنها بر کنید . بگذارید که هر دو تا وقت حصاد با هم نمو کنند و در موسوم حصاد ، دروگران را خواهم گفت که اول کرکاسها را جمع کرده ، آنها را برای سوختن بافه ها ببندید اما گندم را در انبار من ذخیره کنید " »(متی 13 : 24 – 30) .

پاشیدن دانه کرکاس در داخل مزرعه گندم شخص دیگری یک عمل خصمانه بود که دولت روم برای جلوگیری از آن قوانینی وضع کرده بود . چنین اقدامی موجب می شد مزرعه گندم همسایه ویران شود و محصولاتش از بین برود و از نظر مالی خسارت

ببیند. در این مثل دشمن انسان ، کرکاس در مزرعه می پاشد . « کرکاس » دانهٔ گندم مانندی است که محصول بی فایده ای از آن به دست می آید . تا قبل از حاصل دادن کامل دانه کرکاس ، تشخیص آن با گندم تقریباً غیر ممکن است . صاحب زمین در مثل عیسی نمی خواست با درو کردن کرکاس ها ، به محصول کلی زمینش خسارتی وارد آید . بنابراین تصمیم گرفت که گندم ها و کرکاس ها رشد کنند تا هنگام درو و در آن وقت که محصولات رسیده و حاصل داده بودند و گندم از کرکاس تشخیص داده می شد ، دروگران بتوانند گندم ها را از کرکاس ها جدا کنند .

این داستان چه مفهومی می تواند داشته باشد ؟

تعجب آور اینست که آن جمعیت انبوه ، نه برای پرسیدن مسائل خود بلکه بخاطر اشتیاقی که به دیدن اعجازهای عیسی داشتند و تغذیه شدن روحانی از طرف او ، در اطرافش تجمع کرده بودنـــد (ر.ک یوحنا 6 : 16) . شاگردان هم می خواستند چیزهائی بدانند . در انجیل متــی 13 : 36 مــی خوانیم که بعد از اینکه خداوند جمعیت را ترک نمود و وارد خانه شد ، شاگردان مانند روزی که در خانه شمعون پطرس در کفرناحوم جمع شده بودند ، از او پرسیدند : « مثل کرکاس مزرعه را به جهت ما شرح فرما . »

نقـــش آفــرینــان

عیسی به تعریف مثل با زبان ساده پرداخت و گفت :« آنکه بذر نیکو می کارد پسر انسان است.» « پسر انسان » لقبی بود که خداوند بیشتر آن را در مورد خودش بکار می برد . در عهد جدید تنها یکنفر دیگر عیسی را با این عنوان نامیده است . در سایر موارد فقط خودش این عنوان را به خود داده است . این لقب او را به عنوان کامل ترین انسان معرفی می کند . این لقب تعریف کنندهٔ او در مقام « آدم ثانی » است ، که مانند«آدم اول» بی گناه است و او را با نبوت مسیحائی دانیال 7 : 13 مرتبط می سارد .

طبق انجیل متی 13 : 38 ، « مزرعه این جهان است . » که با توجه به کارنده – پسر انسان – صاحب مزرعه – شاهد پادشاهی و حاکمیت او بر زمین می باشد ، و هموست که محصولات مزرعه خود را می کارد . او در مزرعه اش چه می کارد ؟ دانه ای که او می کارد ضمن اینکه دانه های نیکوئی است ، ابنای ملکوت (پسران ملکوت آیه 31) نیز می باشد . پسران ملکوت خدا ایمانداران هستند ، کسانی که تابعیت پادشاه را پذیرفته اند و عیسی آنان را در مزرعه خود ، دنیا، می کارد .

« کرکاسها ، پسران شریرند و دشمنی که آنها را کاشت ، ابلیس است » (13 : 38 – 39) . ایناانند بی ایمانان . عبارت « پسران شریر » مشابه عبارتی است که عیسی در یوحنا 8 : 44 ، آنگاه که از رهبران دینی انتقاد می کرد ، به زبان آورد ، « شما از پدر خود ابلیس می باشید . » رساله اول یوحنا 3 : 10 حاکی از اینست که هر آنکس که فرزند خدا نیست ، فرزند ابلیس است .

طـــرح شیـــطـــان

معنی این تمثیل پیچیده نیست . پسر انسان یا عیسی ، پسران ملکوت را در این جهان می کارد . دشمن یا ابلیس خلوص محصول خدا را با آمیختن پسران خود با پسران خدا ، از بین می برد . این پسران بی ایمان ابلیس با ایمانداران در این جهان زندگی می کنند . ولی در داوری نهاوی خدا گندم ها را از کرکاس ها جدا می کند .

مفهوم این تمثیل به قدری ساده است که بسیاری از دانشجویان کتاب مقدس از نکته کلیدی آن غفلت می کنند . هر چند که به روشنی گفته شده ، مزرعه این جهان است ، ولی اینک بسیاری از مسیحیان آن را به اشتباه کلیسا ، تصور می کنند . به نظر آنها پیام این تمثیل در مورد اعضاء نامطلوب در کلیساهاست و وعدهٔ خدا مبنی بر اینکه آنها را به حال خود رها کرده است تا مادامی که با فرشتگانش باز می گردد ، آنگاه اعضای حقیقی و اعضای دروغین را از هم جدا می کند . ولی روشن است که پیام تمثیل اینطور نیست . شیطان می خواهد دانه های کرکاس را تا آنجا که مقدور است ، نزدیک دانه های گندم بکارد ، و در کنار این اقدامش ، بخشی از دانه های کرکاس را در کلیسا می کارد . این مثل حاوی آمرزش کلیسا در جهان است ، نه مرور گذرائی بر کلیسا و پرداختن به جهان. شیطان در همه جا می کارد . ما که متعلق به ملکوت خدا هستیم در همان مکانی زندگی می کنیم که بی ایمانان زندگی می کنند . ما همان

هوائی را تنفس می کنیم که بی ایمانان تنفس می کنند و همان غذائی را می خوریم که بی ایمانان می خورند . ما و بی ایمانان در یک جاده رانندگی می کنیم ، در همسایگی هم زندگی می کنیم . در یک کارخانه باهم کار می کنیم، با هم به یک مدرسه می رویم ، ما همه نزدیک دکتر می رویم ، از یک فروشگاه خرید می کنیم . هر دو از گرمای طلوع خورشید بر خوردار می شویم ، و باران بر هر دو گروه یکسان می بارد . موردی که این دو گروه هرگز نمی توانند با هم در آن سهیم باشند ، مشارکت روحانی است (دوم قرنتیان 6 : 14 – 16) ، و پیام این تمثیل جز این نیست .

پیام کرکس ها اینست که خدا هر اقدامی را به جهت پاک کردن جهان از بی ایمانان همراه با اجبار ، تأئید نکرده است . شاگردان عیسی دوست داشتند حلقه ای تشکیل دهند و خود را از فرزندان ابلیس جدا کنند و ما احساس آنها را درک می کنیم . ما همگی همصدا با سراینده مزامیر دعا می کنیم که « چنانکه دود پراکنده می شود ، [خدا] ایشان را پراکنده سازد ، و چنانچه موم پیش آتش گداخته می شود ، همچنان شریران به حضور خدا هلاک گردند » (مزامیر 68 : 2) .

تقاضای یعقوب و یوحنا ، پسران رعد از عیسی مبنی بر اینکه « ای خداوند آیا می خواهی بگوئیم آتش از آسمان باریده ، اینها را فرو گیرد ؟ » ما را به یاد غلامان

صاحب زمین می اندازد که به او می گویند : « آیا می خواهی برویم آنها را (کرکاس ها را) جمع کنیم ؟ » (13 : 28) .

ولی صاحب خردمند زمین به آنها می گوید کرکاس ها را نکنند چونکه کندن کرکاس ها ممکن است به گندم ها نیز زیان رساند . اثرات چنین حکمتی بارها و بارها در تاریخ به اثبات رسیده است. اگر یک جنبش دینی کوشیده است جهان را از دست کافران رها سازد، همانا کلیسای واقعی است که در این راه متحمل بیشترین رنج ها و آزارها شده است . کتاب منتشر شدهٔ انتشارات فوکس در مورد شهیدان ، آماری از شهدائی ارائه داده است که بخاطر ایمان خود در طول تاریخ کلیسا توسط فریب خوردگان مشتاقی که ادعای نمایندگی خدا را داشته اند ، شهید شده اند . « تفتیش عقاید » در قرون وسطی منجر به قتل تعداد بی شماری از مسیحیان شد که بخاطر قائل شدن قدرت بیشتر از تعلیمات رهبران کلیسا به کلام خدا ، شهید شدند . یکی از دوستان من کتاب مقدسی از قرن شانزدهم در اختیار دارد که با خون مالک آن ، صرفاً بخاطر داشتن آن کتاب ، رنگ شده است . متعصبان مذهبی همیشه ایمانداران خالص را دشمنان خود می پنداشتند .

خدا مردم خود را دعوت به استنطاق و بازجوئی نکرده است . اینک زمان زدودن کرکاسها از مزرعه نرسیده است . رسالت ما سیاسی یا جنگ های صلیبی نیست ، و اینک در حالی که خود ما در معرض مجازات هستیم ، جائی برای داوری و مجازات

دیگران وجود ندارد . ما فرستاده شــده ایم که سفیران مسیح باشیم ، مأموران خاص برای ابراز فیض و محبت او و تصادفی هم فرستاده نشده ایم . فرستاده شدن ما ، نقشه و طرح خدا برای جهان است . ما هرگز نباید شانه از زیر بار این مسئولیت خالی کنیم . ما دعوت نشده ایم که خود را در دیر حبس کرده و یا با سایر ایمانداران به مکانی امن فرار کنیم . ما دعوت شده ایم تا در جائی که کاشته می شویم بایستیم و ثمر بدهیم و احتمالاً از اثرات منفی کرکاسها خسارت ببینیم .

البته در اینجا سمبولیسم شکسته می شود . کرکاس واقعی نمی تواند گندم شود ، اما یک پسر ابلیس می تواند تبدیل به پسر ملکوت شود ، و این اصل کلی نجات است .

پولس در فصل دوم رساله به افسسیان می نویسد : همهٔ ما نیز در شهوات جسمانی خود قبل از این زندگی می کردیم ... و طبعاً فرزندان غضب بودیم ، چنانکه دیگران»(آیه سوم) . نجات به ما ذات و حیات تازه ای می دهد و ما را از « فرزندان معصیت » تبدیل به «اهــل خــانه خــدا » (افسسیان 2 : 2 و 10) و از کرکاس تبدیل به گندم می نماید . ما « صنعت او (خدا) هستیم » و « آفریده شده در مسیح عیسی برای کارهای نیکو که خدا از قبل مهیا نمود ، تا در آنها سلوک نمائیم » (افسسیان 2 : 10) . از دیدگاه روحانی ، همهٔ گندم ها ، زمانی کرکاس بوده اند .

ما دعوت نشده ایم که مزرعه را از کرکاس ها پاک کنیم و یا مردم را مجبور سازیم تا بر اساس اصول روحانی ملکوت زندگی کنند . کوشش در جهت بدست آوردن

محصول نیکو از کرکاس ها، کوششی بیهوده است . بدون دخالت خدا و تولد دو باره هیچگاه کرکاس ، گندم نمی شود . آراستن کرکاس چون گندم نیز محصول نیکو را از کرکاس به بار نمی آورد . در انجیل متی 7 : 6 و در موعظهٔ موسوم به « سر کوه » عیسی فرمود «مرواریدهای خود را پیش گرازان [نیندازید] . » به کلامی دیگر آنانی را که در خارج از ملکوت زندگی می کنند ، مجبور به پذیرش اصول ملکوت ننمائید .

مسیحیان مجاز به محکوم کردن دنیا و یا اعمال فشار برای رفرم ظاهری آن نیستند ، هر چند که ما بر علیه گناه موعظه می کنیم . به ما حکم شده است کتاب مقدس را تعلیم دهیم (ر.ک متی 28 : 19 – 20) و به عنوان نمونه های عدالت زندگی کنیم ، ولی مجریان خدا نیستیم .

طـــرح خـــدا

در موقع درو ، گندم ها و کرکاس ها جدا می شوند و « دروندگان ، فرشتگانند » (متی 13 : 39) . کرکاسها یا پسران ابلیس جمع شده و سوزانده می شوند (13 : 40) و جهنم مکان جاودانه آنها خواهد بود . دروندگان کرکاسها را « به تنور آتش خواهند انداخت » (13 : 42) . تصویری ترسناک است : « جائی که گریه و فشار

دندان است» و پسران ملکوت یا « عادلان » (13 : 13) برای همیشه در ملکوت خدا ساکن خواهند شد .

دروندگان چگونه گندم را از کرکاس تشخیص می دهند ؟ دروندگان گندم یا « عادلان » را از ثمرات روحانیشان خواهند شناخت . ممکن است کرکاس شبیه گندم باشد ، ولی نمی تواند آنچه را که گندم ببار می آورد ، ببار آورد . دانه رسیده گندم به روشنی آن را از کرکاس متمایز می کند . و چنین است در قلمرو روحانی ، پسران ابلیس می توانند رفتار پسران ملکوت را تقلید کنند ، ولی نمی توانند عدالت واقعی را ثمر دهند . «درخت بد نمی تواند میوه نیکو بیاورد » (متی 7 : 18 – ترجمه آزاد) . زبان تمثیل مؤید این مهم است . کرکاسها « لغزش دهندگان و بدکاران» (متی 13 : 41) نامیده شده اند و گندمها « عادلان » (13 : 43) می باشند . روشن است ، آنچه که گندم را از کرکاس جدا می کند ماهیت و محصول آن هاست . در داوری نهائی تفاوت ها کاملاً مشخص است .

با این وجود این مثل نمی گوید که ما باید نسبت به تفاوت های بین گندم و کرکاس بی تفاوت باقی بمانیم . این مثل فتوائی دال بر بی تفاوت بودن نسبت به گناهکاران و گم شدگان نیست و نه حکمی مبنی بر اینکه ما کرکاسهای افکنده شده در مزرعه را ندیده بگیریم و نسبت به خسارتی که بر گندم ها وارد می آورند ، بی توجه باشیم .

پیام این تمثیل اینست که داوری و مجازات نهائی را به دستان خداوند و فرشتگان او واگذاریم .

در آخر ، گندم واقعی در نهایت با محصولی که می دهد ، توصیف می شود . گندم خار را حاصل نمی دهد ، گندم پوپک لطیف پائیزی را ثمر نمی دهد ، چونکه گندم است . ذات گندم ایجاب می کند که گندم را ثمر بدهد ، هر چند در مزرعه ای افشانده شود که پر از کرکاس باشد . پسران ملکوت نیز مانند آن هستند . آنها در جهان زندگی می کنند ، جائی که پسران ابلیس نیز ، پرورش می یابند . اما پسران ملکوت دارای طبیعت آسمانی هستند . ثمره ای که آنها ببار می آورند با ثمراتی که پسران ابلیس ببار می آورند ، متفاوت است و شما می توانید روی ثمرات آنها حساب باز کنید .

گـنـــــــج آسـمــــــان

خداوند ما گاهی جویندگان مشتاق را از خود می راند . نمونه روشن آن مثال جوان حاکم ثروتمند و سه مورد دیگر در انجیل لوقا 9 : 57 – 62 آمده است . همچنین به آن گروه انبوهی که روزهای اولیه رسالت مسیح بدنبالش روان بودند بیندیشید . چرا اکثریت آن گروه از او روی بر گردانیدند (ر.ك یوحنا 6 : 66) ؟ چونکه عیسی مکرراً از آنها تقاضاهای مشکلی می کرد . او به کسانی که طالب حیات جاودانی بودند ، فرمان می داد خود را انکار کنند ، همه چیز را ترک کنند و او را متابعت کنند . او هیچگاه امید نجات را به کسانی که از تابعیت او به عنوان خداوند سر باز می زدند ، عرضه نمی داشت . سخنانش خطاب به آن گروه انبوه در انجیل مرقس 8 : 34 – 37 حاکی از تقاضای عیسی از مشتاقان نجات است : « پس مردم را با شاگردان خود خوانده ، گفت : "هر که خواهد از عقب من آید ، خویشتن را انکار کند و صلیب خود را برداشته ، مرا متابعت نماید . زیرا هر که خواهد جان خود را نجات دهد ، آن را هلاك سازد ، و هر که جان خود را بجهت من و انجیل بر باد دهد آن را برهاند . زیرا که شخص را چه سود دارد هر گاه تمام دنیا را ببرد و نفس خود را ببازد ؟ یا

آنکه آدمی چه چیز را به عوض جان خود بدهد ؟ زیرا هر که در این فرقهٔ زناکار و خطاکار از من و سخنان من شرمنده شود، پسر انسان نیز وقتی که با فرشتگان مقدس در جلال پدر خویش آید ، از او شرمنده خواهد گردید " » (مرقس 8 : 34 – 37) .

سخنان مشابه خداوند در یوحنا 12 : 24 – 25 صراحت در خواست مسیح را نشـــان می دهد : « آمین آمین به شما می گویم اگر دانهٔ گندم که در زمین می افتد نمیرد ، تنها ماند لیکن اگر بمیرد ثمر بسیار آورد . کسی که جان خود را دوست دارد ، آن را هلاک کند ، و هر که در این جهان جان خود را دشمن دارد ، تا حیات جاو دانی آن را نگاه خواهد داشت . »

ترک خویش بخاطر مسیح یک عمل اختیاری در شاگردی نیست که منجر به تحول روحانی شود. روش همیشگی اراء انجیل توسط نجات دهنده اینگونه بود . ایمان در نظر او چیزی کمتر از تحول کلی و بر گشت کامل از آنچه که اکنون بدان روی نموده ایم ، به سوی او نیست . دو نمونهٔ کوتاه در متی 13 : 44 – 46 این حقیقت را به درستی تشریح می کند . این نمونه ها نشان دهندهٔ ارزش غیر قابل قیاس ملکوت آسمانی و تعهد ایثار گرانه که لازمهٔ ورود هر کسی به آن ملکوت است ، می باشد : « و ملکوت آسمان گنجی را ماند ، مخفی شدهٔ در زمین که شخصی آن را یافته ، پنهان نمود و از خوشی آن رفته ، آنچه داشت فروخت و آن زمین را خرید . » « باز ملکوت آسمان تاجری را ماند که جویای مرواریدهای خوب باشد ، و چون یک مروارید

گرانبها یافت ، رفت و مایملک خود را فروخته ، آن را خرید » (متی 13 : 44 – 46) . هر دو از این امثال حاکی از اینست که گناهکاری که غنای بی بهای ملکوت را درک کرده است ، شادمانه هر آنچه را که دارد از دست می دهد تا بدان دست یابد . حقیقتی که در اینجا آمده است حاکی از اینست که : آنهائی که در گنج های زمینی خود چنگ آویخته اند از ثروت بس عظیم آسمانی محروم می شوند. خداوند ما را با قیمت گرانی ، یعنی به بهای خون خود خریده است (اول پطرس 1 : 18) .

مفسران کتاب مقدس می دانند که ساده ترین و بدیهی ترین تفسیر ، برداشت خود عیسی است و در این داستانها بدیهی ترین تفسیر اینست که آنها ملکوت آسمان را به صورت گنجی بسی گرانبها تر از آنچه که ما در اختیار داریم ، به تصویر کشیده اند و این تفسیر هماهنگ است با تمام تعلیماتی که عیسی در بارهٔ راه نجات داده است . اگر شما قانع نشده اید این امثال را با سخنان عیسی با جوان حاکم ثروتمند در انجیل مرقس 10 : 21 مقایسه کنید : « برو آنچه داری بفروش و به فقرا بده که در آسمان گنجی خواهی داشت . » پس در اینجا کسی که آنچه دارد می دهد تا ملکوت را بدست آورد ، کسی است که وارد ملکوت آسمان می شود .

در میان فلسطینیان معمول بود که اجناس ارزشمند خود را در محلی مخفی پنهان می کردند . اسرائیل سرزمین جنگ بود . تاریخ یهود پر از داستان جنگ و تجاوزات و ارتش های غالب است که می آمدند و قوم را تاراج می کردند . ژوزفوس مورخ

یهودی قرن اول می نویسد : « یهودیان طلا و نقره و اثاثیه بسیار نفیس و گرانبهای خود را بخاطر شرایط نامساعد و آیندهٔ نا معلوم در زیر زمین دفن می کردند . » در مثل مندرج در متی 13 : 44 گفته نشده که چگونه آن مرد متوجه گنج در مزرعه شده است . شاید او برای صاحب مزرعه کار می کرده است و زمین را شخم می زده است و شاید هم بر حسب اتفاق از مزرعه عبور می کرده و بخشی از صندوقچه گنج را دیده است که از زمین بیرون آمده است و بلافاصله آن را با خاک پوشانیده است و سپس آنچه را که داشته فروخته و مزرعه را خریده است تا بدان گنج دست یابد .

آیا عمل او غیر اخلاقی بوده است ؟ آیا گنج بطور قانونی متعلق به صاحب مزرعه نبوده است ؟ خیر ! شریعت ربانی می گفت اگر شخصی میوه های رسیده و یا پولی بر زمین بیابد ، از آن اوست . بدیهی است که بدین ترتیب آن گنج کشف شده نمی توانسته است متعلق به صاحب مزرعه باشد ، چون اگر او میدانست که چنین گنجی دارد ، قبل از اینکه مزرعه اش را بفروشد آن را بر می داشت . مالکیت آن گنج دیگر از صاحب مزرعه سلب شده بود . ممکن بود آن گنج سالیان سال و نسل ها در آنجا بماند و کسی آن را نیابد . ولی این شخصی که آن را یافته بود به حق ادعای مالکیت آن را داشت ، در واقع عمل این مرد نشان می دهد که تا چه اندازه مرد امین و منصفی بوده است . او می توانست بدون آنکه مزرعه را بخرد گنج را صاحب شود و هیچ کس نفهمد ولی این کار را نکرد ، بلکه رفت و هر آنچه که داشت فروخت تا بتواند

بهای مزرعه را بپردازد ، تا هیچ کس او را متهم نکند که گنج را با تقلب صاحب شده است .

مـــرواریـــد گـــرانـبـهـــا

مثل مروارید گرانبها ، اندکی با مثل مزرعه و گنج نهفته در آن ، متفاوت است (ر.ک متی 13 : 45- 46) . در اینجا ما یک تاجر عمده فروش را می بینیم که متخصص انواع مرواریدهاست . بر عکس مثال مزرعه و گنج او تخصص خود را تصادفی به دست نیاورده است . زندگی او در بررسی و ارزیابی گرانبهاترین مرواریدها گذشته است ، مرواریدهائی که خرده فروشی می کرده است – تا یک روز مرواریدی می یابد که گرانبهاترین مرواریدی بوده که در تمام عمرش دیده است .

مرواریدها گرانبهاترین جواهرات بودند و افراد ثروتمند آنها را می خریدند و پس انداز می کردند. کتاب تلمود از مرواریدهائی سخن گفته است که قیمتی نداشته اند . مصریان عملاً چنین مرواریدهائی را می ستودند . رسالهٔ اول تیموتائوس 2 : 9 اشاره به زنانی نموده است که موهای خود را با مرواریدها می آراستند . وقتی که عیسی در مورد انداختن مرواریدهایشان جلوی خوکان اخطار داد (متی 7 : 6) منظورش این بود که این جواهر گرانبها را به کسانی دهید که ارزش داشته باشند . حتی نبوات هم

تأکید داشتند بر ارزش مرواریدها . رویای یوحنا از شهر آسمانی حاکی از دروازه هائی آراسته با مرواریدهاست (مکاشفه 21 : 21) .

این شخص متخصص مروارید بود . او مرواریدهای گرانبها را می خرید و می فروخت و از این راه زندگی می کرد . در ضمن این معاملات مرواریدی می یابد که چنان توجهش بر آن جلب می شود که حاضر می شود به بهای آنچه که دارد ، آن را صاحب شود .

تحصیل ملکوت

در رابطه با این امثال عیسی مسیح خداوند بر علیه پاره ای پیشداوری های فکری شنوندگان یهودی اش اخطار می دهد . این شنوندگان بر این عقیده بودند که بخاطر پیشینه نژادی شان وارد ملکوت خدا می شوند . این امثال آنان را محتاط نمود که ورود به ملکوت خدا را زیاد جدی نگیرند . اشارهٔ اساسی این امثال اینست که ملکوت آسمان از آن کسانی است که ارزش و بیکرانگی آن را درک کرده و مایل باشند همه چیز را به بهای یافتن آن ، از دست بدهند . کسی که مایل به تحصیل ملکوت آسمانی است ، می باید آن را با تمامی دل خود و با شوق شادمانه و از دست دادن هر چیز دیگرش به بهای یافتن آن ملکوت ، دنبال کند .

ملکوت آسمانی فساد ناپذیر و بی کران است و ارزش آن بسی عظیم از گران ترین گنج های و مرواریدهای زمینی است . ملکوت آسمان مانند گنج نهفته در دل خاک از نظر بسیاری که بر آن خاک می گذرند پنهان مانده است . در اول قرنتیان 2 : 14 می خوانیم : « اما انسان نفسانی امور روح خدا را نمی پذیرد زیرا که نزد او جهالت است و آنها را نمی تواند فهمید زیرا حکم آنها از روح می شود . » این آیات در نقل قولی از صحیفه اشیعا نبی است : « چنانکه مکتوب است "چیزهائی را که چشمی ندید و گوشی نشنید و به خاطر انسانی خطور نکرد ، یعنی آنچه خدا برای دوستداران خود مهیا کرده است" » (اول قرنتیان 2 : 9) .

این امور از نظر حکمت انسانی احمقانه است ، و از چشمان انسان مستور است و با گوش انسان قابل شنیدن نیستند و از نظر انسانی غریبه و نا آشنا می باشند . پس چگونه کسی می توانـد واقعیت های ملکوت را دریابد ؟ در کلام می خوانیم : « اما خدا آنها را به روح خود به ما کشف نموده است » (اول قرنتیان 2 : 10) . خدا دلها را گشوده است تا ثروت و غنا و برکات ملکوتش را ، درک کنیم .

کسانی که نیم نگاهی به ارزش والای ملکوت خدا داشته باشند ، با شادی تمام آنچه را که دارند می دهند تا آن را بدست آورند – مگر نه اینست که مرد مذکور در متی 13 : 44 وقتی گنجی یافت آنچه را داشت فروخت تا آن را صاحب شود ؟ از دست دادن تمام دارائیش برای بدست آوردن چیزی بسیار ارزشمندتر ، بیانگر غنای تازه یافته

اوست . صرفنظر کردن از تمام دارائی اش قیمتی بود که برای صاحب شدن آن ثروت عظیم پرداخت .

در مورد نجات چنین است . اندیشیدن به از دست دادن همه چیز برای دست یافتن به مسیح از دیدگاه افراد متحول نشده ، مسخره آمیز است . ولی یک مؤمن با شادی عظیمی خود را به آقایش می سپارد . آزادی پر جلال از گناه و کسب برکت بی پایان حیات جاویدان ، مزد تسلیم شدن به قدرت خداست . پولس نمونه بزرگ اشخاصی است که معنی دادن همه چیز را برای گرفتن چیزی والاتر فهمیده بود . پولس در رساله به فیلپیان 3 : 7 – 8 می نویسد : « اما آنچه مرا سود می بود ، آن را به خاطر مسیح زیان دانستم. بلکه همه چیز را نیز به سبب فضیلت معرفت خداوند خود مسیح عیسی زیان می دانم که بخاطر او همه چیز را زیان کردم و فضله شمردم تا مسیح را دریابم . » هر چیز دیگری در زندگی پولس در مقایسه با گنج شایگان مسیح ، به منزله زباله بود .

این مرد گنج را خرید است . او همه چیز خود را داده است تا آن گنج را بدست آورد . پیشینه نژادی او ، عدالت او ، پول او ، دانش او و تمام آنچه که برایش ارزشمند بودند در مقایسه با ثروتی که بدست آورده بی ارزش بودند . او شادمان بود که همه چیز خود را داد تا ملکوت خدا را بدست آورد . اینست ماهیت ایمان نجات بخش .

بهـــای واقعـــی نـجـــات

آیا ما نیز باید هر چه داریم بفروشیم و فقر و ناداری را بجان بخریم تا نجات یابیم ؟ خیـــر ! و همچنین این امثال به گناهکاران نمی آموزد که برای آمدن نزد مسیح از گناهانشان خلاصی یابند . مفهوم این امثال اینست که حفظ ایمان نجات بخش یک امتیاز بزرگ است . چنین ایمانی گناه را در خود نمی پرورد ، گنج هـــای زمینـــی را نـــفی نـــمی کند، خود نوازی و خودپسندی نمی کند ، بلکه یک تسلیم و اطاعت بی قید و شرط است، تمایل به انجام آنچه که خداوند فرمان می دهد .

حیات جاودانی در واقع یک هدیه رایگان است (رومیان 6 : 23) . نجات از طریق انجام اعمال نیکو و یا با پول بدست نمی آید . نجات از پیش توسط مسیح برای ایمان آورندگان خریداری شده است ، و او بهای آن را با خون خود پرداخته است . ولی این بدیم معنی نیست که نجات گناهکاران، برای آنها بهائی در بر ندارد . این قیاس شاید مشکل باشد ولی با این وجود حقیقت دارد . نجات هم رایگان است و هم بهائی دارد . حیات جاودانی موجب مردن بلافاصله انسانیت کهنه می شود : « زیرا این را می دانیم که انسانیت کهنهٔ ما با او مصلوب شد تا جسد گناه معدوم گشته ، دیگر گناه را بندگی نکنیم » (رومیان 6 : 6) .

بدین ترتیب از یک نظر ما ، آنگاه که انسانیت گناه آلودمان بر صلیب میخکوب می شود ، بهای نهائی را پرداخته ایم . و این در نهایت ترک اشتیاق جسمی است . مانند دانهٔ گندمی که بر زمین پاشیده می شود و می میرد تا دانهٔ فراوان بیاورد (ر.ک یوحنا 12: 24). حیات جاودانی مبادله ای است بین آنچه که بدان دل بسته ایم با مسیح . و نشانهٔ آن اطاعت و تسلیم کامل به خداوندی مسیح است و هیچ چیزی کمتر از آن ارزش ایمان نجات بخش را ندارد .

عیسی از شاگردانش می خواهد که تمام قیود زمینی و ثروت زمینی را که در جنگ با خدا می باشند ، ترک کنند . در انجیل متی 10 : 39 و 16 : 25 و انجیل لوقا 14 : 25 – 35 صحبت از اینست که وابستگی های درونی جان می باید قطع گردد تا خدا بتواند در جان انسان جای بگیرد . بدیهی است که یک نو ایمان در لحظه ای که ایمان می آورد، احاطه کامل به خداوندی عیسی ندارد. ولی یک ایماندار واقعی اشتیاق دارد که خود را به خداوندی عیسی تسلیم نماید . ایمان واقعی فروتن است ، مطیع و تابع است . درک روحانی در اطاعت و رشد ، آشکار می شود و یک ایماندار خالص با ترک همه چیز به بهای خداوندی عیسی ، اشتیاق خود را به راضی نگه داشتن خداوند از خودش ، نشان می دهد . این اشتیاق به تابعیت قدرت خدائی نیروئی وا دارنده در دل هر فرزند واقعی ملکوت است و این یک تجربه غیر قابل اجتناب از طبیعت تازه می باشد .

پـــرداخـــت بـهـــا

این امثال اخطار روشنی است به آنهائی که نجات را بی بها تصور کرده اند . عیسی با گروه انبوهی که خواهان پیروی او بودند پیشنهاد کرد قبل از اینکه او را متابعت کنند بهای متابعت را کاملاً ارزیابی نمایند (لوقا 14 : 28 – 31) . جدا از پذیرش و واکنش مثبت آن گروه غیر متعهد ، عیسی فقط در پی یافتن کسانی بود که مایل بودند آنچه را که دارند در ملکوت او سرمایه گذاری کنند . پس انداز کنندگان دانا معمولاً تمام پول خود را در یک جا سرمایه گذاری نمی کنند . ولی این دو مرد مذکور در این امثال دقیقاً چنین کردند . مرد اول هر چه داشت فروخت و یک مزرعه خرید و مرد دوم هم هر چه داشت فروخت و یک مروارید خرید . ولی آنها میزان بهای لازم می دانستند و می دانستند آنچه که به دست آورده اند سرمایه گذاری ارزشمند و نهائی آنهاست . و این تصویر کاملی است از ایمان نجات بخش .

موسی نیز بهای لازم را محاسبه کرده بود . کتاب مقدس در مـورد او مـی نـویســد «[موسی] عار مسیح را دولتی بزرگتر از خزائن مصر پنداشت ، زیرا که به سوی مجازات نظر می داشت » (عبرانیان 11 : 26) . او ثروت زمینی را رها کرد تا بخاطر مسیح متحمل رنج شود . از نظر مصریانِ بارگاه فرعون ، احتمالاً موسی تربیت

سلطنتی داشت . ولی موسی بارگاه فرعون را با پاداش آسمانی عوض کرد . او ثروت عظیم خود را داد چونکه از ارزش بیکران ملکوت آسمانی آگاه شده بود .

این نوعی واکنش و تعهد است که عیسی مسیح خداوند ما را بدان دعوت کرده است – اشتیاق به او به هر بهائی که باشد . تسلیم مطلق و تحول کلی جان . این تنها واکنشی است که دروازه های ملکوت آسمان را خواهد گشود . از دیدگاه این جهان این بالاترین بهائی است که کسی می تواند بپردازد . ولی از دیدگاه ملکوت آسمانی چنین بهائی ، ایثارگرانه نیست.

13

اول و آخـــــر

جان بانیان در پایان کتاب زائر سرگردان می نویسد که حتی از دروازه های آسمان ، دروازه ای به جهنم وجود دارد . یهودا دلیل روشنی بر این حقیقت است . شبی که او مسیح را با بوسه ای تسلیم کرد ، برای همیشه از حضور او رانده شد و محکومیت ابدی خود را مهر نمود . چه کسی می داند که چه تعداد انسانها مانند یهودا نزد مسیح آمدند تا از او حقیقت را بیاموزند و اقرار ایمان کنند ولی با نپذیرفتن تابعیت او ، خود را بکلی از ملکوت آسمانی ، محروم کرده اند .

ولی در رسالت زمینی عیسی مسیح خداوند غالبأ شاهد واقعیتی غیر از این می باشیم . و آن اینست که حتی بدترین گناهکاران ممکن است در یکقدمی دروازه جهنم به بهشت هدایت شوند . باجگیران ، فاحشه ها و دزدان ، عیسی را نجات دهنده ای دانسته اند که زندگی ابدی را در لحظات باقی مانده زندگی تباه شده شان ، به آنها عطا کرده است . عیسی آمد تا گمشدگان را بجوید و نجات بخشد و او می خواهد جان نیم سوخته آنها را از جهان آتش جهنم برهاند . مهم نیست که کسی چقدر در گناه غرق شده است ، آنچه که مهم است اینست که او خارج از قدرت نجات بخش مسیح نیست . مسیح کاری برای آنان انجام داد که هیچ کس دیگر نمی توانست برایشان انجام دهد . او لشگرهای سرکش ارواح شریر را از تسخیر شدگان بیرون راند (لوقا 8 : 26 – 35) . بدن های در هم کوبیده جذامیان را لمس کرده و شفا داد (متی 8 : 1- 3) . گرایش مسیح به سوی چنین کسانی بود، آنها نیز متقابلاً برای کسب نجات

به سوی او کشیده می شدند . و او به آنها نجات بـــی نهایت می بخشد (ر. ک عبرانیان 7 : 25) . هر گناهکاری که خود را با ایمان به مسیح سپرد نجات یافت . یک رهبر دینی متنفذ یهودی (یوحنا 3 : 1 – 16) از نظر مسیح ارجعیتی بر زن فاحشه سامرائی ، نداشت (یوحنا 4 : 7 – 29) . عیسی شاگردانش را از میان یهودیان بی فکر مثل نتنائیل (یوحنا 1 : 47) و بـــاجـــگیـــری بـــی انصاف مثل متی (متی 9 : 9) ، انتخاب نمود .

حوزۀ عمل نجات این است . همۀ آمرزیده شدگان از حیات جـــاودانـــی بـــر خـــوردار می شوند ، خواه پیر باشند یا جوان ، خواه محترم باشند و خواه حقیر ، خواه فریسی باشند، خواه باجگیر . در پروسه نجات کسی بر کسی ارجحیت ندارد . به همۀ آمرزیده شدگان حیات جاودانی عطا می شود .

حقیقت مهمی که از این مقوله فرا می گیریم اینست که ایمان نجات بخش مبادلۀ آنچه هست که بخاطرش زندگی می کنیم ، با آنچه که مسیح بخاطرش زیست . لازم است که بدانیم که این مبادله ، برای کسب صاحب جاودانی نیست . ما نجات را با تسلیم نمودن زندگیمان نمی خریم ، حیات جاودانی هدیه ای است که از خدا بخاطر ایمانـــمان مـــی گیریم .

هر کسی که همه چیز را به مسیح می دهد ، در عوض آنچه را که مســـیح دارد از او مـــی ستاند . تمثیل عیسی در متی 20 : 1 – 16 مصداق این اصل است :

« زیرا ملکوت آسمان صاحب خانه ای را ماند که بامدادان بیرون رفت تا عمله بجهت تاکستان خود به مزد بگیرد . پس با عمله ، روزی یک دینار قرار داده ، ایشان را به تاکستان خود فرستاد . و قریب به ساعت سوم بیرون رفته ، بعضی دیگر را در بازار بیکار ایستاده دید . ایشان را نیز گفت : " شما هم به تاکستان بروید و آنچه حق شما است به شما می دهم . " پس رفتند باز قریب به ساعت ششم و نهم رفته ، همچنین کرد . و قریب به ساعت یازدهم رفته ، چند نفر دیگر بیکار ایستاده یافت . ایشان را گفت : " از بهر چه تمامی روز در اینجا بیکار ایستاده اید ؟ " گفتندش : "هیچ کس ما را به مزد نگرفت. " بدیشان گفت : " شما نیز به تاکستان بروید و حق خویش را خواهید یافت . " و چون وقت شام رسید ، صاحب تاکستان به ناظر خود گفت : " مزدوران را طلبیده ، از آخرین گرفته تا اولین مزد ایشان را ادا کن . پس یازده ساعتیان آمده ، هر نفری دیناری یافتند . و اولین آمده ، گمان بردند که بیشتر خواهند یافت . ولی ایشان نیز هر نفری دیناری یافتند . اما چون گرفتند ، به صاحب خانه شکایت نموده ، گفتند که " این آخرین ، یک ساعت کار کردند و ایشان را با ما که متحمل سختی و حرارت روز گردیده ایم مساوی ساخته ای ؟ او در جواب یکی از ایشان گفت : " ای رفیق بر تو ظلمی نکردم . مگر به دیناری با من قرار ندادی ؟ حق خود را گرفته برو . می خواهم بدین آخری مثل تو دهم . آیا مرا جایز نیست که از مال خود آنچه خواهم

بکنم ؟ مگر چشم تو بد است از آن رو که من نیکو هستم ؟ بنابراین اولین آخرین و آخرین اولین خواهند شد ، زیرا خوانده شدگان بسیارند و برگزیدگان کم . "»

این مثل ، مانند سایر تمثیل هائی که مشاهده کردیم در مورد ملکوت آسمان است . بخاطر داشته باشید که مثل فوق یک درس روحانی است ، نه یک خطابه در مورد بر خورد منصفانه کارفرما با کارگر . عیسی بر اینست تا در این تمثیل نشان دهد که در حوزۀ عمل قانون خدا ، فیض چگونه وارد کار می شود – در قلمروئی که مسیح و حاکمیت او حکم فرماست – با توجه به آخرین آیه فصل 19 انجیل متی ، متوجه شدیم که تمامی این امثال در یک تعلیم متبلور می شوند : « لیکن بسا اولین که آخرین می گردند و آخرین ، اولین ! » بدیهی است که این مثل بخاطرتفهیم حقایق ارائه شده است. حال ببینیم معنی آن چیست . این تمثیل یک معما در قالب مثل است . چگونه کسی که اولین است می تواند آخرین باشد و یا العکس ؟ چنین کاری در صورتی ممکن است که اول و آخر یکی باشد . و این مثل می خواهد به این معنا بپردازد . صاحب تاکستان صبح زود برای گرفتن کارگر برای تاکستان بیرون می رود . او چند کارگر را استخدام می کند تا از صبح در تاکستان مشغول کار شوند . او چهار بار برای اجیر کردن کارگرهای دیگر به محل تجمع کارگران می رود : اول صبح ، نه صبح ، سه بعدازظهر و پنج بعدازظهر. وقتی عصر می شود و موقع پرداخت دستمزد کارگران

می رسد ، تمام کارگران جدا از اینکه چند ساعت کار کرده اند ، از صاحب تاکستان دستمزد یکسانی می گیرند .

ســـؤالـــی در مـــورد انـصــاف

کارگرانی که از صبح زود در تاکستان کار کرده اند ، احساس می کنند که صاحب تاکستان در مورد آنها اجحاف کرده است . ولی در واقع صاحب تاکستان نسبت به آنها بی انصافی نکرده است، بلکه نسبت به کارگرانی که ساعت 5 بعدازظهر اجیر کرده است ، سخاوتمندانه عمل کرده است . مزد روزانه مقرر شده سخاوتمندانه و کافی بوده است – مزدی معادل آنچه که در روز به یک سرباز پرداخت می شد – هیچ کس دلیلی برای شکایت نداشت . همه کارگران درست آنچه را که مقرر شده بود دریافت کردند و آن مزد یک روز کاری بود . مشکل نمونهٔ رفتار صاحب کار با کارگران نبود ، بلکه مشکل این بود که کارگران نمی توانستند برخورد او را هضم کنند . آنها حسادت می کردند.

از دیدگاه انسانی همدردی با کارگرانی که از صبح در تاکستان کار کرده اند ، چقدر آسان است ! حسی در ما هست که نمی توانیم پرداخت مزد برابر به همه کارگران با توجه به ساعت کارشان را بپذیریم . ما همگی بر این باوریم که عدم مساوات منصفانه نیست . ولی بعضی اوقات برخورد یکسان حاکی از سخاوتمندی

است و این درست داستانی است که در اینجا آمده است . صاحب تاکستان کارگران

را برای حسادتشان سرزنش کرد : « آیا مرا جایز نیست که از مال خود آنچه خواهم

بکنم ؟ مگر چشم تو بد است از آن رو که من نیکو هستم ؟ » (20 : 15) .

سخاوت صاحب تاکستان بی انصافی نبود ، بلکه آنچه که بی انصافی بود ، حسادت

کارگران بود . آنها نمی توانستند این موضوع را هضم کنند که صاحب تاکستان این

حق را دارد مزدی برابر مزد آنان را حتی به کسی بدهد که کار نکرده است ، بدین

جهت به جای اظهار رضایت شکوه و شکایت می کردند .

عــدم مســاوات

تعلیم خاص این مثل چیست ؟ و چه ربطی با ملکوت آسمانی دارد ؟ درک آن

مشکل نیست . صاحب تاکستان خداست . تاکستان ملکوت خدا و قلمرو نجات است .

کارگران کسانی هستند که وارد ملکوت خدا می شوند تا در خدمت پادشاه کائنات

باشند . روز کاری معرف طول عمر انسان است . آخرین نوبت کاری نشانه تأخر در

ورود به ملکوت است و مزد یک روز کاری نشانه حیات جاویدان است . آنچه که

عیسی در این داستان می گوید اینست که هر کسی که وارد ملکوت خدا می شود ،

وارث حیات جاودانی می گردد ، خواه سالیان سال برای خدا زحمت کشیده باشد و

خواه در آخرین ساعت زندگی اش . طول زمانی خدمت مطرح نیست . شرایط کاری

مطرح نیست . هر کسی که وارد ملکوت خدا می شود مانند هر کس دیگری از حیات جاودانی برخوردار می شود . ملکوت آسمانی ربطی به شایستگی انسان ندارد . حیات جاویدان بر اساس صداقتی که بر روی زمین از خود نشان می دهیم ، داده نمی شود . حیات جاویدان صرفاً هدیه ای است از ناحیه فیض خدا .

بعضی افراد در سراسر زندگیشان مسیح را خدمت می کنند . برخی هم در آخرین ساعت زندگیشان به سوی مسیح بر می گردند ، ولی هر دو گروه از حیات جاودانی به یکسان برخوردار می شوند . یک محتضر ایمان آورنده هم مانند رسولان از جلال و شکوه زمینی در ملکوت برخوردار می شود . ولی این کار بی انصافی نیست . زندگی جاویدان بیش از آنچه هست که احدی از ما شایستگی اش را داشته باشیم . خدای پدر اراده نموده است ، تمامت ملکوت آسمانی را به ما ارزانی بدارد (لوقا 12 : 32) .

نام این کار مساوات است ؟ شاید نباشد ، اما نشان دهندهٔ فیض اعجاب انگیز خدای زنده است.

وقتی که عیسی ، حاکم جوان و ثروتمند را در فصل 19 انجیل متی از خود راند پطرس رو به عیسی کرد و گفت : « اینک ما همه چیزها را ترک کرده ، تو را متابعت می کنیم . پس ما را چه خواهد بود ؟ » (متی 19 : 27) به کلام دیگر « ما کار خود را از ساعت 6 صبح آغاز کرده ایم ما اولین کسانی بودیم که کار خود را شروع کردیم و قرار داد کار تمام وقت را به بهای گرانی به جان خریده ایم . در عوض چه

می خواهی به ما بدهی ؟ » تمثیل کارگران تاکستان پاسخی به این سؤال است . شاگردان دقیقاً نمی دانستند که پاداش نهائی آنها بخاطر تابعیتشان از مسیح چه خواهد بود . شاید برخی از آنها هنوز هم فکر می کردند که هر لحظه ممکن است مسیح بر نیروهای سیاسی شیطان غالب آید و یک ملکوت زمینی را بر قرار سازد . شاید فکر می کردند که می توانند در این ملکوت زمینی پستی به دست آورند و می توانند مثلاً حاکم یک ایالت در این پادشاهی شوند . حتی وقتی عیسی مسیح از مردگان برخاست از او پرسیدند : « خداوندا آیا در این وقت ملکوت را بر اسرائیل باز بر قرار خواهی داشت ؟ » (اعمال 1 : 6) . و در نهان مـــی پرسیدند : آیا وقت آن نرسیده است که وظیفه و جایگاه ما را در ملکوت خودت ، مشخص کنی ؟

عیسی بلافاصله پس از گفتن این مثل ، مرگ خود را پیشگوئی کرد (متی 20 : 17 – 19) . آیات بعد حاکی از اینست که مادر یعقوب و یوحنا نزد عیسی آمده و از او تقاضا کرد به فرزندانش جایگاه خاصی در ملکوتش در دست راست و چپ خود اختصاص دهد. آنها هنوز هم پیام آن تمثیل را درک نکرده بودند . کسب مقام در ملکوت خدا موردی نیست که آن را بدست آوریم ، بلکه جدا از اینکه چقدر زحمت کشیده ایم توسط خدا اعطاء می شود . در ملکوت خدا باجگیران ، فواحش و دزدان از یکسو و گدایان و کوران و شلان از سوی دیگر همراه با رسولان ، شهیدان و کسانی که در سراسر زندگیشان خدا را خدمت کرده اند ، خواهند زیست . در میان اینان نیز

کسانی هستند که در آخرین لحظه زندگیشان درست قبل از اینکه برای همیشه به عذاب ابدی دچار شوند ، وارد ملکوت خدا شده اند . همه این افراد از یک ملکوت مشابه و برکت مشابه برخوردار می شوند ، نه بخاطر اینکه آن را به دست آورده اند ، بلکه فقط بدین سبب که خدا سخاوتمندانه آن را ارزانی داشته است . در رسالات راجع به پاداش های متفاوت خدمات صحبت شده است ، ولی تأکید این مثل بر این موضوع نیست . موضوع این تمثیل برخورداری متساوی از ملکوت خداست . در مسیح « نه یهود نه یونانی و نه غلام و نه آزاد و نه مرد و نه زن ، زیرا که همهٔ شما در مسیح عیسی یک می باشید » (غلاطیان 3 : 28) . آخرین ، اولین هستند ، و اولین آخرین .

ماهیت نجات

در این مثال می توانیم به چند حقیقت دیگر دست یابیم :

نخست اینکه ، این خداست که با قدرت خود نجات را ابداع نموده است . خدا مانند صاحب تاکستان که برای اجیر کردن کارگر بیرون رفت ، نجات را بنیاد نهاد . او به جستجوی گناهکاران می پردازد تا آنها را نجات دهد و هموست که گناهکاران را به داخل ملکوت خودش دعوت می کند .

هر چند انسان باید تصمیم بگیرد که مسیح را پیروی کند ، اما نجات در نهایت بر اساس تلاش انسان نیست . خدا هم صانع و هم تکمیل کنندهٔ ایمان ماست (ر.ک

عبرانیان 12 : 2) . ما خدا را بدین سبب دوست داریم که او ما را دوست دارد (ر.ک اول یوحنا 4 : 19) . بنابراین حق نداریم چیزی از او بطلبیم . اگر خدا از ابتدا در پی ما بوده است و اگر ما عمری او را خدمت کرده ایم ، این انتخاب اوست . اگر خدا خیلی دیر ما را یافته است و ما او را مدت کمی خدمت کرده ایم ، این هم انتخاب اوست .

دوم ، خدا موضوع نجات را بنیان نهاده است . صاحب تاکستان به کسانیکه در صبح اجیر کرده بود گفته بود که مزد کامل روزانه را به آنها می پردازد . او قیمتی را پیشنهاد کرد و آنها پذیرفتند . کارگرانی هم که دیرتر آمدند ، ضرری در این معامله نکردند . صاحب تاکستان به آنها گفت « شما هم به تاکستان بروید و آنچه حق شماست ، به شما می دهم » (20 : 4) . آنها نیز پذیرفتند . حاکم جوان ثروتمند چنین نکرد . مسیح قیمتی را برای کسب حیات جاودانی به او پیشنهاد کرد ، ولی او نپذیرفت .

سوم ، خدا به دعوت مردم به ملکوتش ادامه می دهد . صاحب تاکستان چندین بار رفت تا کارگران دیگر را به تاکستان خود بیاورد . بدین ترتیب خدا هیچگاه از جلب کارگران برای ملکوتش باز نمی ایستند . عیسی مسیح در انجیل یوحنا 9 : 4 فرموده است : «مادامی که روز است ، مرا باید به کارهای فرستندۀ خود مشغول باشم ، شب می آید که در آن هیچ کس نمی تواند کار کند . »

هر چند شب داوری نزدیک است ، اما عیسی به دعوت ما به کار همــچنان ادامــه مــــی دهد .

چهارم ، هر کسی را که خدا می آمرزد ، مایل به همکاری با او می باشد . کارگران مذکور در این تمثیل در جستجوی کار بودند ، بدین جهت بود که به مرکز تجمع کارگران رفته بودند . هر کسی که به تاکستان رفت ، کار کرد . برخی چند ساعت و برخی تمامی روز کار کردند ، ولی همه کار کردند . این مورد در بارۀ نجات نیز صادق است . ایمان با اعمال نشان داده می شود (یعقوب 2 : 24) .

اصل پنجمی که در اینجا مشاهده می شود اینست که خدا نسبت به کسانی که نیاز خود را درک کرده اند ، مهربان است . کارگرانی که در مرکز تجمع کارگران ایستاده بودند ، بدین دلیل آنجا بودند که نیازمند بودند . وقتی که صاحب تاکستان از آنها پرسید چرا آنجا بیکار ایستاده اند آنها گفتند : « هیچ کس ما را به مزد نگرفت » (متی 20 : 7) . آنها آنقدر از یافتن کار نا امید شده بودند که همه روزه به آنجا می آمدند تا کاری بیابند . یکی از شاخصه های ایمان نجات بخش حس فقر و بیچارگی فراوان است (متی 5 : 3 و 6). خداوند کسانی را به ملکوتش دعوت می کند که نیاز خود را فهمیده اند ، نه کسانی که راضی و خود کفا هستند .

ششم ، خدا به وعده های خود عمل می کند . صاحب تاکستان مزدی که تعیین کرده بود به کارگران پرداخت . هیچ کس کمتر از آنچه که صاحب تاکستان وعده داده بود ، مزد نگرفت .

در آخر ، در حالیکه خدا ناگزیر آنچه را که وعده کرده است ، می دهد ، همیشه بیشتر از آنچه که شایسته ما است ، به ما می دهد . نجات فیض ناب خداست . هیچ کس شایستۀ حیات جاودانی نیست، ولی خدا حیات جاودانی را به کسانی که ایمان آورده اند بطور مساوی می دهد . خدا ما را نجات داده است « نه به سبب اعمالی که ما به عدالت کرده بودیم ، بلکه محض رحمت خود » (تیطس 3 : 5).

در ملکوت خدا جائی برای حسادت وجود ندارد . تنها واکنش شایسته در ملکوت خدا فروتنی است.هر چیزی که ما از خدا می گیریم، برکاتی است که شایسته آن نیستیم . اینکه چه مدت کار کرده ایم ، و یا چگونه کار کرده ایم این ربطی به جایگاه ما در ملکوت آسمان ندارد ، چونکه آنچه می گیریم بیشتر از شایستگی ماست . ما هرگز نباید شاکی باشیم که خدا گاو پرواری را برای یکی دیگر می کشد و یا اینکه بگوئیم بهشت برای کسانی جالب است که در لحظات آخر می آیند . فیض خدا به فراوانی به هر یک از ما می رسد.

تصویری از فیض

لوقا از جریان مرگ عیسی مسیح تصویر خاصی دارد که در سایر اناجیل پیدا نـــمی شود، و آن داستان مصلوب شدن عیسی و شکنجه ای است که بر روی صلیب می کشد تا گناهان جهان را بر خویش حمل کند ، با این وجود در آن لحظه رو به سوی مجرمی که در کنارش مصلوب شده است می نماید تا او را از مجازات ابدی برهاند . دزد مصلوب شده یک جانی بالفطره بود، و قانون امپراتوری روم او را به اعدام با صلیب محکوم کرده بود . فیض خدا او را درست در مکانی قرار داده بود که خداوند نجات نیز در آنجا برای گناهان جهان جان می داد .

دو نفر دزد در کنار مسیح مصلوب شده بودند و هر دو همصدا با جمعیت مسیح را استهزا می کردند (متی 27 : 44 و مرقس 15 : 32) . ولی یکی از دزدان قبل از اینکه بمیرد لحن تمسخرآمیزش تغییر کرد و اعتراف به جرم خود و بی گناهی عیسی نمود : « ما به انصاف [مصلوب شده ایم] چونکه جزای اعمال خود را یافته ایم . لیکن این شخص (عیسی) هیچ کار بیجا نکرده است » (لوقا 23 : 31) . پس رو به عیسی نموده اضافه نمود : « ای خداوند ، مرا به یاد آور هنگامی که به ملکوت خود آئی » (لوقا 23 : 42). پاسخ عیسی به آن دزد وعدۀ پر شکوهی بود به گناهکاری در حال فوت : « هر آینه به تو می گویم امروز با من در فردوس خواهی بود » (لوقا 23 : 43) . تا آنجا که می دانیم عیسی فقط به آن دزد چنین سخنی گفت نه به او بشارتی داد ، نه به او گفت توبه کند و ایمان بیاورد ، بلکه به محض اینکه دزد مشاهده کرد که بی

گناهی برای نجات انسانها می میرد ، ایمان در دل او جوشید . متحول شدن او حتی گر چه در یک قدمی جهنم مسیر او را به ابدیت تغییر داد ، چیزی کمتر از ایمان خالص پولس رسول نبود . مرد دزد از همان حیات جاویدی بر خوردار شد که پولس رسول ، هر چند سراسر زندگیش در تمرد و خطاکاری سپری شد . در آن لحظه که توبه اش منجر به ایمان شد ، نجات دهنده او را به به ملکوتش دعوت کرد . بسیاری در ملکوت آسمانی خواهند بود که ایمانداران با وفائی بوده اند ، سخت کار کرده اند و سالیان زیادی در زیر فشارها و استرس ها قرار داشته اند ، ولی این دزد نیز در کنار آنان با فیض خدا مکانی در حضور جاودانه عیسی ، بدست آورد . وقتی صحبت از ورود به ملکوت آسمان می شود ، دزد ارجحیتی به فریسی ندارد و ماهی گیر بهتر یا بدتر از باجگیر نیست . اولین آخرین می شود و آخرین ، اولین ، و در نهایت همگی از نعمت حیات جاودانی برخوردار می شوند.

14

گـــم شـــده و پـیـــــدا شـــده

نجات جانها آنطوریکه تصور می کنیم ، یک مبادله ساده نیست .

خدا برای گم شدگان می گرید ، وقتی گم شده ای نجات می یابد ، جشن می گیرد . درد خدا از وضعیت انسان گم گشته بسیار عمیق است ، و آنگاه که گناهکاری توبه می کند ، شادی او فراوان است .

عیسی مسیح خداوند چند مثل در انجیل لوقا فصل 15 بر زبان آورده است که نشان دهندهٔ رحمت و شفقت پدر آسمانی نسبت به گناهکاران گم شده و شادی او در نجات آنهاست . هر چند دو تا از این مثال ها مستقیماً مربوط به موضوع گردن نهادن به خداوندی عیسی توبه ، ایمان و یا واکنش انسان به نجات ، نیست ، ولی در اینجا بدان اشاره می کنیم چون حقایقی که می آموزند ، در رسانیدن مفهوم انجیل به روایت عیسی ، بسیار مهم هستند . به هر حال تمام این سه تمثیل دریچه ای بر روی ما از دل مهربان خدای زنده باز می کنند – خدائی که بدنبال گم شدگان است و « تحمل می

نماید چون نمی خواهد که کسی هلاک گردد ، بلکه همه به توبه گرایند » (دوم پطرس 3 : 9) .

در انجیل لوقا می خوانیم : « و چون همهٔ باجگیران و گناهکاران به نزدش می آمدند تا کلام او را بشنوند ، فریسیان و کاتبان همهمه کنان می گفتند : " این شخص ، گناهکاران را می پذیرد و با ایشان می خورد " » (لوقا 15 : 1 - 2) . عبارت «نزدش می آمدند» در آیه اول ، عملی است که ادامه دارد و نشان می دهد که باجگیران و گناهکاران به حسب عادت نزد مسیح می آمدند . هر جا که عیسی می رفت گروهی افراد نامطلوب دور و بر او جمع می شدند . این گروه غالبأ شامل باجگیران ، جنایتکاران، دزدان ، قاتلان ، فواحش و سایر رانده شدگان جامعه بودند که توجهی هم به استانداردهای شریعت یهود نداشتند .

آنچنانکه مشاهده کردیم ، این مسئله فریسیان خود عادل پندار را خیلی معذب ساخت . آنها آنقدر خود را در زیر کارهای شریعت غرق کرده بودند که وقتی برای اندیشیدن به اوضاع وخیم این گناهکاران نداشتند ، و نه اینکه می توانستند مسیح را تحمل کند که در میان رانده شدگان جامعه محبوبیت یافته ، و در عین حال از سنت ربانی آنــها انتــقاد مــی کند . عیسی از اندیشه های درونی فریسیان آگاه بود ، و در طی سه تمثیل دیدگاه خود عادل پنداری شان را با رحمت پدر آسمانی برای گم شدگان مقایسه نمود . پیام اصلی این سه مثل اینست که خدا نسبت به کسانی که راه جهنم را بر گزیده

اند بی تفاوت در کنار ننشسته است . خدا از نابودی شریران لذت نمی برد . بلکه آنها را دوست دارد و بدنبال آنها ست و دوست دارد آنها نجات یابند و هر گاه حتی یک گناهکار توبه کند ، شـادی مـی کند .

مـثـــل صــد گـوسفنـــد

اولین مثل در انجیل لوقا 15 : 4 – 6 ، آمده است : « کیست از شما که صد گوسفند داشته باشد و یکی از آنها گم شود که آن نود و نه را درصحرا نگذارد و از عقب آن گمشده نرود تا آن را بیابد ؟ پس چون آن را یافت ، به شادی بر دوش خود می گذارد ، و به خانه آمده ، دوستان و همسایگان را می طلبد و بدیشان می گوید با من شادی کنید زیرا گوسفند گمشدهٔ خود را یافته ام . »

عبارت « کیست از شما » حاکی از اینست که حتی از یک شبان ساده اعمال شفقت آمیز خدا، مورد انتظار است . هیچ شبانی با این تصور که 99 گوسفند دارد و فقط یکی از گوسفندانش گم شده است ، راحت کنار سفره اش نمی نشیند . او نود و نه گوسفند را رها می کند و به دنبال گوسفند گم شده می رود . برای بسیاری از شبانان این کار نه یک وظیفه ، بلکه نشانه محبت و علاقه آنها به گوسفندان است . شبان دانا تمام گوسفندانش را به نام می شناسد (ر.ک یوحنا 10 : 3) . و هر گاه که از چراگاه

باز می گردد گوسفندانش را می شمارد و اگر یکی از گوسفندان کم باشد ، حتی در تاریکی شب هم به جستجوی او می پردازد .

وقتی که شبان این مثل گوسفند گم شده اش را پیدا می کند ، آن را به دوش خود می گیرد ، آنگاه دوستان و همسایگانش را دعوت می کند تا در جشنی که به مناسب یافتن گوسفند گم شده اش بر پا کرده است ، شرکت کنند . نکته کلیدی این مثل اینست که شادی شبان ناشی از نجات گوسفند است . دعوت دوستانش به جشن نشان دهندۀ شادی عمیق و بزرگ اوست . او می توانست به تنهائی جشن بگیرد ، ولی نمی توانست تنها با خود شادی نماید . شادی او آنقدر بود که می خواست دیگران را در آن سهیم گرداند . اوج تعلیم عیسی در آیه هفتم است که می گوید : « به شما می گویم که بر این منوال خوشی در آسمان رخ می نماید . به سبب توبۀ یک گناهکار بیشتر از برای نود و نه عادل که احتیاج به توبه ندارند » (لوقا 15 : 7) . به کلامی دیگر وقتی گناهکاری توبه می کند ، خدا در آسمان جشنی بر پا می کند . او یک چوپان جستجوگر است که مشتاق نجات گوسفندان گم شده است . خدا فقط ننشسته است که نجات یافتگان را ثبت نام نماید . او به دنبال جان گمشدگان است و برمی خیزد و دنبال آنان می روند . آنگاه که بره سرکش خود سر به آغل خود بر می گردد ، آسمان نیز گنجایش شادی خدا را ندارد . این نشان دهندۀ دل جویای خداست .

ده سکــه

مثل دوم در انجیل لوقا 15 : 8 – 10 آمده است و با تشبیهی متفاوت به همان موضوع می پردازد : « یا کدام زن است که ده درهم داشته باشد هر گاه یک درهم گم شود ، چراغی افروخته ، خانه را جاروب نکند و به دقت تفحص ننماید تا آن را بیابد ؟ و چون یافت ، دوستان و همسایگان خود را جمع کرده ، می گوید : با من شادی کنید زیرا درهم گمشده را پیدا کرده ام . همچنین به شما می گویم شادی برای فرشتگان خدا روی می دهد به سبب یک خطاکار که توبه کند . »

سکهٔ مورد نظر « درهم » بوده است . یک درهم مزد روزانه مناسبی برای یک کارگر بوده است ، و معادل همان مزدی است که صاحب تاکستان در متی فصل بیستم پرداخته است . این زن یکی از سکه های خود را گم می کند . چراغی روشن می کند و شروع به جستجو در گوشه و کنار خانه اش می کند و آنقدر می گردد تا سکه گم شده اش را می یابد . وقتی سکه را می یابد مانند آن شبان بسیار شادی می کند و مانند آن چوپان دوستانش و همسایگانش را دعوت می کند تا در شادی او شرکت کنند . این مثل نیز تعلیمی مشابه تعلیم مثل قبل دارد : « همچنین به شما می گویم شادی برای فرشتگان خدا روی می دهد به سبب یک خطاکار که توبه کند » (لوقا 15 : 10) . آنچه که عمیقاً دل خدا را خوشنود می سازد نجات کسانی است که آنها را می جوید و به تــوبه دعــوت مــی کند. به عبارت « شادی برای فرشتگان خدا » در آیه دهم

توجه کنید . البته فرشتگان نیز در این جشن آسمانی شرکت دارند ، ولی تکیه این دو مثل روی شادی خداست .

اگر فریسیان شاگردان ساعی کتاب مقدس می بودند این جنبه از شخصیت خدا را بیشتر درک می کردند . حتی عهد عتیق هم خدا را ، خدای رحمت و شفقت معرفی کرده است . در صحیفه حزقیال نبی 33 : 11 می خوانیم که خداوند یهوه می فرماید : « به حیات خود قسم که حتی از مردن مرد شریر خوش نیستم . » در صحیفه اشعیا نبی 62 : 5 مـی خوانیم : « چنانکه داماد از عروس مسرور می گردد ، همچنان خدایت از تو مسرور خواهد بود . » این آیات دقیقاً تصویر این امثال می باشند – یک شادی پایدار و سعادتی ناب و جشنی عظیم . اینست دیدگاه خدا نسبت به نجات جانهای گناهکار.

پســـــران

مهمترین مثلهای از این دست مثلی است که در انجیل لوقا فصل 15 آمده است و آن داستان پسر ولخرج می باشد که بسیاری از شما آن را شنیده اند :

باز گفت : « شخصی را دو پسر بود . روزی پسر کوچک به پدر خود گفت ، ای پدر، رَصَدِ اموالی که باید به من رسد ، به من بده . پس او مایملک خود را بر این دو تقسیم کرد . و چندی نگذشت که آن پسر کهتر ، آنچه داشت جمع کرده ، به ملکی

بعید کوچ کرد و به عیاشی ناهنجار ، سرمایهٔ خود را تلف نمود . و چون تمام را صرف نموده بود، قحطی سخت در آن دیار حادث گشت و او به محتاج شدن شروع کرد . پس رفته ، خود را به یکی از اهل آن ملک پیوست . وی او را به املاک خود فرستاد تا گرازبانی کند . و آرزو می داشت که شکم خود را از خرنوبی که خوکان می خوردند سیر کند و هیچ کس او را چیزی نمی داد .

آخر به خود آمده ، گفت ، چقدر از مزدوران پدرم نان فراوان دارند و من از گرسنگی هلاک می شوم ! برخاسته ، نزد پدر خود می روم و بدو خواهم گفت : ای پدر به آسمان و به حضور تو گناه کرده ام . و دیگر شایستهٔ آن نیستم که پسر تو خوانده شوم ، مرا چون یکی از مزدوران خود بگیر. در ساعت بر خاسته ، به سوی پدر خود متوجه شد . اما هنوز دور بود که پدرش او را دیده ، ترحم نمود و دوان دوان آمده ، او را در آغوش خود کشیده ، بوسید . پسر وی را گفت ، ای پدر به آسمان و به حضور تو گناه کرده ام و بعد از این لایق آن نیستم که پسر تو خوانده شوم . لیکن پدر به غلامان خود گفت ، جامهٔ بهترین را از خانه آورده ، بدو بپوشانید و انگشتری بر دستش کنید و نعلین بر پایهایش ، و گوسالهٔ پرواری را آورده ذبح کنید تا بخوریم و شادی نماییم . زیرا که این پسر من مرده بود ، زنده گردید و گم شده بود ، یافت شد . پس به شادی کردن شروع نمودند .

اما پسر بزرگ او در مزرعه بود چون آمده ، نزدیک به خانه رسید ، صدای ساز و رقص را شنید . پس یکی از نوکران خود را طلبیده ، پرسید : این چیست ؟ به وی عرض کرد، برادرت آمده و پدرت گوسالهٔ پرواری را ذبح کرده است زیرا که او را صحیح باز یافت . ولی او خشم نموده ، نخواست به خانه در آید ، تا پدرش بیرون آمده به او التماس نمود . اما او در جواب پدر خود گفت ، اینک سالها است که من خدمت تو کرده ام و هرگز از حکم تو تجاوز نورزیده و هرگز بزغاله ای به من ندادی تا با دوستان خود شادی کنم . لیکن چون این پسرت آمد که دولت تو را با فاحشه ها تلف کرده است ، برای او گوسالهٔ پرواری را ذبح کردی . او وی را گفت ، ای فرزند تو همیشه با من هستی و آنچه از آن من است ، مال تو است . ولی می بایست شادمانی کرد و مسرور شد زیرا که این برادر تو مرده بود ، زنده گشت و گم شده بود ، یافت گردید . »

هر چند این مثل ، به جزئیات بیشتری نسبت به دو مثل گذشته پرداخته است ، ولی همان پیام اصلی را در بر دارد . پدر مهربان ، خداست که از بازگشت پسر گم شده اش به خانه ، شادی می کند . نیمه اول این مثل حاکی از عمل تحقیر آمیز پسر کوچک است . در فرهنگ یهودی در خواست پسری از پدرش برای دریافت ارث قبل از مرگش ، سابقه نداشته است . حتی در فرهنگ و روزگار ما عمل آن پسر عملی زشت و ناهنجار است ، چونکه درخواست این پسر از پدرش به منزله این بود که او در

آرزوی مرگ پدرش مـــی باشد . تعجب آور است که پدر درخواست پسرش را انجام می دهد و او را تنبیه نمی کند، ولی باسخاوت میراث هر دو پسرش را از ثروت خانوادگی بینشان تقسیم می کنــد (آیه 12) . او یک پدر مهربان و رئوف بود . هر چند که دلش از درخواست پسرش شکسته شده بود ، ولی آنچه را که خواست به او داد . ولی ترس او این بود که مبادا این پسرک بی پروا آنچه را که دارد بر باد دهد .

و این درست موردی بود که اتفاق افتاد . پسر کوچک به شهری دور دست رفت و پول خود را در بی بند و باری و هرزگی بر باد داد ، و آنچنان دچار فقر و ناداری شد که از شدت گرسنگی به غذای خوکان اکتفاء نمود ، و آنقدر زجر و عذاب کشید که عاقبت به خود آمد .

شایان ذکر است که آنچه که نهایتاً پسر را به خود آورد ، درد سر و اندوه بی پایان او بود . غصه خوردن ، توبه نمودن نیست ولی منجر به توبه می شود (ر.ک دوم قرنتیان 7 : 9 – 10) . او رفته رفته نیاز خود را حس کرد و سپس به این نتیجه رسید که خطا کرده است و حتی در ماورای مخالفت با پدر زمینی اش ، مخالفت خود را با پدر آسمانی اش در اثرنقض شریعتش متوجه شد (آیه 18) . او تصمیم گرفت از پدرش تقاضای بخشش کند . برای این کار شروع به تمرین کردن نزد خود نمود که در هنگام روبرو شدن با پدرش چه بگوید . او اقرار می کند که بر علیه خدا و پدرش گناه

کرده است ، و از پدرش خواهد خواست ، او را به عنوان یکی از خادمان خانهٔ خود بپذیرد (آیه 19) .

در اینجا شاهد تصویر کاملی از ماهیت ایمان نجات بخش می باشیم . پسر ولخرجی که پس از این تقاضای مهم الارث خود را از پدر زنده اش نموده بود ، اینک بر آن بود که چون یک خدمتکار در خدمت پدرش باشد . او یکصد و هشتاد درجه برگشت کرده بود . رفتار او حاکی از تسلیم بی قید و شرطش بود ، حاکی از یک تسلیم و سر سپردگی مطلق به پدرش . اینست مفهوم ایمان نجات بخش . او با تصمیم به برگشت به خانه پدر ، عازم سفر شد (آیه 20) . بر عکس کسانی که می گویند کاری انجام می دهند ، ولی نمی دهند (ر.ک متی 21 : 28 – 32) برخاست و به سوی پدرش رفت . توبه او می رفت که کامل شود . او در روح خود مسکین شده بود ، او به گناهان خود مویه سر می داد . غرور و سرکشی او تبدیل به حقارت و تواضع شد . او با مرد جوانی که خانه خود را ترک بوده بود ، اینک بسیار تفاوت داشت .

موقعی که پسر هنوز به خانه نرسیده بود ، پدرش از دور او را دید و دوان دوان به سوی او رفت و به او خوش آمد گفت . چگونه بود که پدر به این سرعت او را دید و تشخیص داد ؟ احتمالاً پدر مدتی قبل از آن چشم به راه و منتظر بوده است که پسر گم شده اش به خانه بر گردد . در اینجا باز هم تصویری می بینیم از پدر جویندهٔ آسمانی . وقتی یک گناهکار توبه می کند و به سوی پدر باز می گردد ، متوجه می شود که خدا

قبلاً منتظر آمدن او بوده است و مشتاقانه او را در آغوش می کشد . پسر جوان ولخرج قبل از اینکه سخن رانی از پیش تمرین شده اش را انجام دهد ، پدرش غلامان خود را می فرستد که برای او لباس و انگشتری بیاورند و بجای اینکه پسر خود سر خود را تنبیه کند جشن و ضیافتی بزرگ برای بازگشت او ترتیب می دهد ! او قبل از اینکه پسر باز گردد از حماقت او چشم پوشی کرده بود . دیگر مهم نبود که پسر خود سرش میراث خود را صرف عیش و عشرت کرده است . مهم این بود که پسر گم شده اش پیدا شده بود !

این سه مثل حاوی داستان جوینده ای است که در پی یافتن چیزی گم شده است و وقتی آن را می یابد شادی می کند . در هر سه مثل جوینده خداست ، کسی که از نجات گناهکاران شادی می کند .

ولی داستان پسر گم شده ، حاوی حسادت برادر بزرگتر او نیز می باشد : « اما پسر بزرگ او در مزرعه بود . چون آمده ، نزدیک به خانه رسید ، صدای ساز و رقص را شنید . پس یکی از نوکران خود را طلبیده ، پرسید : این چیست ؟ به وی عرض کرد ، برادرت آمده و پدرت گوسالهٔ پرواری را ذبح کرده است زیرا که او را صحیح باز یافت. ولی او خشم نموده ، نخواست به خانه در آید ، تا پدرش بیرون آمده به او التماس نمود . اما او در جواب پدر خود گفت ، اینک سالها است که من خدمت تو کرده ام و هرگز از حکم تو تجاوز نورزیده ، و هرگز بزغاله ای به من ندادی تا با

دوستان خود شادی کنم . لیکن چون این پسرت آمد که دولت تو را با فاحشه ها تلف کرده است ، برای او گوسالهٔ پرواری را ذبح کردی . او وی را گفت ، ای فرزند ، تو همیشه با من هستی و آنچه از آن من است ، مال تو است . ولی می بایست شادمانی کرد و مسرور شد زیرا که این برادر تو مرده بود ، زنده گشت و گم شده بود ، یافت گردید » (لوقا 15 : 25 – 32) .

بخاطر دارید که برادر بزرگتر هم سهم خود را از پدر گرفته بود (آیه 12) ، ولی بجای اینکه سهم خود را هدر بدهد ، درخانه پدر مانده و او را خدمت می کرد . در واقع وقتی که برادر کوچکترش بازگشت او داشت در مزرعه کار می کرد . وقتی صدای هلهله شادی و خنده را شنید از یکی از خادمان پرسید چه خبر است . و وقتی شنید که پدرش برای بازگشت برادر کوچک بی بند و بارش جشنی بپا کرده است بشدت عصبانی شد . خشم و حسادت او به حدی شدید بود که در ضیافت شرکت نکرد و حتی شام هم نخورد .

او کاملاً فاقد حس شفقت پدرش بود . در واقع او نقش یک فریسی را بازی می کرد . شاید رفتار این پسر نسبت به رفتار پسر کوچک از نظر اجتماعی مقبول تر به نظر بیاید. ولی عمل او ظالمانه و ناشی از حسادت بود . او پدر را از سر وظیفه شناسی خدمت می کرد . او از پدرش گله می کرد که پاداش زحمات او را نداده است (آیه 29) . او واقعاً احاسات باطنی و قلبی پدرش را نفهمیده بود . او نیز پسری گم شده

بود و پدرش به جستجوی او آمد (آیه 28) . خداوند همیشه در طلب گم شدگان و نجات آنهاست ، ولی گمشدگان نیز باید خود را گم شده بدانند . غالبأ بیشتر گناهکاران از کسانی که در مسیر پیشرفت مذهبی قرار دارند ، سریع تر به اوضاع خراب خودشان پی می برند . این گروه خود عادل پندار و مذهبی فریسی مانند نمی توانند آمرزیده شدن گناهکاران را تحمل کنند، مخصوصاً گناهکارانی که سیاه کارتر از سایرین هستند . آنها معنی توبه را نمی دانند . وقتی آنها می بینند که گناهکاری توبه می کند به جای شادی او را از خود می رانند . آنها به عدالت ظاهری خود بسیار می بالند ، ولی در باطن خدا را اطاعت نمی کنند .

پسر اول در این داستان گناه خودش و اندوه پدرش را نیز درک کرد ، و توبه کرد ، خود را کوچک کرد و آمرزیده شد و در شادی پدرش سهیم شد . پسر دوم ناراحت بود ، توبه نکرده بود و خبری از دل مرده یخ زده خود نداشت و از شادی نمودن با پدر ، محروم شد . او کم از برادر کوچکش گم شده نبود ، ولی این را نمی دانست . خدا گم شدگان را می جوید . کسانی که از گناهکار بودن خود آگاه شده اند و پشت بدان کرده اند، خدا را خواهند یافت که با بازوان گشاده دوان دوان به استقبال آنها می رود . آنهائی که فکر می کنند به اندازه کافی شایسته هستند که خدا آنها را با آغوش باز بپذیرد ، خود را از جشن شادی پدر آسمانی محروم می کنند ، و نمی توانند در شادی ابدی یک پدر رئوف شرکت کنند .

بخش چهارم

عیسی انجیلش را مشروط میکند

15

دعـــوت بـــه تـــوبـــه

با توجه به نحوۀ برخورد عیسی با افراد و امثالی که برای روشن نمودن حقیقت به شاگردان داد ، اینک می خواهیم به غنای پیامی که به جماعت انبوه اعلام می نمود بپردازیم . در اینجا می خواهیم به مقایسه انجیل مورد پسند امروز با آنچه که عیسی مسیح تعلیم داد بپردازیم . بدبن ترتیب بر آنیم تا شناختی از زبان بکار رفته توسط عیسی بدست آوریم .

مواردی که بیشتر در انجیل مورد بحث و جدل قرار می گیرند عبارتند از توبه ، ایمان، شاگردی و بحث خداوندی عیسی . ما در این بخش می خواهیم ، به این موارد بپردازیم و ببینیم نظر عیسی راجع به موارد فوق چیست .

بنابراین از موضوع توبه شروع می کنیم ، چونکه بحث آغازین عیسی مسیح همین توبه بود . در انجیل متی 4 : 17 و در آغاز رسالت عیسی چنین آمده است : « از آن هنگام عیسی به موعظه شروع کرد و گفت : " توبه کنید زیرا ملکوت آسمان نزدیک است "» . در فصل چهارم این کتاب اشاره کردیم که اولین سخنی که در اولین موعظه عمومی بر زبان عیسی جاری شد چکیده کلی رسالت زمینی اش می باشد . همچنین مطالعه کردیم که عیسی هدف کلی خود را دعوت گناهکاران به توبه ، اعلام نمود (لوقا 5 : 31) و تأکید روی توبه بارها در موعظه هایش تکرار می شد . او دلیرانه در مقابل گردنکشان ایستاد و اعلام نمود : « به شما می گویم اگر توبه نکنید ، همگی شما هلاک خواهید شد » (لوقا 13 : 3 و 5) .

مـــوردی کـــه از آن غـفـلـــت شـــده اســـت

آخرین باری که دعوت انجیل را مبنی بر توبه شنیده اید ، کی بوده است ؟ سخنان متین خداوند ما که می گوید : « اگر توبه نکنید همگی هلاک خواهید شد » همان اهمیت را دارد که روز نخست داشت و هر تفسیری از کلام خدا بجز این ، تحریف حقیقت است .

هر موعظه ای که اشاره به حقیقت وحشتناک گناهکار بودن و مجرم بودن و دعوت تمام انسانها به توبه نبا شد ، موعظه ای پوچ است . بدین جهت است که اینک ما افراد

بیشماری را می بینیم که به زبان اقرار کرده اند ، ولی هیچ نشانه ای حاکی از تحول درونی در آنان دیده نمی شود . و در حالی که هیچ فیضی ،در زندگی خود نشان نمی دهند ، با صدای بلند اعلام می دارند که فقط توسط ایمان عادل شده اند ، ولی فراموش می کنند که « ایمان بدون عمل مرد است » و اینکه عادل شدن توسط اعمال در تضاد با عادل شدن توسط ایمان نیست .

آنچنانکه بارها دیده ایم ، انجیل به روایت عیسی ، به همان اندازه که انسان را به ایمان فرا می خواند ، روی پشت نمودن به گناه تأکید کرده است . موضوع اولین وآخرین پیام عیسی مسیح دعوت گناهکاران به توبه بود – و این بدین معنی است که گناهکاران نه تنها از هویت عیسی به عنوان مسیح آگاه خواهند شد ، بلکه به معنی برگشت از گناهان و پیروی از اوست . پیامی که عیسی به ما داد که بدان موعظه کنیم « موعظه به توبه و آمرزش گناهان » (لوقا 24 : 47) است .

تــوبــه چـیـســـت ؟

توبه عنصر اساسی ایمان نجات بخش است . ولی کسی نباید آن را کلمۀ دیگری برای بیان ایمان تصور کند . کلمه یونانی توبه « Metanoia » است که از Meta یعنی «بعد » و Noeo «فهمیدن» تشکیل شده است و لفظاً به معنی « بعداً فهمیدن » و

یا «تغییر فکر» می باشد ، ولی معنی آن از نظر کتاب مقدس محدود به مورد فوق نیست .

کلمه Netanoia در عهد جدید به معنی تغییر هدف و مخصوصاً برگشت از گناه به کار رفته است. توبه به آن تعبیر که عیسی آن را به کار برد به معنی دعوت به انکار زندگی کهنه و برگشت به سوی خدا برای نجات است .

تغییر دیدگاه موردی است که پولس در هنگام تشریح توبه برای تسالونیکیان در نظر داشته است : « شما از بتها به سوی خدا بازگشت کردید تا خدای حی حقیقی را بندگی نمایید » (اول تسالونیکیان 1 : 9) . توجه داشته باشید به سه عنصر اصلی توبه: برگشت به سوی خدا ، برگشت از بدی و نیّت خدمت به خدا . هیچ نوع تغییر فکری بدون این سه عنصر اصلی ، توبه نامیده نمی شود . حقیقت مسلم و بدیهی اینست که تغییر واقعی فکر الزاماً منجر به تغییر رفتار می شود .

توبه صرفاً شرمنده شدن و یا تأسف از گناه نیست ، هر چند توبه ناب همیشه مستلزم ندامت است. توبه به معنی تغییر اراده و تصمیم هدفمند برای ترک تمام بی عدالتی ها و پی جوئی عدالت است . توبه عملاً یک عمل انسانی نیست . توبه نیز مانند تمام عناصر آمرزش هدیه مجانی خداست . کلیسای اولیه صحت و درستی ایمان آوردن کرنلیوس را فهمیده بود و چنین نتیجه گرفت ، « فی الحقیقت ، خدا بر امت ها نیز توبه حیات بخش را عطا کرده است » (اعمال 11 : 18 و همچنین ر.ک اعمال

5 : 31) . پولس به تیموتاؤس نوشت با تواضع و فروتنی کسانی را که با حقیقت مخالفت می ورزند اصلاح کند « شاید خدا ایشان را توبه بخشد تا راستی را بشناسند » (دوم تیموتاؤس2 : 25) . اگر خدا کسی است که توبه را عطا می کند ، پس توبه کاری انسانی نیست . دعوت به توبه فرمانی به جهت برگشت از گناه قبل از برگشت به سوی مسیح از طریق ایمان نیست . بلکه فرمانی است برای اینکه انسان از گناه خود نفرت کند و بدان پشت کند و به سوی مسیح برود و خود را با تمام دل خود به او اختصاص دهد . توبه خالص شامل فکر ، حس و اراده است . گرترورموس نوشته است : « ایدهٔ خداوند ما از توبه مانند تصور او از عدالت عمیق است . توبه محدود به استعداد صرف فکری نیست . توبه تمام ذهن و هوش و اراده و احساسات شخص را در بر می گیرد ... دو باره باید بگویم که در زندگی تازه که بعد از توبه به دست می آید ، اصل مطلق برتری خداست . کسی که توبه می کند دست از خدمت « ممونا » برداشته و خود را به خدمت خدا اختصاص می دهد . توبه با شناخت گناه آغاز می شود . ما باید بدانیم که گناهکاریم تا نیاز به توبه را احساس کنیم ، باید بدانیم که گناهان ما توهین به تقدیس خداست و خودمان شخصاً مسئول گناهان خود می باشیم . توبه ای که منجر به نجات می شود همچنین باید شامل شناخت ماهیت مسیح باشد و تأئید حق حاکمیت او بر زندگیمان .

توبه ناب غالبأ همراه است با یک حس فراگیر اندوه . این اندوه در نهایت توبه نیست ، هر کسی می تواند اندوهگین یا شرمنده باشد بدون اینکه واقعأ توبه کرده باشد . نمونهٔ آن یهودا است که بعد از تسلیم نمودن خداوند احساس پشیمانی کرد (متی 27 : 3) ، ولی توبه نکرد . حاکم جوان ثروتمند با حس غم و اندوه از نزد عیسی بیرون رفت (متی 19 : 22) ، ولی توبه نکرد . با این وجود اندوه می تواند منجر به توبه ناب شود . در دوم قرنتیان 7 : 10 می خوانیم : « زیرا غمی که برای خداست منشأ توبه می باشد . » وقتی کسی حس نکند بر علیه خدا گناه کرده است و از گناه خود احساس تأسف نکند ، توبه اش درست نیست . توبه در عهد عتیق معمولأ با جامه پلاس و خاکستر نشستن نشان داده می شد که نماد ماتم است (ر.ك ایوب 42 : 6 و یونس 3 : 5 – 6) .

توبه شامل تغییر مسیر و اراده است . جدا از تحول صرف فکری ، توبه شامل اراده و تصمیم به ترک گردن کشی و تمرد و تسلیم به ارادهٔ مسیح است . همانطوریکه توبه ناب بطور اجتناب ناپذیری منجر به تغییر رفتار می گردد . تغییر رفتار هم توبه نیست ، ولی ثمره توبه است . اگر در رفتار کسی تحولی قابل ملاحظه مشاهده نشود ، توبه ای در او صورت نگرفته است (متی 3 : 8 و ر.ك اول یوحنا 2 : 3 – 6 ؛ 3 : 17) .

توبه واقعی شخصیت انسان را به طور کلی دگرگون می کند . لازم است بدانید که شایسته خشم و تنبیه خدا و محکوم به ماندن در جهنم می باشید ، و آنگاه بدین نیاز

دست یابید که لازم است از گناه خلاص شوید ، و آنگاه پشت به گناه از هر شکل و نوعش کنید. در این صورت است که اعلام می دارید همهٔ دنیا را با تمام ارزش و بهائی که دارد با تمام دور نماهایش و هم خود را نفی کرده اید و صلیب خود را گرفته و به دنبال مسیح افتاده اید . نزدیک ترین و عزیزترین کس شما و تمام جهان ممکن است شما را احمق بدانند و بگویند دیوانه شده اید . ممکن است از نظر مالی صدمه ببینید ، ولی اهمیتی ندارد . اینست توبه . توبه عملی یکباره نیست . توبه در لحظه تحول آغاز و شروع به پیشرفت می کند . توبه یک عمل همیشگی است (اول یوحنا 1 : 9).چنین دیدگاه سازنده و مداومی از توبه منجر به آن مسکنت روحی و ماتم و حلمی می شود که مسیح از آن در « خوش بحال » های مندرج در متی 5 : 3 – 6 صحبت نموده است . این نشانهٔ یک مسیحی واقعی است .

ثمـــرهٔ تــوبــه

وقتی عیسی گفت: « توبه کنید زیرا ملکوت آسمان نزدیک است » (متی 4 : 17) . آنهائی به او گوش سپرده بودند ، پیام را می دانستند . شنوندگان او با شناختی که از عهد عتیق و تعلیمات ربانی داشتند ، در مورد معنی توبه دچار اشتباه نمی شدند . آنها می دانستند مقصود عیسی دعوت به چیزی فراتر از تعویض فکر و یا شناخت تازه ای از اوست . توبه از نظر آنها به معنی تسلیم کلی اراده و تغییر اجتناب ناپذیر رفتار بود –

راه جدیدی در زندگی ، نه فقط تعویض دیدگاه . آنها فهمیده بودند که عیسی از آنها دعوت مـی کند که گناهان خود را تأئید کنند و از آن روی بگردانند ، متحول شوند، گناهان و غرور خود را رها کنند و او را پیروی کنند .

گذشته از این ، درک یهودیان از توبه بسیار پیشرفته بود . ربی ها بر این باور بودند که در اشعیا 1 : 16 – 17 توبه شامل نه عمل است : « خویشتن را شسته ، طاهر نمایید و بدی اعمال خویش را از نظر من دور کرده ، از شرارت دست بردارید . نیکوکاری را بیاموزید و انصاف را بطلبید . مظلومان را رهایی دهید ، یتیمان را دادرسی کنید و بیوه زنان را حمایت نمایید . »

به دقت به این مراحل توجه کنید که با شستن شروع می شود و سرانجام در دیدگاه و اعمال انسان آشکار می شود .

عهد عتیق پر است از حقایق مربوط به توبه مثلاً در حزقیال 33 : 18 – 19 آمده است « هنگامی که مرد عادل از عدالت خود برگشته ، عصیان ورزد ، به سبب آن خواهد مرد. و چون مرد شریر از شرارت خود بازگشت نموده ، انصاف و عدالت را بجا آورد به سبب آن زنده خواهد ماند . »

در دوم تواریخ 7 : 14 تعریف آشنائی از توبه می خوانیم : « [اگر] قوم من به اسم من نامیده شده اند متواضع شوند ، و دعا کرده ، طالب حضور من باشند ، از راههای بد

خویش برگشت نمایند ، آنگاه من از آسمان اجابت خواهم فرمود ، و گناهان ایشان را خواهم آمرزید و زمین ایشان را شفا خواهم داد . »

اشعیا در کتابش 55 : 6 – 7 دعوت عهد عتیق به نجات و توبه ، دو عنصر کلیدی را می نویسد : « خداوند را مادامی که یافت می شود بطلبید و مادامی که نزدیک است او را بخوانید . شریر راه خود را و گناهکار افکار خویش را ترک نماید و بسوی خداوند بازگشت کند و بر وی رحمت خواهد نمود و بسوی خدای ما که مغفرت عظیم خواهد کرد.»

در کتاب یونس 3 : 10 می خوانیم : « پس چون خدا اعمال ایشان را دید که از راه زشت خود بازگشت نمودند ، آنگاه خدا از بلایی که گفته بود که به ایشان برساند پشیمان گردید و آن را بعمل نیاورد . » به دقت به آیات فوق در کتاب یونس توجه کنید . خدا چگونه این توبه 9 جانبه را ارزیابی می کند ؟ توسط اعمال . اینگونه نیست که خدا افکار مردم بخواند و به دعاهایشان گوش بدهد ، هر چند یک خدای دانای مطلق قطعاً می تواند واقعیت توبه آنان را ببیند ، ولی او به اعمال نیکوی حاصل از توبه نگاه می کند .

یحیی تعمید دهنده نیز اعمال نیکو را نشانهٔ توبه می دانست . او حتی پیش از آنکه عیسی رسالتش را شروع کند راجع به توبه موعظه کرد (ر.ک متی 3 : 1 – 2) . کتاب مقدس می گوید وقتی که رهبران مذهبی برای تعمید یافتن نزد یحیی آمدند ، او

شروع به موعظه توبه نمود : « ای افعی زادگان کِه شما را اعلام کرد که از غضب آینده بگریزید ؟ اکنون ثمرهٔ شایستهٔ توبه بیاورید » (متی 3 : 7 و 8) . عجب خوش آمدی ! یحیی تعمید دهنده بجای اینکه بگوید « خانمها و آقایان ، اینک رهبران مذهبی در اینجا گرد آمده اند و ما به آنها خوش آمد می گوئیم » ، آنها را « افعی زادگان » نامید . ما نمی دانیم که چرا این رهبران برای تعمید یافتن آمده بودند ، ولی روشن است که انگیزه آنها درست نبوده . شاید خواسته اند نزد مردم محبوبیت کسب کنند و یا خود را در ردیف یحیی قرار دهند . هر دلیلی که برای آمدن نزد یحیی داشته اند ، توبه نکرده بودند و یحیی نیز آنها را از خود راند و آنها را به عنوان رهبران ساختگی محکوم نمود .

چرا یحیی تا این اندازه با آنها تند صحبت کرد ؟ چونکه این رهبران منافق مذهبی جامعه را با ریاکارهای کشنده خود ، مسموم کرده بودند و هیچ رفتاری که حاکی از اینکه واقعاً توبه کرده باشند، از خودشان نمی دادند .

درس مهمی که در این جا یاد می گیریم اینست که اگر توبه واقعی نباشد نمی توانیم از آن انتظار ثمره ای داشته باشیم .

ثمرات توبه چه می باشند ؟ این سئوالی است که باجگیران از یحیی تعمید دهنده پرسیدند (لوقا 3 : 12) . پاسخ یحیی به آنان این بود که « زیادتر از آنچه مقرر است ،مگیرید » (لوقا 3 : 13) .

پاسخ یحیی به سربازانی که چنین سئوالی از او پرسیده بودند این بود که « بر کسی ظلم مکنید و به هیچ کس افترا مزنید و به مواجب خود اکتفا کنید » (لوقا 3 : 14) . به کلامی دیگر می بایست روش زندگی خود را عوض کنند . کسی که واقعاً توبه می کند دست از انجام کارهای بد بر می دارد و زندگی صادقانه ای شروع می کند . توبه واقعی علاوه برتحول فکری و دیدگاه ، تغییر در رفتار را موجب می شود .

پولس رسول نیز اعمال نیکو را دلیل توبه می دانست : « ای اغریپاس پادشاه رویای آسمانی را نافرمانی نورزیدم ... بلکه امت ها را نیز اعلام می نمودم که توبه کنند ... و اعمال لایقۀ توبه را بجا آورند » (اعمال 26 : 19 – 20) . بدین ترتیب مشاهده می شود که ایمانداران واقعی توبه خود را با رفتار عادلانه نشان خواهند داد و این عنصر اساسی پیام پولس به اغریپاس بود .

انجیل و توبه

توبه همیشه اساس دعوت کتاب مقدس به نجات بوده است . وقتی که پطرس در روز پنطیکاست و در اولین جلسه بشارتی کلیسائی دعوت انجیل را اعلام نمود ، توبه کانون پیامش بود : « توبه کنید و هر یک از شما به اسم عیسی مسیح بجهت آمرزش گناهان تعمید بگیرید » (اعمال 2 : 38) . هر بشارتی را که خالی از عنصر دعوت به توبه باشد نمی توان انجیل نامید ، چونکه گناهکاران نمی توانند بدون اینکه واقعاً تحول

قلبی و فکری پیدا کرده باشند ، نزد عیسی بیایند . این کار مستلزم یک انقلاب روحانی است که منجر به تحول کلی می شود . و چنین ایمانی مورد نظر کتاب مقدس می باشد .

در انجیل متی 21 : 28 – 31 عیسی برای تشریح ریاکاری کسانی که بدون اینکه توبه کنند اقرار ایمان می کنند ، مثلی زده است : « لیکن چه گمان دارید ؟ شخصی را دو پسر بود . نزد نخستین آمده ، گفت : " ای فرزند امروز به تاکستان من رفته ، به کار مشغول شو . " در جواب گفت : " نخواهم رفت . " اما بعد پشیمان گشته ، برفت . و به دومین نیز همچنین گفت . او در جواب گفت : " ای آقا من می روم . " ولی نرفت . کدام یک از این دو خواهش پدر را بجا آورد ؟ گفتند : " اولی " عیسی بدیشان گفت : " هر آینه به شما می گویم که باجگیران و فاحشه ها قبل از شما داخل ملکوت خـدا مـی گردنـد . "»

شاید تعجب کنید که چرا جای پسر سومی در اینجا خالی است که « انجام می دهد » و به قول خود وفا می کند . شاید دلیلش این باشد که این داستان خصلت انسانی را نشان می دهد مبنی بر اینکه همهٔ ما انسانها قاصر هستیم (ر.ک رومیان 3 : 23) . عیسی بدین ترتیب به تشریح دو دسته از افراد مذهبی پرداخت : آنهائی که وانمود می کنند مطیع هستند ، ولی در واقع عاصیان هستند ، و آنهائی که شروع به عصیان می کنند ، اما توبه می کنند. عیسی این مثل را بخاطر فریسیان بر زبان آورد که خود را

گناهکار و مطرود نمی دانستند . وقتی از آنها پرسید کدام پسر ارادۀ پدرش را انجام داد آنها بلافاصله پاسخ دادند : « اولی » (متی 21 : 31) . آنها با این پاسخ بر ریاکاری خود صحه نهادند و بدین سبب عیسی به آنها گفت : « باجگیران و فاحشه ها قبل از شما داخل ملکوت خدا می گردند » (متی 21 : 31) . فریسیان خود را فریب می دادند که خدا آنها را بخاطر نمایش مذهبی بزرگی که از خود نشان می دهند ، تأئید کرده است .

مشکل این بود که تظاهرات دینی شان ، فقط نوعی نمایش بود . آنها مانند همان پسری بودند که گفت کار پدرش را انجام می دهد ، ولی انجام نداد . ادعای آنها مبنی بر اینکه خدا را دوست دارند و شریعت او را نگاه می دارند ، ارزشی نداشت . این فریسیان مانند بسیاری از انسانها در این روزگار که می گویند به عیسی مسیح ایمان دارند ، اما او را اطاعت نمی کنند ، اقرار ایمانشان پوچ و واهی است و اگر توبه نکنند ، نابود خواهند شد .

باجگیران و فاحشه ها آسان تر از فریسیان داخل ملکوت خدا می شوند ، چون آنها گناهان خود را می فهمند و از آن توبه می کنند . حتی بدترین گناهان ، گناهکار را در صورتیکه توبه کرده باشد ، از بهشت محروم نمی کند . از سوی دیگر حتی نافذترین فریسیانی که گناهان خود را می پوشانند و به آن اقرار و توبه نمی کنند ، از بهشت خدا محروم می شوند . بدون توبه نجاتی نخواهد بود .

بسیاری هستند که امروز حقایق مربوط به مسیح را می شنوند و بلافاصله مانند آن پسر که اظهار اطاعت کرد ، ولی انجام نداد ، واکنش نشان می دهند ، اما واکنش مثبت آنها به عیسی آنها را نجات نخواهد داد . حاصل زندگی آنان نشان میدهد که هیچگاه واقعاً توبه نکرده اند . کسانی هستند که پشت به گناه خود می کنند و مطیع می شوند و مسیح را در ایمان و اطاعت می پذیرند . توبه آنها واقعی است و با ثمرهٔ عادلانه ای که ببار می آورند، واقعیت توبه شان نشان داده می شود . آنها عادلان واقعی هستند (اول پطرس 4 : 18) و این هدف نهائی انجیل به روایت عیسی است.

مـــاهــيــــــــــت ایـــمان

بی آنکه خود خواسته باشم ، همانطور که هستم ،

خون تو بخاطر من ریخته شد ،

تو مرا صدا زدی به سوی خودت

آه ... ای بّره خدا ... می آیم ! می آیم !

قطعه فوق توسط شارلوت الیوت در قرن نوزدهم سروده شده است ، و بیشتر از هر سرودی در تاریخ مسیحیت از نظر بشارتی نافذ بوده است . آن کلمات حاوی یک حقیقت مجلل کتاب مقدس است : گناهکاران هم همانطوریکه هستند تنها از طریق ایمان می توانند نزد مسیح بیایند و مسیح آنها را نجات خواهد داد . وعدۀ پر شکوه خداوند در انجیل یوحنا 3 : 16 حاکی از اینست که « خدا جهان را آنقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد ، هلاک نگردد ، بلکه حیات جاودانی یابد . » و همچنین در انجیل یوحنا 6 : 37 می فرماید : « هر آنچه (یا هر آنکس) پدر به من عطا کند ، به جانب من می آید و هر که جانب من آید ، او را بیرون نخواهم نمود . »

هر ایمانی نجات بخش نیست . در رسالۀ یعقوب 2 : 14 – 26 آمده است که ایمان بدون عمل ، ایمانی مرده است و نمی تواند کسی را نجات دهد . یعقوب می گوید که

شناخت صرف و تأئید بدون عمل ، ایمانی قلابی است و با ایمان شیاطین هیچ فرقی ندارد. ایمان بدون عمل بیهوده است .

عده ای می گویند که معنی رساله یعقوب 2 : 14 – 26 نمی تواند به مفهوم این باشد که اعمال نیکو لازمهٔ ایمان حقیقی است . عده ای هم به بی فایده بودن ایمان بر اساس شناخت حقیقت صرف معتقد می باشند ، ولی از تعریف ایمان بر اساس اطاعت و التزام هم طفره می روند . در واقع عقیده عمومی بر اینست که ایمان و تعهد ذاتاً دو مورد جداگانه هستند . تقاضای انجیل اینست که تعریف کافی از ایمان ارائه گردد .

مادام که نقش اعمال در ایمان و نجات مد نظر قرار نگیرد ، چنین ایمانی ، ساده انگاری و بر اساس تصمیم انسان است ، نه خواسته خدا - یک ایمان شکننده که دوامی نخواهد داشت . کتاب مقدس با این ایده که می گوید کسی ممکن است با یکبار ایمان آوردن نجات بیابد ، موافق نیست . ماهیت ممتد ایمان نجات بخش را می توان در کاربرد زمان حال فعل یونانی (ایمان) در سراسر انجیل یوحنا ، درک نمود (ر.ک 3 : 15 – 18 ؛ 5 : 24 ؛ 6 : 35 و 40 و 47 ؛ 7 : 38 ؛ 11 : 25 – 26 ؛ 12 : 44

و 46 ؛ 20 : 31 ؛ و همچنین اعمال 10 : 43 ؛ 13 : 39 ؛ رومیان 1 : 16 ؛ 3 : 22 ؛ 4 : 5 ؛ 9 : 33 ؛ 10 : 4 و 10 – 11) .

اگر ایمان آوردن عملی یکباره بود ، زمان فعل یونانی در این آیات ، ماضی می بود . سخنان پولس در رساله دوم تیموتاؤس 2 : 12 موید این حقیقت است : « اگر تحمل کنیم، با او سلطنت هم خواهیم کرد ، و هر گاه او را انکار کنیم ، او نیز ما را انکار خواهد کرد . » بردباری نشانه کسانی است که با مسیح در ملکوتش سلطنت می کنند . پس به روشنی این آیات تعلیم می دهند که تحمل و بردباری شاخصه ایمانداران واقعی است ، در حالیکه نقـض عهـد و برگشـت نشان دهندهٔ کسی است که ایمان نیاورده است . کسانی که مسیح را انکار می کنند ، مسیح نیز آنها را انکار می کند . پولـس ادامـه داده و مـی گوید : « اگر بی ایمان بشویم ، او امین می ماند زیرا خود را انکار نمی تواند نمود » (دوم تیمو تاؤس 2 : 13) . بدین ترتیب وفاداری خدا برکتی است که وفاداران و ایمانداران پایدار را دلگرمی می دهد ، اما اخطار ترسناکی است به معترفین ایمان قلابی (ر.ك یوحنا 3 : 17 – 18) .

ایـمان طبـق تعـریـف کتـاب مقـدس

مشاهده کردیم که ایمان عنصر اساسی نجات است ، و توسط خدا عطا می شود ، ایمان کاری از سوی انسان نیست (اعمال 11 : 18 و دوم تیموتاؤس 2 : 15). بدین ترتیب ایمان یك هدیه ما فوق الطبیعی از خداست . در رساله به افسسیان 2 : 8 – 9می خوانیم:

« زیرا که محض فیض نجات یافته اید ، بوسیلهٔ ایمان و این از شما نیست بلکه بخشش خداست ، و نه از اعمال تا هیچ کس فخر نکند . » « بخشش خدا » چیست که پولس از آن سخن می گوید ؟ وست کات آن را « انرژی نجات بخش ایمان » نامیده است . به هر حال عبارت « این از شما نیست » می رساند که دست خدا در کار است .

عیسی فرمود : « آمین ، آمین به شما می گویم هر که به من ایمان آرد ، حیات جاودانی دارد » (یوحنا 6 : 47) . ولی در همان فصل می فرماید : « کسی نمی تواند نزد من آید، مگر اینکه پدری که مرا فرستاد او را جذب کند » (یوحنا 6 : 44) .

خدا گناهکاران را به سوی مسیح جذب می کند و همچنین به آنها قدرت می بخشد تا ایمان آورند . بدون چنین ایمانی ، کسی نمی تواند به مسیح بپیوندد . برای نمونه وقتی پطرس پسر خدا بودن مسیح را تصدیق کرد ، عیسی به او گفت : « خوشا بحال تو ای شمعون بن یونا ! زیرا جسم و خون این را بر تو کشف نکرده ، بلکه پدر من که در آسمان است » (یوحنا 16 : 17) . ایمان پطرس توسط خدا به او داده شده بود .

ایمان خدائی نه موقتی است و نه ضعیف ، بلکه ارزشی پایدار است که پایداری آن توسط خدا تضمین شده است . سخنان آشنای حبقوق در فصل 2 : 4 کتابش که می گویـــد

« مرد عادل به ایمان خود زیست خواهد نمود » (ر.ک رومیان 1 : 17 ؛ غلاطیان 3 : 11 ؛ عبرانیان 10 : 38) راجع به یک ایمان ناپایدار نیست ، بلکه صحبت او از ایمان

ناب است . در رساله به عبرانیان 3 : 14 تأکید شده است بر پایداری ایمان ناب و اینکه دوام آن ، نشانه واقعیت ایمان است : « از آن رو در مسیح شریک گشته ایم اگر به ابتدای اعتماد خود تا به انتها سخت متمسک شویم . » ایمانی که خدا ارزانی می دارد هیچگاه از بین نمی رود . و کار نجاتی را که خدا در ایمان شروع کرده است ، هیچگاه متوقف نخواهد شد . در رساله به فیلپیان 1 : 6 پولس می نویسد : « چونکه به این اعتماد دارم که او که عمل نیکو را در شما شروع کرده آن را تا روز عیسی مسیح به کمال خواهد رسانید » (همچنین ر.ك اول قرنتیان 1 : 8 و کولسیان 1 : 22 – 23).

ایمانی که خدا طرح کرده است شامل اراده و فعل و توانمندی تسلیم کلی به اراده اوست (ر.ك فیلپیان 2 : 13) . به کلامی دیگر ایمان اعطائی خدا ، اطاعت محض است . برکووف سه عنصر اصلی را در ایمان ناب معرفی می کند : یک عنصر عقلانی (Notitia) ، که عبارتست از شناخت حقیقت ، یک عنصر حسی (assensus) که عبارتست از تعهد در ایمان ، و یک عنصر ارادی (Fiducia) که عبارتست از تسلیم ارادی به اطاعت حقیقت . الهیات متداول امروز گرایش به شناخت (Notitia) و احساس (assensus) دارد ولی اکثرأ از عنصر اراده (Fiducia) ، غافل مانده است. با این وجود ایمان کامل نیست مگر اینکه توأم با اطاعت باشد . وی . ای

و این نیز عناصر فوق را بدین ترتیب تعریف کرده است : « تعهد ، تسلیم ، رفتار ناشی از تسلیم . »

ایماندار واقعی مطیع است . نظر به اینکه همهٔ ما زندانی تمنیات جسمی خود هستیم ، هیچکدام کاملاً خدا را اطاعت نمی کنیم (ر.ک دوم قرنتیان 7 : 1 ؛ اول تسالونیکیان 3 : 10) ، ولی اشتیاق به انجام ارادهٔ خدا همیشه در ایمانداران واقعــی مشاهــده می شـــود (ر.ک رومیان 7 : 18) . ایمان همیشه گرایش به اطاعت را موجب می شود .

تصویری از ایمان که فاقد اطاعت باشد ، تخریب کننده پیام نجات است . پولس رسول انجیل را چیزی می داند که باید مطیع آن شد (رومیان 10 : 16 و دوم تسالونیکیان 1: 8) . او حتی در رومیان 6 : 17 ایمان آوردن را اطاعت می نامد:« هر چند غلامان گناه می بودید ، لیکن الان از دل ، مطیع آن گردیده اید. » نتیجه گیری او در این سخنرانی بشارتی « اطاعت » بود – اطاعت از طریق قول و فعل (رومیان 15 : 18) و بارها از « اطاعت ایمان » نوشت (رومیان 1 : 5 و 16 : 26) .

در کتاب اعمال رسولان 6 : 7 می خوانیم که نجات از نظر کلیسای اولیه در اطاعت گروهی عظیم ، تعریف شده است . رساله به عبرانیان 5 : 8 و 9 نیز به این ترادف اشاره می کند : « [مسیح] به مصیبت هایی که کشید ، اطاعت را آموخت و کامل شده ، جمع مطیعان خود را سبب نجات جاودانی گشت . »

فصل 11 رساله به عبرانیان رساله بزرگ ایمان است و ایمان و اطاعت را الـهامی مـــی داند : « به ایمان ... ابراهیم اطاعت نمود » (آیه 8) – و نه تنها ابراهیم که تمامی قهرمانان ایمان مذکور در عبرانیان فصل 11، ایمان خود را با اطاعت نشان دادند.

اساس این تمثیل از رساله به عبرانیان فروتنی و مسکنت روحی است - حزنی که شکستگی روحانی را نشان می دهد .ایمانداران واقعی خود را گناهکار می بینند ، آنها می دانند چیزی ندارند به خدا عرضه بدارند تا از لطف او بر خوردار شوند . اینست که ماتم می گیرند (متی 5 : 4) و اندوه آنها منتهی به توبه واقعی می شود . این حکمت روحی آنها را فروتن می سازد (متی 5 : 5) و آنها را تشنه و گرسنه عدالت می کند (متی 5 : 6) . آنچنانکه خداوند گرسنگان را سیر می کند ، به آنها نیز رحمت می آورد، دل آنها را پاک می سازد (متی 5 : 7) و آنها را مشتاق صلح می کند (متی 5 : 9) . ایمانداران در نهایت متحمل زحمت خواهند شد و بخاطر عدالت ناسزا خواهند شنید (متی 5 : 10) .

اینست تشریح عیسی از ایمان واقعی . ایمان واقعی با فروتنی شروع و به اطاعت ختم می شود . ثمرهٔ ایمان واقعی ناشی از اطاعت چیزی بیشتر از امور ظاهری است ، چون اطاعتی است که از دل بر می خیزد . و این اطاعت است که ایمان را بزرگتر از عدالت کاتبان و فریسیان می نماید . عیسی عدالت واقعی را ، عدالتی می داند که ناشی از ایمان باشد (ر.ک رومیان 10 : 6) – عدالتی که نه صرفاً در قانون شریعت بلکه در

نفس شریعت باشد (متی 5 : 21 – 48) . این نوع عدالت نه تنها از زنا می پرهیزد ، بلکه از فکر زنا آلود نیز دوری می کند . این عدالت نفرت را چون قتل می داند . عیسی عدالت واقعی را در این بیانیه تکان دهنده در موعظه سر کوه چنین خلاصه نمود : « پس شما ، کامل باشید چنانکه پدر شما که در آسمان است ، کامل است » (متی 5 : 48) .

البته چنین کاملیتی یک معیار را موجب می شود . عیسی بعد از صحبت کردن با آن جوان ثروتمند و حاکم و بعد از اینکه آن مرد بی آنکه ایمان آورد از حضورش رفت به شاگردان فرمود : « هر آینه به شما می گویم که شخص دولتمند به ملکوت آسمان به دشواری داخل می شود » (متی 19 : 23) . بخاطر دارید شاگردان چه گفتند ؟ با کمال تعجب از او پرسیدند : « پس که می تواند نجات یابد ؟ » (متی 19 : 25) . عیسی پاسخ داد : « نزد انسان این محال است . لیکن نزد خدا همه چیز ممکن است» (متی19 : 26) . نجات غیر ممکن است . ما هیچ منبع نجاتی از خودمان نداریم ما حتی نمی توانیم بدون دخالت قدرت خدا ایمان بیاوریم (یوحنا 6 : 44 و 65) . و نه می توانیم نجات را به خواست خود تحصیل کنیم . ولی خدا سخاوتمندانه ایمان را فراهم می سازد و با آن تمام فیض لازم برای اطاعت خود و زیستن عادلانه را به ما ارزانی می دارد (دوم پطرس 1 : 3) .

استاندارد خدا بالاتر از آنست که ما بتوانیم بدان برسیم . درک استاندارد خدا انسان را در مسیر ایمان واقعی قرار می دهد ، مسیری که با تواضع شروع و در حس فقر شدید روحانی رشد می یابد . شناخت اینکه ما در روح مسکین هستیم ، به تدریج در اطاعت راستین حل می شود . وقتی عیسی می خواست ماهیت ایمان نجات بخش را روشن کند ، بچه کوچکی را نزد خود طلبید ، و او را در میان شاگردان نگه داشت و گفت : « هر آینه به شما می گویم تا بازگشت نکنید و مثل طفل کوچک نشوید ، هرگز داخل ملکوت آسمان نخواهید شد . پس هر که مثل این بچۀ کوچک خود را فروتن سازد ، همان در ملکوت آسمان بزرگتر است . و کسی که چنین طفلی را به اسم من قبول کند ، مرا پذیرفته است . و هر که یکی از این صغار را که به من ایمان دارند ، لغزش دهد او را بهتر می بود که سنگ آسیایی بر گردنش آویخته ، در قعر دریا غرق می شد ! »

کودک تصویر کامل اطاعت فروتنانه است و نمونه ای برای آموزش ایمان نجات بخش.

عیسی با این عمل به ما آموخت که اگر می خواهیم همچنان بزرگ باقی بمانیم ، اگر ما می خواهیم رئیس خودمان باشیم ، کار خود را انجام دهیم ، در زندگی خود رشد کنیم ، نمی توانیم وارد ملکوت آسمان شویم . اما اگر ما به ایمان کودکانه دست یابیم

و نجات را از طریق تواضع کودکانه بدست آوریم ، با اشتیاق به تسلیم نمودن خودمان به حاکمیت مسیح ، آنگاه می توانیم با دیدگاه درست نزد او برویم .

عیسی گفت : « گوسفندان من آواز مرا می شنوند و من آنها را می شناسم و مرا متابعت می کنند . و من به آنها حیات جاودانی می دهم و تا به ابد هلاک نخواهند شد و هیچ کس آنها را از دست من نخواهد گرفت » (یوحنا 10 : 27 و 28) . چه کسی گوسفند واقعی است ؟ کسی که به دنبال او می رود . او به دنبال چه کسی می رود ؟ به دنبال کسی که حیات جاودانی را به او ارزانی می دارد .

ایمان ، اطاعت را می آموزد ، و بی ایمانی عصیان را . ثمرهٔ زندگی هر کسی نشان می دهد که او ایماندار است یا بی ایمان . حد متوسطی وجود ندارد .

صرف فهمیدن و تأئید حقایق ، جدا از اطاعت ، ایمان بر اساس کتاب مقدس نیست . کسانی که به تصمیم یکبارهٔ « ایمان » آوردن آویخته اند ، ولی زندگیشان خالی از هر نشانه ای مبنی بر تداوم ایمان می باشد ، بهتر است به اخطار روشن و صریح کتاب مقدس گوش بسپارند : « آنکه به پسر ایمان آورده باشد ، حیات جاودانی دارد و آنکه به پسر ایمان نیاورد حیات را نخواهد دید ، بلکه غضب خدا بر او می ماند » (یوحنا 3 : 36).

17

راه نــجـــات

تمامی بخش های کتاب مقدس ایمان ساده گرائی امروز را مورد حمله قرار داده است که از مهم ترین این بخش ها انجیل متی 7 : 13 – 14 است . این بخش که آیات پایانی موعظه سر کوه می باشند ، منجر به معرفی راه نجات توسط نجات دهنده می باشد . در این آیات هیچ دلگرمی برای کسانی که فکر می کنند با پذیرش حقایق مربوط به عیسی مسیح نجات می یابند ، داده نشده است : « از در تنگ داخل شوید .

زیرا فراخ است آن در و وسیع است آن طریقی که مؤدّی به هلاکت است و آنانی که بدان داخل می شوند بسیارند . زیرا تنگ است آن در و دشوار است آن طریقی که مؤدّی به حیات است و یابندگان آن کم اند » (متی 7 : 13 – 14) . در این آیات خداوند ما به اوج بشارت خود در موعظه سر کوه می پردازد .

این بخش در هم شکننده ادعای کسانی است که می گویند موعظهٔ سر کوه نه انجیل ، بلکه شریعت است . ولی در واقع این موعظه همان انجیل ناب است . این آیات همچنین نقطه نظرهای مبنی بر اینکه موعظه سر کوه یک دکترین اخلاقی قابل تحسین است ، را بی ارزش می سازد . عیسی اینک برای مردم امین روزگار سخن می گوید و پیام او ضرورتی برای امروز است .

هر کسی ناگزیر باید انتخاب خود را بنماید ، انتخابی که کتاب مقدس به چندین طریق پیشنهاد می کند . خدا توسط موسی با بنی اسرائیل صحبت کرد و فرمود : « امروز آسمان و زمین را بر شما شاهد می آورم که حیات و موت و برکت و لعنت را پیش روی تو گذاشتم ، پس حیات را برگزین تا تو با ذریتت زنده بمانی » (سفر تثنیه 30 : 19) . یوشع وقتی که بنی اسرائیل وارد سرزمین موعود شد ، به آنها اخطار داد : « و اگر در نظر شما پسند نیاید که یهوه را عبادت نمایید ، پس امروز برای خود اختیار کنید که را عبادت خواهید نمود ، خواه خدایانی را که پدران شما که به آن طرف نهر بودند عبادت نمودند ، خواه خدایان اموریانی را که شما در زمین ایشان ساکنید ، و اما

من و خاندان من ، یهوه را عبادت خواهیم نمود » (یوشع 24 : 15) . ایلیا در کوه کرمل به بنی اسرائیل گفت که راه خود را انتخاب کنند : « تا به کی در میان دو فرقه می لنگید ؟ اگر یهوه خداست ، او را پیروی نمایید ! و اگر بعل است ، وی را پیروی نمایید !» اما قوم در جواب او هیچ نگفتند » (اول پادشاهان 18 : 21) . خدا توسط ارمیای نبی به بنی اسرائیل فرمود : « اینک من طریق حیات و طریق موت را پیش شما می گذارم ! » (ارمیا 21 : 18) .

نجات انتخابی است که هر شخصی باید آن را برگزینند ، ولی نه بصورت یک تصمیم آنی . این یک گزینش یکبار و برای همیشه است نه یک تصمیم آنی و زودگذر . عیسی مسیح در اوج سرنوشت هر انسانی ایستاده و از او می خواهد آزادانه ، حیات یا مرگ ، بهشت یا جهنم را برگزینند . در اینجا و اوج موعظه سر کوه خداوند تک تک ما را ملزم نمود در بین پیروی از دنیا یا راه سهل العبور و پیروی از او یا جاده صعب العبور یکی را انتخاب کنیم . شما هیچوقت واضح تر از این بیانیه در انجیل به روایت عیسی نخواهید یافت .

در اینجا دو دروازه را می بینیم ، دروازه فراخ و دروازهٔ تنگ . دو راه را می بینیم ، راه فراخ و راه باریک ، دو مقصد را می بینیم ، بقأ و فنـا و دو دسـته از مـردم را مـی بینیم، اندک و بسیار . عیسی مسیح خداوند در متی 17 : 16 – 27 به تشریح دو نوع درخت، درخت خوب و درخت فاسد ، دو نوع میوه ، میوه خوب و میوهٔ بد ، دو نوع

بنا، بنای دانا و بنای نادان ، و دو بنیان سیمان و شن ، می پردازد . انتخاب روشن است . او می گوید تصمیم بگیرید . ما به سردو راهی هستیم ، و هر کسی باید راه خود را برگزیند.

دو دروازه

عیسی می فرماید : « از در تنگ داخل شوید » . و این یک فعل امری است که ضرورت انتخاب را می رساند ، فرمانی است مبنی بر اینک هم اینک تصمیم بگیریم . ایستادن و ستودن دِر تنگ کافی نیست – باید وارد آن شد . همچنین مهم اینست که از دِر درست وارد شویم . تنها یک در به راه باریک گشوده می شود . عیسی فرمود : « من در هستم هر که از من داخل گردد نجات یابد » (یوحنا 10 : 9) . و دیگر اینکه « هر که از در به آغل گوسفند داخل نشود ، بلکه از راه دیگر بالارود ، او دزد و راهزن است» (یوحنا 10: 1) . و باز فرمود : « من راه و راستی و حیات هستم ، هیچ کس نزد پدر جز به وسیله من نمی آید » (یوحنا 14 : 6) . پطرس رسول در کتاب اعمال رسولان 4 : 12 فرمود : « در هیچ کس غیر از او (مسیح) نجات نیست زیرا که اسمی دیگر زیر آسمان به مردم عطا نشده که بدان باید ما نجات یابیم . » پولس رسول در رساله اول تیموتاؤس 2 : 5 می فرماید : « در میان خدا و انسان یک متوسطی (واسطه) است ، یعنی انسانی که مسیح عیسی باشد . »

مسیح در است ، مسیح راه است ، هیچ دری جز مسیح و هیچ راهی جز مسیح به بهشت منتهی نمی شود .

هر گزینش دیگری خطاست ، راه سومی وجود ندارد ، دِر دیگری وجود ندارد . انتخاب ساده و سرراست است . تلفیقی از فرهنگ و مذاهب جهانی ، توهماتی است که راه بجائی نمی برند . انتخاب ما بین حقیقت و دروغ است . انتخاب بین راست و غلط است . انتخاب بین راه خدا و راه انسان است . مرگ مسیح بر صلیب جریمه ای است که برای گناهان ما پرداخته شده است (اول قرنتیان 15 : 3) و قیام او از مردگان نشانهٔ غلبه او بر موت است (اول قرنتیان 15 : 20) . نجات سیستمی نیست که بر اساس شایستگی باشد و انسان بتواند با اعمال خودش التفات خدا را به خود جلب کند . هیچ کس نمی تواند اعمالی نیکی به آن درجه انجام دهد که مورد پذیرش خدا واقع شود (رومیان 3 : 10 – 18) . حتی شریعت موسی نیز انسان را عادل نکرده است ، بلکه شریعت بدین جهت داده شد که ما واقعاً بدانیم تا چه اندازه متمرد و گناهکاریم(رومیان 3 : 20). خدا از طریق فیض خود ایمانداران را عادل اعلام می کند و آنها را با نسبت دادن عدالت مسیح به آنان ، عادل می سازد (رومیان 3 : 20 – 24) .

کتاب مقدس می گوید : « لکن برای کسی که عمل می کند ، مزدش نه از راه فیض بلکه از راه طلب محسوب می شود . و اما کسی که عمل نکند ، بلکه ایمان آورد به او

که بی دینان را عادل می شمارد ، ایمان او عدالت محسوب می شود » (رومیان 4 : 4 – 5) . راه باریک و راه فراخ مقایسه بین دین و کفر نیست . هر دو سیستم اعلام می دارند راهی به سوی خدا هستند . دِر فراخ با تابلو « این راه به جهنم می رود » مشخص نشده است ، بلکه با علامت « راه بهشت » مشخص شده است ، همانطوریکه دروازهٔ تنگ نیز. شیطان استاد فریب دینی است و حتی خود را به صورت فرشته نور در می آورد (دوم قرنتیان 11 : 14) . او دروازه خود را رنگ می کند تا مانند دروازهٔ بهشت شود ، و « آنانی که بدان داخل می شوند ، بسیارند » (متی 7 : 13) . خداوند ما دروازهٔ درست را تنگ تشریح کرده است . در واقع بسیاری از مفسران گفته اند که بهترین تعبیر در تنگ ، نردهٔ حائل است که با بلیط ورودی گشوده می شود که در آن واحد فقط یک نفر می تواند از آن بگذرد . بسیاری از یهودیان چشم امید به پیشینه تاریخی خود بسته اند، همانطوریکه بسیاری از کلیساها در روزگار امروز چشم امید به فرقه خود ، سوابق خانواگی و یا عضویت در کلیسا دارند . در اینجا عیسی چنین ایده هائی را رد می کند . دروازه فقط برای عبور یک نفر گشوده می شود .نجات کاملاً فردی است . متولد شدن در خانوادهٔ مسیحی کافی نیست . ایمان یک عمل فردی است .

ورود به در تنگ آسان نیست . در انجیل لوقا فصل سیزده وقتی که عیسی در یک روستا به موعظه مشغول بود ، کسی از او پرسید : « ای خداوند ، آیا کم هستند که

نجات یابند ؟ » (لوقا 13 : 23) . پاسخ عیسی به او خط بطلانی بود به ایده جدید ایمان ساده گرائی : « جد و جهد کنید تا از در تنگ داخل شوید . زیرا که به شما می گویم بسیاری طلب دخول خواهند کرد و نخواهند توانست » (لوقا 13 : 24) . کلمه یونانی برای جد و جهد ، معنی تقلای رنج آور و هدفمند را می رساند ، و همان کلمه ای است که در اول قرنتیان 9 : 25 به « ریاضت » برای کسب پیروزی در جنگ ترجمه شده است . و همچنین این کلمه را در کولسیان 4 : 12 نیز می بینیم که اشاره به تلاش سالیان اپفرودتس نموده است . همچنین در اول تیموتاؤس 6 : 12 از مسیحیانی صحبت شده که « جنگ نیکوی ایمان » می کنند .

این کلمه به معنی تقلا ، مبارزه و تلاش شدید ، می باشد . در واقع چنین است چونکه ورود به ملکوت خدا مثل اینست که کسی به میدان جنگ برود . در انجیل متی 11 : 12 عیسی می فرماید : « ملکوت آسمان مجبور می شـــود و جبـــاران آن را به زور مـــی ربایند.»

« بشارت به ملکوت خدا داده می شود و هر کس به جد و جهد داخل آن می گردد . » (ر.ک اعمال 14 : 22) . پطرس فرموده است : « اگر عادل به دشواری نجات یابد ، بی دین و گناهکار کجا یافت خواهد شد ؟ » (اول پطرس 4 : 18) .

نجات ، آسان نیست ، چون « تنگ است آن در ... و یابندگان آن کم اند » (متی 7 : 14) . خداوند در صحیفه ارمیا 29 : 13 می فرماید : « مرا خواهید طلبید و چون مرا به تمامی دل خود جستجو نمائید ، مرا خواهید یافت . »

پیام عیسی قابل تطبیق با هر نوع فیض ارزان و یا ساده انگاری ایمان نیست . ملکوت خدا برای کسانی که عیسی را بدون هیچ تحولی در زندگیشان می طلبند ، نیست . ملکوت خدا فقط برای کسانی است که آن را به تمامی دل خود می جویند ، کسانی که برای ورود زحمت و زجر می کشند . بسیاری که به درگاه آن می رسند ، آنگاه که به بهای وارد شدن فکر می کنند ، بر می گردند . تصور نکنید که نجات حاصل تلاش انسان است . بخاطر داشته باشید نجات حاصل فیض خدا است که انسان را قادر می سازد از در تنگ بگذرد . قدرت خدا در شکسته دلی ، توبه، فقر روحی و روح متواضع به دست می آید .

در واقع کسانی که دست خالی می باشند می توانند وارد در باریک شوند . هیچ کس با دست پر از چمدان نمی تواند از نرده بگذرد . در تنگی که عیسی آن را توصیف کرده است به آن اندازه فراخ نیست که سوپر استارها بتوانند با تمام ارزش های خود ، از آن بگذرند .

جوان حاکم ثروتمند ، آنقدر جستجو کرد تا دروازه را یافت . ولی وقتی دید ورود به آن مستلزم پشت سر نهادن همه چیز است ، برگشت . هر کسی که باشیم ، هر چقدر

ثروت داشته باشیم ، وقتی که به دروازهٔ تنگ می رسیم ، باید همه چیز خود را رها کنیم . چمدان های خود عادل پنداری ، غرور ، گناه و مادیات ، همه و همه باید رها شوند ، در غیر این صورت نمی توانیم از در تنگ بگذریم . خبر خوش اینست که هر چند دروازه تنگ است ، اما به آن اندازه فراخ هست که بزرگترین گناهکاران ، از آن بگذرند (اول تیموتاؤس 1 : 15) .

برای کسانی که می خواهند جامه دانهای خود را داشته باشند ، در فراخ مناسب تر است . ممکن است تابلو « بهشت » یا « عیسی » بر آن آویخته شده باشد ، ولی به بهشت نخواهد رسید و ربطی به عیسی ندارد . در فراخ ، دروازه ای است که هر کس می تواند از آن بگذرد بی آنکه از کوله بار عدالت خود ، غرور خود ، و دارائی های خود و یا حتی گناه خود ، صرفنظر کرده باشد . ولی برای کسانی که آن در را انتخاب می کنند ، نجاتی نخواهد بود .

پذیرفتن عیسی صرفاً ترک انباشته ها نیست . نجات مستلزم تحول کلی است : « پس اگر کسی در مسیح باشد ، خلقت تازه ای است ، چیزهای کهنه در گذشت ، اینک همه چیز تازه شده است » (دوم قرنتیان 5 : 17) . چه اخطاری می تواند روشن تر از این باشد ؟ چیزهای کهنه در گذشت . گناه و گناهکاری و لذات دنیائی با چیزهای تازه جایگزین می شوند . اینست نکته کلی نجات . نجات تحول در زندگی را ایجاد می کند .

دو راه

مثال دو راه بسیار نزدیک به مثال دو در است . یک راه عریض است و آسان است و را دیگری باریک و سخت (متی 7 : 14) .

در مزامیر آمده است : « خداوند راه عادلان را می داند ، اما راه شریران نابود خواهد شد . » جاده عریض قطعاً گذرگاه آسانی است ، کسانی که می خواهند همچنان به زندگی گذشته خود ادامه دهند ، در این راه راحت و آزادند ، محدودیتی در این راه نیست ، مانعی در این راه نیست . این راه ، راهی است که گامهای هر گناهکاری را می پذیرد ، فقط کافیست رهگذر گناهکار بگوید عیسی را دوست دارد . گذشتن از این راه مستلزم اینست که آدم مذهبی باشد ، دیگر هر چه که هستید ، باشید . این راه به تعبیر پولس «دورهٔ این جهان » است (افسسیان 2 : 2) و به تعبیر سلیمان « راهی است که در نظر انسان راست است، اما عاقبت آن راه ، موت می باشد » (امثال 16 : 25) .

راه خدا ، جاده ای باریک است ، گذرگاهی کم عرض که منجر به حیات می شود ، در این راه فضائی برای انحراف وجود ندارد . عیسی در طلب گروه های مردم نیست . او افرادی را می جوید که می دانند گم شده اند . آنچنانکه قبلاً مشاهده کردیم خداوند ما مردم را تشویق نمی کرد که بدون توجه به بهای لازم ، او را پیروی کنند .

در واقع چنین به نظر می رسد که او اکثراً پیروان خود را از خود می راند . در انجیل یوحنا 6 : 64 به عنوان مثال می بینیم که عیسی ایمان کسانی را که خود را شاگرد می نامند زیر سئوال برده است : « بعضی از شما هستید که ایمان نمی آورند . » و در آیه 66 می خوانیم : «در همان وقت بسیاری از شاگردان او برگشته ، دیگر با او همکاری نکردند . » پس عیسی به سوی آن دوازده نفر بر می گردد و می گوید : « آیا شما نیز می خواهید بروید ؟ » (آیه 67) . چنین می نماید که عیسی آنها را تشویق می کند که با آنها بروند . او پیروان ابن الوقت نمی خواست ، بلکه بدنبال پیروانی بود که زندگی خود را برای او رها کنند .

در فصل 14 انجیل لوقا می خوانیم نحوه برخورد عیسی را با آنهائی که هر جا می رفت دنبالش بودند و به تملق گوئی او می پرداختند : « و هنگامی که جمعی کثیر همراه او می رفتند ، روی گردانیده بدیشان گفت : " اگر کسی نزد من آید و پدر و مادر و زن و اولاد و برادران و خواهران ، حتی جان خود را نیز دشمن ندارد ، شاگرد من نمی تواند بود . و هر که صلیب خود را برندارد و از عقب من نیاید ، نمی تواند شاگرد من گردد"» (لوقا 14 : 25 – 27 و 33) . عیسی مسیح خداوند با تقاضا از کسانی که مایل به پیروی او می باشند مبنی بر اینکه از جمع خارج شوند و صلیبی را که نشانه زجر و مرگ است بردارند ، تا آنجا که می تواند راه را باریک و باریکتر می کند . کسانی که قدم در راه باریک می گذارند باید منتظر زحمات باشند : « شما را از

کنایس بیرون خواهند نمود ، بلکه ساعتی می آید که هر که شما را بکشد ، گمان برد که خداوند را خدمت می کند » (یوحنا 16 : 2) . مسیحیان پای برهنه در این راه نمی گذارند چون راه دشواری است . عیسی مسیح خداوند هیچگاه مسیحیت را یک انتخاب لطیف برای ضعیفان معرفی نکرده است . وقتی شخص مسیحی می شود ، بر علیه جهنم اعلام جنگ می دهد و جهنم نیز بر علیه او اعلام جنگ می دهد . پیروی مسیح می تواند به بهای از دست دادن زندگی پیرو باشد . سست دلان و مصالحه کنندگان با دنیا نمی توانند در این راه قدم بگذارند .

آیا آن راه ، راه ترسناکی است ؟ خیر ! عیسی خودش رهنما و تأمین کننده قدرت است (ر.ک فیلپیان 4 : 12 – 13) . یوغ خفیف است و بار سبک (متی 11 : 30) .

دو مقصد

انتخاب یکی از دو دروازه ، یکی از دو راه ، انتخابی ابدی است . راه فراخ که پای نهادن به آن آنهمه آسان است در نهایت به دشواری هولناکی می انجامد ، چون به جهنم منجر می شود . دعوت به این راه ، دعوت به فنا و نابودی است . راه باریک شاید راه خوشایندی به نظر نیاید ، اما راه حیات است – راهی که آغازش سخت است ولی در نهایت منتهی به برکت جاودانه بهشت می شود .

دو گـــروه

سرانجام اینکه دو گروه از مردم هستند که در مسیرهای مختلف راه می پیمایند . در انجیل متی 7 : 13 عیسی به گروهی اشاره می کند که از راه فراخ می گذرند : «آنانی که بدان [راه] داخل می شوند بسیارند » اما در مورد راه باریک می فرماید «یابندگان آن کم اند . » این یک حقیقت است که بیشتر افراد مذهبی به سوی جهنم می روند نه بهشت . حتی در عهد عتیق ایمانداران واقعی اندک بوده اند . عیسی در متی 22 : 14 می فرماید: « زیرا طلبیدگان بسیارند و برگزیدگان کم . » در انجیل لوقـا 12 : 32 مـی خوانیم عیسی به شاگردانش گفت : « ترسان مباشید ای گلۀ کوچک ، زیرا که مَرضّی (مورد رضایت خدا) پدر شما است که ملکوت را به شما عطا فرماید . » کلمه ای که در این آیه به « کوچک » ترجمه شده در یونانی MICRON است که از آن کلمه ما پیشوند میکرو را گرفته ایم ، یعنی خیلی خیلی کوچک و همان کلمه ای است که در متی 13 : 32 به دانۀ خردل اطلاق شده است که در واقع یکی از ریزترین دانه ها می باشد . ایمانداران وفادار و پایدار همیشه گله ای کوچک بوده اند ، جانهای اندکی که با قدرت خدا پایدار مانده اند و ناتوانی خود را به عنوان انسان ، تصدیق می

کنند ، و مایل به پرداخت بهای لازم می باشند . اکثریت آدم ها راه فراخ را بر می گزینند ، ولی اکثریت نشان حقیقت نیست .

راه فراخ از دیدگاه انسانی ، یک انتخاب طبیعی است . ما گناه را بر عدالت ترجیح مــی دهیم . عیسی فرمود : « مردم ظلمت را بیشتر از نور دوست داشتند ، از آنجا که اعمال ایشان بد است » (یوحنا 3 : 19) . بدنبال توده های انبوه رفتن کار آسانی است . حتی می توانید عیسی را به کوله بار گناهان و دارائی خود بیفزایند ، باشد که خود را عادل بپندارید . شما می توانید به کلیسا بروید ، و می توانید هر طور دوست دارید زندگی کنید. نیازی نیست خود را انکار کنید و یا صلیب خود را بردارید . فقط تنها مشکل موجود اینست که این راه طبیعی به بیچارگی منتهی می شود .

یکنفر بریده یک روزنامه در ملبورن استرالیا برایم فرستاده است . این بریده مقاله ای است که بلافاصله پس از سخنرانی بیلی گراهام ، منتشر شده است. نویسنده می نویسد: «بعد از اینکه سخنرانی بیلی گراهام را از ماهواره شنیدم و چهره او را در تلویزیون دیدم ، و گزارشات مربوط به او و کارهایش را خواندم ، از ته دل خواهان آن مذهبی هستم که مّصر است جان من (و دیگران) نیاز به نجات دارد ، هر چه که باشد . من هرگز گم گشتگی خود را احساس نکرده ام و نفهمیده ام که در باطلاق گناه غرق هستم ، هر چند بارها از طریق موعظه ها به من اخطار داده شده است . به من یک مذهب عملی نشان بده که آرامش و تحمل را به من بیاموزد ، که صحبت از سدها و

موانع نکند و نگوید نیکوئی کن و گناه مکن . اگر بخواهم برای نجات خودم چنین فلسفه ای را پیروی کنم ، ترجیح می دهم برای همیشه جهنمی باشم . »

نوشتهٔ تأسف باری است ، اما واقعیت اینست که انسان راه ناهموار را می شناخت ، ولی با این وجود آن راه را انتخاب کرده بود . مصیبت بزرگ اینست که گروه انبوهی رهرو راه فراخ اند و بیشتر آنها فکر می کنند به بهشت می روند . و سرانجام این قربانیانِ فریب شیطان منجر به فنا و نابودی می شود : « زیرا تنگ است آن در و دشوار است آن طریقی که مؤدّی به حیات است ، و یابندگان آن کم اند . » آیا عیسی می توانست روشن تر از این سخن گوید ؟ بله انجیل او راه فراخ نیست ، اما تنها راهی است که منتهی به جلال جاودانی می شود .

18

قطعیت داوری

خدا بدون آنکه شخصی را مقدس نکرده باشد ، او را عادل اعلام نمی کند . نجات شامل تمام کارهای خدا بجای ماست ، از پیش آگاهیش از ما قبل از آفرینش جهان و آگاهیش از جلال ما در ابدیت (رومیان 8 : 29 – 30) . کسی که تقدس و اطاعت را رد می کند ، نمی تواند حیات جاودانی را به دست آورد . وقتی خدا کسی را عادل اعلام می کند ، او را نیز تقدیس می کند . آنچنانکه مارتین لوتر می نویسد : « آیا فهمیده اید که اگر ما واقعاً فرضیه عادل شدن توسط ایمان را فهمیده باشیم ذات و ماهیت تعلیمات عهد جدید در مورد تقدس و مقدس شدن را فهمیده ایم ؟ آیا به این نتیجه رسیده ایم که عادل شدن توسط ایمان مقدس شدن ما را تضمین کرده است ، و اینکه هرگز نباید تقدیس را جدا از عادل شدن و پی آمد آن بنامیم ؟ »

رساله به رومیان 10 : 10 ایمان و عدالت را جدا نشدنی می داند : « چونکه به دل ایمان آورده می شود برای عدالت و به زبان اعتراف می شود ، برای نجات . » عبرانیان 12 : 14 از « تقدسی که به غیر از آن هیچ کس خداوند را نخواهد دید » صحبت می کند . عبرانیان 12 : 14 تقدس را پیش فرض نجات نمی داند ، بلکه آن را نتیجه نجات می داند . به کلامی دیگر تقدیس شاخصه تمام آنانی است که آمرزیـــده شده اند ، نه شرطی برای دریافت نجات . آنهائی که واقعاً ایماندارند مطمئن هستند که مقدس می باشند ، و آنهائی که بی ایمانند هرگز نمی توانند مقدس شوند . آنها هیچ امیدی به دیدن خدا ندارند ، مگر اینکه خدا را در مقام داور در مقابل خود ببینند .

ارائه تصویری ترسناک تر از آنچه که مسیح در متی 7 : 21 – 23 بیان کرده است دشوار است : « نه هر که مرا خداوند ، خداوند گوید داخل ملکوت آسمان گردد ، بلکه آنکه ارادهٔ پدر مرا که در آسمان است بجا آورد . بسا در آن روز مرا خواهند گفت : " خداوندا ، خداوندا ، آیا به نام تو نبوت ننمودیم و به اسم تو دیوها را اخراج نکردیم و به نام تو معجزات بسیار ظاهر نساختیم ؟ " آنگاه به ایشان صریحاً خواهم گفت که " هرگز شما را نشناختم ! ای بدکاران از من دور شوید ! " »

آنهائی که نجات را صرفاً یک معامله شرعی و محاسبه ای جدا از عدالت عملی مـــی دانند با این اخطار عیسی دچار مشکل می باشند .

بیانات فوق تکرار بیانیه کلیدی موعظهٔ سر کوه است : « زیرا به شما می گویم ، تا عدالت شما بر عدالت کاتبان و فریسیان افزون نشود ، به ملکوت آسمان هرگز داخل نخواهید شد » (متی 5 : 20) . در فصل هفتم انجیل متی عیسی مسیح خداوند شمه ای ار داوری آینده را و مصیبت کسانی را که با توقعات زیاد در پیشگاه تخت داوری خواهند ایستاد ، ولی فقط زبانی اقرار ایمان کرده اند و یا آگاهائی بی ایمان هستند، نشان می دهد. آنها شکایت می کنند که کارهائی برای خداوند انجام داده اند ، اما زبانشان و دلشان خالی است و مسیح آنها را از بهشت می راند .

نکته کلیدی 7 : 21 مشخص نمودن کسی است که در بهشت خواهد ماند ، و او کسی است که اراده پدر [مسیح] را که در آسمان است بجا می آورد . او کسی

نیست که بگوید عیسی را می شناسد و یا حقایق مربوط به او را باور دارد . بلکه کسی است که ارادهٔ پدر را انجام می دهد . کسی که « بد کار » است ، محروم خواهد شد (7 : 23). درسی که از این فرا می گیریم اینست که اگر کسی شریرانه زندگی می کند و مطیع خداوند نیست ، دیگر مهم نیست چه کاری انجام داده است ، او یک بی ایمان است که در معرض خطر لعنت ابدی قرار دارد . این یک اندرز بسیار مؤثر است و بخش حساس از انجیل به روایت عیسی . این آیات کوتاه و آیات بعد دو نوع برخورد غلط را با مسیح ، محکوم می کنند – اول اعتراف به ایمان اما انکار آنچه که ایمان می طلبد (متی 7 : 22 – 23) ، و دوم شنیدن بی آنکه اطاعت کنند (آیات 24 – 27) .

نجات بدون عمل ، گناه سخنان پوچ

توجه داشته باشید بسیاری که در داوری مردود می شوند ، کافران نیستند . آنها مردمانی مذهبی هستند که بجای راه خدا ، راه انسان را برگزیده اند . آنها کسانی هستند که در فراخ و جاده عریض را انتخاب کرده اند . دفاعیه آنها در مقابل مسند داوری اعمال مذهبی است که انجام داده اند . پولس در مورد این دسته از آدمها می گوید «صورت دینداری دارند ، لیکن قوت آن را انکار می کنند » (دوم تیموتاؤس 3 : 5) . آنها بیشتر شبیه فریسیان می باشند که در اعمال مذهبی وسواس به خرج می

دهند ، نه اینکه مرتد و یا ضد خدا باشند و یا منکر خدا باشند – آنها کسانی هستند که می کوشند رضایت خدا را بجای عادل زیستن بر اساس ایمان ، از طریق اعمال ظاهری کسب کنند (ر.ك رومیان 10 : 5 – 10) . اعمالی که آنها انجام می دهند ظاهری است . آنها ریاکارانی هستند که سخنان خوب می گویند ولی سخنانشان از دلشان بر نمی خیزد . در واقع علیرغم تمام ادعاهائی که دارند ، علت اینکه رد می شود اینست که ارادهٔ خدا را در آسمان انجام نـــداده اند (متی 7 : 21) . آنها « بدکار » هستند (7 : 23) . آنها ممکن است بسیار خوب صحبت کنند ، آنها ممکن است ظاهر خوبی داشته باشند ولی درون آنها با بیرونشان یکی نیست . آنها مانند بسیاری در کلیساهای امروز هستند که سخنان متینی مــــی گویند ، ولی نجات نیافته اند .

این افراد حتی خدا را صدا می زنند : « خداوندا ، خداوندا ! » و این نشانهٔ اصالت دینی شان است . آنها از خداوندی عیسی آگاهند و حتی با زبان خود آن را تأئید می کنند، ولی به عنوان خداوندشان تابعیت او را نپذیرفته اند . آنها مانند کسانی هستند که عیسی در انجیل لوقا 6 : 46 آنها را مخاطب قرار داد : « چون است که مرا خداوند ، خداونـــد مــــی گوئید و آنچه می گویم بعمل نمی آورید ؟ » آنها پارسا و قابل احترامند . آنها کارهائی در نام خداوند انجام داده اند ، حتی بنام خداوند اعجاز کرده اند ، آنها فکر می کنند خدا را با شوق و ذوق خدمت می کنند . ولی سخنانشان پوچ

است . گفتن « خداوندا، خداوندا » و سپس تمرد از او مثل بوسه تسلیم یهودا است .

ایمان واقعی توبه و انجام ارادهٔ خداست .

سخنان عیسی در متی 7 : 21 – 23 اخطاری است به کسانی که فکر می کنند نجات یافته اند ، ولی در زندگی خود خدا را اطاعت نمی کنند . خداوند ما بر خلاف برخی از واعظان امروز که از دلسرد کردن مردم می پرهیزند ، تصمیم گرفت امید تمام کسانی را که به دروغ خود را نجات یافته می دانند ، ویران کند .

عیسی اکثرأ با این دسته مردمان درگیر بود . او هیچگاه کسی را که از نجات خود مطمئن بود ، دلگرم نمی کرد . مبشرینی که امروز ، به مردم می گویند نجات یافته اند و هیچگاه در این مورد شکی به خود راه نمی دهند . چنین برخوردی با شهادت دادن ، جنگ بر علیه روح القدس است که رسالتش اطمینان دادن به کسانی است که نجات یافته انـــد (رومیان 8 : 16) و ملزم نمودن کسانی است که نجات نیافته اند (یوحنا 16 : 8 – 9). خدا تفاوت ها را می داند ، ولی ما نمی دانیم .

شک در مورد نجات ، تا حدی که تبدیل به وسواس نشود ، بد نیست . کتاب مقدس خود آزمائی را تشویق کرده است . باید با صداقت و کتاب مقدس با مسئله ای بنام شک برخورد نمود . در رساله دوم قرنتیان 13 : 5 پولس نوشته است : « خود را امتحان کنید که در ایمان هستید یا نه . خود را باز یافت کنید . آیا خود را نمی شناسید

که عیسی مسیح در شما است اگر مردود نیستید ؟ » کلیسای امروز به شدت از این اندرز غفلت کرده است و اکثراً مورد سؤ تعبیر واقع می شود .

تعلیم این مورد که مسیحیان از اجرای شریعت معافند ، به شدت در بشارت امروز بسیار شایع شده است . به ما می گویند که لزومی به خود آزمائی نداریم . اگر خدا فیاض و مشفق است و اگر نجات از آن کسانی است که حقایق انجیل را پذیرفته اند ، ما دیگر نباید نگران ریاکاری ، تمرد و گناه باشیم . ولی کتاب مقدس ما را تشویق می کند که خود را بیازمائیم ، ما را تشویق می کند که حداقل در هنگام مشارکت در عشاء ربانی خود را بیازمائیم (اول قرنتیان 11 : 28) .

خود آزمائی امروز هم امر مهمی است ، آنچنانکه همیشه مهم بوده است . وقتی آمارها به ما می گویند که بیش از یک بیلیون نفر در جهان مسیحی هستند ، باید با خود بگوئیم چه کسی چنین معیاری را مشخص کرده است . چنین ارقامی مطمئناً با آنچه که عیسی در مورد رهروان انبوه راه فراخ و رهروان اندک راه باریک می گوید ، همخوانی ندارد.

بدیهی است که ریاکاران هم در کلیسا هستند ، کسانی که می کوشند خود را مذهبی نشان دهند . برخی هم خرافاتی هستند که خود را مسیحی می نامند ، چونکه از کودکی به مدرسهٔ یکشنبه رفته اند و یا مسیح را برگزیده اند ، ولی علاقه دائمی به حفظ الزامات ایمان ندارند . کسانی هم در کلیسا هستند که معلمان مذهبی هستند ،

حقایـق انجیــل را مــی دانند ، ولی مطیع کلام خدا نیستند . شاید اینها به کلیسا می روند چون احساس خوبی در کلیسا دارند ، احساس برکت می کنند . و شاید هم برای شفا و اعجاز و یا هدایای خدا به کلیسا می روند . شاید نسبت به فرقه خود ، کلیسای خود ، سازمان خود ، متعهد هستند، ولی نه به کلام خدا . آنها ممکن است الهیات را به عنوان یک دانش و آگاهی دوست داشته باشند . به هر علتی که باشد بسیاری (متی 7 : 22) که خود را مسیحی و متعلق به مسیح می دانند ، در داوری نهائی مردود خواهند شد .

به دقت توجه کنید : موعظه ، نبوت ، اخراج دیوها و اعجاز – حتی در زیر نقاب اصالت دینی ، دلیل نجات واقعی نیست . تنها خدا می تواند در انسان نجات نیافته کار کند و او را نجات دهد . شیطان هم می تواند کارهای بزرگی انجام دهد . جادوگران مصر توانستند تمام معجزات موسی را عیناً انجام دهند . پسران شریر« سیاح » در فصل 19 اعمال رسولان ، دیوان را بیرون می افکندند . در متی 24 : 24 راجع به مسیح ها و انبیاء دروغین پیشگوئی شده است که خواهند آمد و معجزات خواهند کرد . شیطان هم می تواند اعمال اعجاب انگیزی انجام دهد ، و تقریباً هر کاری را که می تواند برای فریب کسی که خود را نجات یافته می پندارد ، انجام دهد . معجزات و نبوت ها و قدرت ها ، دلیلی بر تقدس نمی باشند ، و بدون تقدس واقعی کسی نمی تواند خدا را ببیند (عبرانیان 12: 14) . خدا می خواهد ذات خود را بازتاب دهد . « بلکه مثل

آن قدوس که شما را خوانده است ، خود شما نیز در هر سیرت ، مقدس باشید . زیرا مکتوب است : " مقدس باشید زیرا که من قدوسم " » (اول پطرس 1 : 15 – 16) . مسیح در متی 5 : 48 می فرماید : « پس کامل باشید ، چنانکه پدر شما که در آسمان است ، کامل است . » چونکه خدا مقدس است ، کسانی که خداوند در آنها کار می کند به سوی تقدس پیشرفت مـی کنند . چونکه خدا کامل است ، کسانی که خدا در آنها ساکن است به سوی کمال پیشرفت می کنند .

اگر شما ناتوان شده اید ، اگر در جهت خلاف ارادهٔ خدا گام بر می دارید ، بهتر است خود را بیازمائید . پی گیری استاندارد کمال به معنی اینکه هرگز سقوط نخواهیم کرد ، نمی باشد . بلکه بدین معنی است که وقتی سقوط می کنیم ، بر می خیزیم . ایمانداران واقعی هم در بیشتر مواقع ساقط می شوند . اما یک ایماندار خالص به گناه خود اعتراف می کند و برای بخشش به سوی پدر روی می آورد (اول یوحنا 1 ک 9) . استاندارد ما کمال است ، و آزمون ما هدایت است . اگر زندگی کسی رشد در فیض و عدالت و تقدس را نشان نمی دهد ، آزمایشی از درستی ایمانش لازم است ، حتی اگر او فکر می کند کارهای بزرگی در نام مسیح انجام داده است .

شـنیـــدن بـــدون اطاعـــت : گنـــاه پــوچـــی دل

خداوند ما اینک با یک تمثیل کوچک به تشریح داوری آینده می پردازد و این تمثیل پایان موعظه سر کوه است . این تمثیل چکیده آنچه هست که او در مورد ایمان ، عدالت و زیستن در استاندارد خدائی ، گفته است : « پس هر که این سخنان مرا بشنود و آنها را بجا آرد ، او را به مردی دانا تشبیه می کنم که خانهٔ خود را بر سنگ بنا کرد . و باران باریده ، سیلابها روان گردید و بادها وزیده ، بدان خانه زور آور شد و خراب نگردید زیرا که بر سنگ بنا شده بود . و هر که این سخنان مرا شنیده ، به آنها عمل نکرد ، به مردی نادان ماند که خانهٔ خود را بر ریگ بنا نهاد . و باران بارید ، سیلابها جاری شد و بادها وزیده ، بدان خانه زور آورد و خراب گردید و خرابی آن عظیم بود . » (متی 7 : 24 – 27) . داستانی که در نگاه اول ساده به نظر می رسد ، در واقع تفسیری قوی از کسانی است که سرشان پر از معلومات اما دلهایشان تهی از ایمان است . این داستان به مقایسه کسانی می پردازد که مطیع و متمرد می باشند . عده ای پیام را می شنوند و بدان عمل می کنند ، در حالیکه عده ای می شنوند ولی بدان عمل نمی کنند . تعلیم بدیهی خداوند ما اینست که فرق بین ایندو بر می گردد به پیامد همیشگی آن .

این تمثیل آخرین تکرار موضوع کانونی موعظه سر کوه است مبنی بر اینکه کسانی که عدالت را در زندگی خود نشان نمی دهند داخل ملکوت آسمان نمی شوند (ر.ک متی 5 : 20) . این سخنان خطاب به کسانی است که معترف به شناخت خدا هستند و

خود را عضوی در ملکوت او می انگارند ، ولی زندگیشان نشان دهنده ماهیت کسانی که به ملکوت خدا تعلق ندارند . در متی 7 : 24 – 27 از دو مرد یاد شده که نماد دو نوع شنونده می باشند . هر دو نفر بنا هستند . ظاهراً هر دو در یک محوطه خانه می سازند ، چونکه وقتی طوفان می آید ، باد بر دو خانه می وزد . خانه های ساخته شده احتمالاً شبیه هم هستند . تنها فرقشان در پایه ریزی آنهاست .

یکی از ساختمان ها بر سنگ و دیگری بر شن بنا شده است . این داستان نیز مذهب فریسیان را مورد سرزنش قرار داده است . آنها توجهی به امور روحانی ، پاکی دل و یا رفتار شایسته نداشتند . آنها ریاکارانی بودند که فقط به امور ظاهری فکر می کردند نه به اطاعت خدا . مذهب آنها مانند بنائی بود که روی شن ساخته شده باشد . در نظر اول خوب به نظر می رسید ولی آن بنا اساس درستی نداشت و محکوم به فنا بود . فریسیان دعا می کردند ، روزه می گرفتند ، صدقه می دادند ، ولی این کارها را از سر غرور و برای کسب شهرت می کردند .

پیام موعظه سر کوه اشاره به آنها و مردمی بود که در اثر تعلیمات آنها مسموم شده بودند . عیسی موعظه خود را از دعوت به فروتنی ، توبه ، عدالت ، محبت و پاک دلـــی (متی 5 : 1 – 8) ، آغاز نمود . فریسیان فاقد چنین ارزش هائی بودند ، ارزش های آنها غرور ، گردنکشی ، خود عادل پنداری و نمایش اعمال مذهبی بود . دعوت عیسی به عدالتی فراتر از عدالت فریسیان بود . عیسی وسواس مذهبی آنها را سرزنش

نمود که شریعت را اطاعت می کنند در حالی که از نیت واقعی شریعت غافلند (متی 5 : 21 – 47) . سپس آنها را بخاطر روش زندگی متظاهرانه شان سرزنش نمود (متی 6 : 1 – 18) و بعد به سرزنش نحوه قضاوت آنان پرداخت (متی 5 : 1 – 7) و تعلیمات آنها را محکوم نمود (متی 7 : 15 – 20) . و اینک عیسی لزوم گوش سپردن به تعلیمات را به آنان یاد آوری می نماید (7 : 24) . گوش سپردن و نسپردن آنان به تعلیمات او حاکی از حکمت و حماقت آنها بود . واکنش نهائی آنها نشان می داد که آیا به این اخطار هراسناک توجه کرده اند یا نه : « هرگز شما را نشناختم ، ای بدکاران از من دور شوید!» (7 : 23) . مفسران در مورد مفهوم بنا کردن خانه روی سنگ چندین تفسیر مختلف دارند . عده ای نوشته اند که خدا در عهد عتیق صخره نامیده شده (مزامیر 18 : 2) . برخی نوشته اند که پولس عیسی را تنها زیر بنا می دانسته است (اول قرنتیان 3 : 11) . ولی ببینیم در این فصل چه تفسیری از آن شده است : « پس هر که این سخنان مرا بشنود و آنها را بجا آورد ، او را به مردی دانا تشبیه می کنم که خانۀ خود را بر سنگ بنا کرد » (متی 7 : 24) . اطاعت سخنان عیسی مساویست با ساختن خانه بر روی سنگ . پولس رسول در رساله کولسیان 1 : 21 – 23 می فرماید : « و شما را که سابقاً از نیت دل در اعمال بد خویش اجنبی و دشمن بودید ، بالفعل مصالحه داده است، در بدن بشری خود بوسیلۀ موت تا شما را در حضور خود مقدس و بی عیب و بی ملامت حاضر سازد ، به شرطی که در ایمان

بنیاد نهاده و قایم بمانید و جنبش نخورید از امید انجیل که در آن تعلیم یافته اید و به تمامی خلقت زیر آسمان بدان موعظه شده است و من پولس خادم آن شده ام . »

یعقوب رسول می فرماید : « لکن کنندگان کلام باشید ، نه فقط شنوندگان که خود را فریب می دهند » (یعقوب 1 : 22) . یوحنا در رسالهٔ اولش 2 : 3 – 4 می فرماید : « و از این می دانیم که او را می شناسیم ، اگر احکام او را نگاه داریم . کسی که گوید او را می شناسم و احکام او را نگاه ندارد ، دروغگوست و در وی راستی نیست . »

پولس رسول در نامه اش به تیطس 1 : 15 – 16 می فرماید : «هر چیزی برای پاکان پاک است ، لیکن آلودگان و بی ایمانان را هیچ چیز پاک نیست ، بلکه فهم و ضمیر ایشان نیز ملوث است ، مدعی معرفت خدا می باشند ، اما به افعال خود او را انکار می کنند ، چونکه مکروه و متمرد هستند و بجهت هر عمل نیکو مردود.»

تمام آیات فوق تعلیم می دهند که بدون ماندن در مسیح نمی توان به او دست یافت . بدون ماندن در مسیح کسی سخنان او را نمی شنود . بدون ماندن در مسیح کسی احکام او را نمی داند و نمی تواند نگه دارد و بدون ماندن در مسیح شجاعتی ندارد بگوید خدا را می شناسد و با اعمال خود ، خدا را انکار می کند . تنها ارزش نجات اطاعت است . گوش سپردن به تعلیمات مسیح تنها دلیلی است که گوش دهنده عیسی را می شناسد . اگر کسی مسیح را به عنوان الگوی زندگی اطاعت نکند ، نشان می دهد که او را فقط زبانی می شناسد ، نه قلبی . برای لحظه ای به این مورد فکر کنید .

یکی از بناها خانه خود را به سرعت و آسانی می سازد ، در حالیکه دیگری با دقت خانه ای می سازد . وقتی شما خانه بر روی شن می سازید نمی توانید زمین را به اندازه کافی حفر کنید ، در واقع هر زیر بنائی که بسازید کم عمق و ناپایدار است . خانه ای که بر روی شن ساخته می شود دیری نمی پاید که ویران می شود . بیشتر بشارت های امروز به منزله همان خانه ای است که بر روی شن بنا شده . چنین بشارت هائی فرصتی برای ملزم شدن به گناه و توبه در اختیار شنونده قرار نمی دهند . فرصتی به شنونده نمی دهند که در مورد واقعیتی به نام گم گشتگی خود و احساس نیاز به کار روح القدس در خود ، بیاندیشد .

کسانی هستند که قبل از هر گونه حس گم گشتگی می گویند نجات یافته اند . گروه انبوهی که عیسی را صدا می زنند جاهلانه خانه خود را بر شن روان شنیدن بنا کرده اند، نه اطاعت (ر.ک متی 7 : 26) .

عیسی فرمود که مرد دانا بدون اینکه بر آورد هزینه را نکرده باشد ، برجی نمی سازد (لوقا 14 : 28) . او نخست پایه های برج را محکم می کند ، احساس مسئولیت می کند. تعهد خود را می داند و می خواهد در کارش امین باشد . و این کسی است که می شنود و اطاعت می کند (متی 7 : 24) .

روز داوری می آید و آن همان باران و سیلابی است که مسیح در متی 7 : 25 و 27 بدان اشاره کرده است . خدا توفان داوری را می فرستد . بعضی در مقابل آن طوفان

می ایستند و یعضی ساقط می شوند . کسانی که می ایستند ، ایمانداران هستند ، کسانی که ساقط می شوند ، کسانی هستند که هرگز ایمان نداشته اند .

تفاوت در آنجا دیده می شود که خواه اطاعت ناشی از شنیدن انجیل باشد و خواه زندگی عادلانه حاکی از ایمان باشد .

موعظه سر کوه عیسی با اخطار ترسناکی از داوری پایان می یابد : « خرابی آن عظیم است . » این اخطار چکیده تعلیم اوست . ولی مجدداً بگوییم با بشارت این روزگار هماهنگ نیست . انجیل به روایت عیسی ما را دعوت می کند تصمیم خود را بگیریم . نتیجه این موعظه چه بود ؟ آیا گروه زیادی را متحول کرد ؟ خیر ! اگر کسی در آن جمع توبه کرده باشد ، ما خبری از آن نداریم . آیات 28 – 29 متی فصل هفتم حاکی از اینست که : « چون عیسی این سخنان را ختم کرد ، آن گروه از تعلیم او در حیرت افتادند ، زیرا که ایشان را چون صاحب قدرت تعلیم می داد و نه مثل کاتبان . »

نتیجه گیری این بود که جمعیت از سخنان عیسی دچار حیرت شدند . البته دچار حیرت شدن یک واکنش منفی نبود ، در واقع امروز شاید بشود واکنش آنها را ایمان نامید . گذشته از آن ، آن گروه تأئید کردند که تا کنون مردی به آن دانائی ندیده اند ، و هرگز حقایقی چنین ژرف نشنیده اند و هیچکس تا کنون چنان اخطارهای ترسناکی راجع به جهنم به آنان نداده است . و قطعاً هیچ کس چنان حکمت و آگاهی و دانشی را از رهبران مذهبی ندیده بود ! عیسی با دلیری صحبت کرد ، مثل ربی ها صحبت

نکرد ، بلکه با قدرت خود سخن گفت. او تمام ابعاد زندگی انسان را با موعظهٔ نفس گیرش لمس کرد . مردم چنان بصیرت و ژرفائی را در یک موعظه هرگز ندیده و نشنیده بودند . بنابراین در حیرت افتادند . ولی واکنش آنها نجات بخش نبود ، آنها از همان هنگام که برای شنیدن موعظه عیسی جمع شدند ، شروع به ساختن خانه بر روی شن نمودند . چون نه توبه کردند و نه اطاعت . تنها کاری که کردند تجزیه و تحلیل موعظه بود .

ولی برای ایماندار واقعی اینجا نقطه پایان نیست . کسی که ایمان ناب داشته باشد نمی تواند سخنان عیسی را بشنود و بدان عمل نکند . ایمان آوردن چیزی پیش از حیرت کردن است . بیشتر از شوکه شدن است و بیشتر از تحسین و کف زدن است – ایمان آوردن ، اطاعت است و بنای خانه بر روی سنگ .

بـهــــــای شـــــاگـــردی

در فصول پیش ما به بررسی دعوت به شاگردی پرداختیم ، اینک می خواهیم دقیق تر به آن بپردازیم . بگذارید بار دیگر صراحتاً بگویم که دعوت عیسی مبنی بر انکار نفس و پیروی او ، دعوتی به نجات بود ، نه دعوتی به اعتلای سطح زندگی . تعلیمات امروزی که شاگردی را از نجات جدا می داند ، ناشی از ایده هائی است که از نظر کتاب مقدس بیگـــانه اند .

فراخوان شاگردان توسط خداوندمان عیسی مسیح در « مأموریت بزرگ » (متی 28 : 19 – 20) این بود به تمامی جهان بروند و شاگرد بسازند و آنها را تعلیم دهند و همه اموری را که از او آموخته اند حفظ کنند . و این مأموریت کلیسا و هدف بشارت و شاگرد سازی است . شاگردان کسانی هستند که ایماندارند ، کسانی که ایمانشان آنها را برانگیخته است تا آنچه که مسیح به آنها فرمان داده است ، انجام دهند . کلمه « شاگرد » بارها در کتاب اعمال معادل با « ایماندار » بکار پرداخته است (6 : 1 و 2 و 7 ؛ 11 : 26 ؛ 14 : 20 و 22 ؛ 15 : 10) .

وقتی عیسی شاگردان را دعوت کرد دقیقاً بهای شاگردی خود را به آنان تفهیم نمود . افراد دو دل و کسانی که نمی توانستند الزامی بپذیرند ، مانند آن جوان حاکم ثروتمند

دعوت او را رد کردند . عیسی در لوقا 14 : 28 – 30 می فرماید : « زیرا کیست از شما که قصد بنای برجی داشته باشد و اول ننشیند تا برآورد خرج آن را بکند که آیا قوت تمام کردن آن دارد یا نه ؟ که مبادا چون بنیادش نهاد و قادر بر تمام کردنش نشد ، هر که بیند تمسخرکنان گوید ، این شخص عمارتی شروع کرده ، نتوانست به انجامش رساند . »

مسیحی آنچنانکه مشاهده کرده ایم کسی است که ایمانش را در تابعیت و اطاعت نشان می دهد و کسی است که مسیح را پیروی می کند و بی چون و چرا خود را متعهد به مسیح به عنوان خداوند و نجات دهنده اش می داند ، و کسی است که دوست دارد خدا را خوشنود سازد . هدف اصلی شخص مسیحی که از هر نظر شاگرد عیسی مسیح باشد اینست که وقتی گناه می کند ، از او طلب بخشش نماید .

دعوت به شاگردی صراحتاً چنین تخصیص کلی را می طلبد : کسانی که فکر می کنند با پذیرش پاره ای از حقایق انجیل می توانند به راه خود ادامه دهند و آنطور که دوست دارند زندگی کنند ، باید ایمان خود را بیازمایند (دوم قرنتیان 13 : 5) .

عیسی در انجیل متی 10 : 32 – 39 به شاگردانش فرمود : « پس هر که مرا پیش مردم اقرار کند ، من نیز در حضور پدر خود که در آسمان است ، او را اقرار خواهم کرد . اما هر که مرا پیش مردم انکار نماید ، من هم در حضور پدر خود که در آسمان است او را انکار خواهم نمود . گمان مبرید که آمده ام تا سلامتی بر زمین بگذارم .

نیامده ام تا سلامتی بگذارم بلکه شمشیر را . زیرا که آمده ام تا مرد را از پدر خود و دختر را از مادر خویش و عروس را از مادر شوهرش جدا سازم .و دشمنان شخص ، اهل خانۀ او خواهند بود . »

« هر که پدر و مادر را بیش از من دوست دارد ، لایق من نباشد و هر که پسر یا دختر را از من زیاده دوست دارد ، لایق من نباشد . و هر که صلیب خود را برنداشته ، از عقب من نیاید ، لایق من نباشد . هر که جان خود را در یابد ، آن را هلاک سازد و هر که جان خود را بخاطر من هلاک کرد ، آن را خواهد دریافت . »

بیانیه ای صریح تر و قطعی تر از این در مورد شاگردی ، وجود ندارد . خداوند ما با ساده ترین لحن ممکن به بیان شاگردی می پردازد . سخنان او مخصوصاً خطاب به 12 شاگرد بود (متی 10 : 5) ، ولی اصولی می باشند که به ما نیز مربوط می شوند . آیه 24 در فصل 10 انجیل متی ، می گوید : « شاگرد از معلم خود افضل نیست .» «شاگرد» در اینجا اشاره به اصول شاگردی به طور کلی است . کسانی که خود را متعلق به طبقه خاصی از ایمانداران می دانند و خود را بیشتر از دیگران وقف مسیح کرده اند ، به آن دوازده نفر – یا حداقل 11 نفر اشاره می کنند . واقعیت اینست که بیشتر شاگردان بدون شک ایماندار بودند ، ولی واقعیت دیگر اینست که آنها « شاگرد » (10 : 1) نامیده شدند . دعوت آنان به شاگردی دعوت به برقراری ارتباطی بالاتر با مسیح نبود ، بلکه دعوتی به فراگیری بود . خداوند ما هنوز هم شاگردان را تعلیم می

دهد ، و دائماً پیمانی را که در هنگام گزینش شدن برای پیروی با او بسته اند به آنان یــادآوری می نماید . پس این سخنان به ما هم مربوط می شود . در انجیل لوقا 14 : 25 – 35 شاهد سخنانی مشابه اما با بیانی قوی تر می باشیم که عیسی نه تنها خطاب به 12 شاگرد بلکه به گروهی که برای شنیدن تعلیمات او آمده بودند ، بیان نــمود . در انجیــل متــی 10 : 2 آن 12 نفر را « رسول » نامیده است که معنی اش « فرستاده » می شود . آنها تعلیمات لازمه را فرا گرفته بودند و سپس عیسی آنها را برای موعظه و تعلیم دادن گسیل می داشت و آنها نیز مانند هر شخص دیگری که پیرو مسیح است ، منعکس کننده ، ارادهٔ فرستنده خود بودند .

اقــــرار به مسیـــــح نزد انســـان

آیات 32 و 33 ما را به یاد صحنه ترسناک داوری در متی 7 : 21 – 23 می اندازد: «نه هر که مرا خداوند ، خداوند گوید داخل ملکوت آسمان گردد ، بلکه آنکه ارادهٔ پدر مرا که در آسمان است بجا آورد . بسا در آن روز مرا خواهند گفت : " خداوندا ، آیا به نام تو نبوت ننمودیم و به اسم تو دیوها را اخراج نکردیم و به نام تو معجزات بسیار ظاهر نساخیم ؟ " آنگاه به ایشان صریحاً خواهم گفت که " هرگز شما را نشناختم ! ای بدکاران از من دور شوید ! " » آیا مفهوم این آیه اینست که اقرار مسیح در نزد انسان شرط تحول واقعی است ؟ خیر ! بلکه مفهوم اینست که یک

ایماندار خالص ذاتاً نزد دیگران اقرار به مسیح می نماید . پولس رسول می نویسد : « زیرا که از انجیل مسیح عار ندارم ، چونکه قوت خداست برای هر کسی که ایمان آورد » (رومیان 1 : 16) .

کانون شاگردی تعهدی مبنی بر چون مسیح شدن و چون او عمل کردن و اقرار به نام او و خداوندی او ، و اعتماد به اینکه او بجای ما نزد پدر سخن خواهد گفت ، می باشد .

اقرار کردن ، یعنی تأئید کردن ، درک کردن و پذیرفتن و عملی است ناشی از شناخت، ایمان اعتماد و توکل . آنچنانکه در رساله به رومیان 9 : 10 می خوانیم ، انسان می تواند به زبان خود به مسیح اقرار نماید و یا از طریق رفتار عادلانه اش به او شهادت دهد ، آنچنانکه در رساله به تیطس 1 : 16 مشاهده می کنیم . کتاب مقدس به ما گفته است مسیح را نزد مردم اقرار کنیم . در رساله به رومیان 10 : 10 می خوانیم : « به دل ایمان آورده می شود برای عدالت و به زبان اعتراف می شود بجهت نجات .» اگر دل واقعاً مؤمن باشد ، زبان مشتاق به اعتراف می شود . اقرار به مسیح شاخصهٔ ایمان واقعی است و نه شرطی افزوده شده به نجات . در رساله اول یوحنا 4 : 15 می خوانیم : « هر که اقرار می کند که عیسی پسر خداست ، خدا در وی ساکن است و او در خدا . » نشانهٔ مسیحی واقعی چیست ؟ مسیحی واقعی کسی است که به مسیح به عنوان پسر خدا اقرار می کند . ولی از سوئی می بینیم که پطرس سه مرتبه

خداوند را در شب تسلیم شدنش انکار کرد . وحتی تیموتاؤس که احتمالأ یکی از بهترین شاگردان پولس و کشیش کلیسای افسس بود با چنان عطایای شکوهمند رهبری مستعد خطای روحانی و ترس بود . پولس در رساله اش به او نوشته بود :« از شهادت خداوند ما عار مدار » (دوم تیموتاؤس 1 : 8) . البته چنین لغزش های لحظه ای از اعتبار شاگردی آنان چیزی نکاست . همهٔ ما از اقرار به مسیح در نزد مردم قصور می ورزیم ، ولی اگر شاکرد واقعی باشیم به روش حساب شده و عمدی ایمان خود را از دیگران پنهان نمی کنیم .

عیسی می فرماید که ما را نزد پدر در آسمان اقرار خواهد کرد (متی 10 : 32) . این سخنان چه مفهومی دارد ؟ مسیح در روز داوری خواهد گفت که « این شخص متعلق به من است . » مسیخ وفاداری خود را نسبت به کسانی که وفاداری خود را نسبت به او ابراز داشته اند ، ابراز خواهد داشت . عکس آن نیز صادق است : « اما هر که مرا پیش مردم انکار نماید ، من هم در حضور پدر خود که در آسمان است ، او را انکار خواهم کرد » (متی 10 : 33) . البته در اینجا اشاره به کسانی که آشکارا مسیح را انکار می کنند ، و مسیح را کفر می گویند ، نمی شود . البته اقدام مسیح در آن روز شامل این دسته از افراد نیز می شود ، ولی خداوند ، در اینجا مخصوصأ راجع به شاگردان دروغین ، افرادی که ادعای مسیحیت می کنند ، ولی صمیمی نیستند ، صحبت می کنند .

حمـــل صليـــب

کسی که مایل به ترک آنچه دارد و پذیرش مسیح نباشد ، شایسته او نیست (متی 10 : 38) و شاگرد او محسوب نمی شود (لوقا 4 : 27) . عیسی از ما نمی خواهد او را به آنچه که داریم بیفزائیم . او از شاگردانش می خواهد همه چیز را ترک کنند و این دعوتی است به انکار نفس .

وقتی عیسی در انجیل متی 10 : 38 می فرماید : « هر که صلیب خود را برداشته ، از عقب من نیاید ، لایق من نباشد » ، دعوت او به پذیرش همیشگی مشکلات نیست ، و حتی اشاره ای هم به جلجلتا نیست ، چونکه خداوند ما هنگام بیان این سخنان هنوز مصلوب نشده بود و کسی نمی دانست که او قرار است مصلوب شود . وقتی عیسی به آنها گفت : « صلیب خود را بردارید » فکر آنها را متوجه وسیله ای رعب انگیز و شکنجه و مرگ نمود . فکر آنها را متوجه زجرآورترین روش مردن نمود . قطعاً آنان کسانی را دیده بودند که بر صلیب آویخته و اعدام شده بودند . آنها فهمیده بودند که مسیح آنها را دعوت می کند تا بخاطر او بمیرند . آنها دانستند که مسیح از آنان می خواهد خود را قربانی کنند ، و به خداوندی او تسلیم شوند .

و در آخر افزود : « هر که جان خود را دریابد ، آن را هلاک سازد و هر که جان خود را بخاطر من هلاک کرده ، آن را خواهد یافت » (متی 10 : 39) . عبارت « هر

که جان خود را در یابد » ، به نظر می رسد ، اشاره به کسی باشد که با انکار مسیح تحت فشارهای موجود جان خود را حفظ می کند و یا کسی که بجای صلیب زندگی را برگزیده است ، چونکه اولین نگرانی او حفظ جانش است و این چنین کسی حیات جاویدان را از دست داده است ، بر عکس ، کسانی که زندگی خود را به مسیح می سپارند و بخاطر او حتی جان خود را از دست می دهند ، وارث حیات جاودانی می شوند .

کتاب مقدس تعلیم نمی دهد که نجات پی آمد شهید شدن است . خداوند ما به شاگردانش توصیه نکرده است خودشان را بخاطر او به کشتن بدهند . بلکه اشاره او به یک الگو و یک راه است . مفهوم ساده تعلیمات عیسی اینست که مسیحی وفادار حتی وقتی جانش در خطر مرگ قرار بگیرد ، عقب نشینی نمی کند . به بیانی دیگر شاگردان واقعی خداوند را حتی به بهای از دست دادن جانشان ، پیروی می کنند .

به هر حال هر یک از ایمانداران ممکن است در زندگی خود مرتکب خطاهائی نظیر آنچه که پطرس نمود ، بشوند . پطرس خود را به عنوان یک شاگرد واقعی ، نشان نداد ، ولی زمانی رسید که داوطلبانه جان خود را در راه مسیح نهاد .

در لوقا 9 : 23 کلمات مشابهی از مسیح می شنویم : « اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند می باید نفس خود را انکار نموده ، صلیب خود را هر روزه بردارد و مرا متابعت کند . » به کلمهٔ افزوده شده در اینجا توجه کنید که « هر روزه » می باشد . زندگی

شاگردی زحمات را می طلبد و بنابراین باید انکار روزانه ، جان باشد . پولس رسول به قرنتیان نوشت ، « به آن فخری در بارهٔ شما که مرا در خداوند ما مسیح عیسی هست قسم ، که هر روزه مرا مردنی است » (15 : 31) .

ایمان واقعی نه یک اظهار زبانی بلکه التزامی برای سراسر زندگی و حمل روزانه صلیب است . ایمان واقعی یعنی همه چیز خود را در اختیار مسیح گذاشتن و هیچ چیز از زندگی را از او پنهان نکردن . ایماندار واقعی این را می داند که تا موت با مسیح پیش می رود ، ایماندار واقعی از مسیح عار ندارد (لوقا 9 : 26) .

اینست شرایط پیروی مسیح و موردی به نام شاگردی .

خـــــدا

ونــــــدی مسیــــــح

یکی از سئوالاتی که امروز مطرح می شود اینست که : « آیا اعتقاد به خداوندی مسیح، شرط نجات است ؟ » این سئوال و ابهام در نسل ما آنقدر نفوذ کرده است که پاره ای از مسیحیان آن را یک موضوع کتاب مقدسی انگاشته اند . ولی اینطور نیست .

کتاب مقدس هیچگاه نگفته است که کسی بیاید و مسیح را خداوند « بسازد » ، چون خود خدا که «همین عیسی را که شما مصلوب کردید ، خداوند و مسیح ساخته است » (اعمال 2 : 36) . مسیح خداوند همه چیز و همه کس است (رومیان 14 : 9 ؛ فیلیپیان 2 : 11) و فرمان کتاب مقدس هم برای گناهکاران و برای دینداران این نیست که مسیح را خداوند خود بسازند ، بلکه در مقابل خداوندی او زانو بزنند . آنهائی که خداوندی مسیح را انکار می کنند و به پادشاهی او بر خودشان اقرار نمی کنند ، نجات نمی یابند (ر.ك اول قرنتیان 12 : 3 ؛ لوقا 6 : 46 – 49) . ما از سخنان عیسی در انجیل متی 7 : 22 چنین فهمیده ایم که بسیاری که به زبان به خداوندی مسیح اقرار کرده اند ، از بهشت محروم می شوند ، چونکه ارادۀ پدر را که در آسمان است ، انجام نداده اند . کسانی که به کلام خدا ایمان دارند تصدیق می کنند که عیسی ، خداوند است . او از اول خداوند بوده و برای همیشه خداوند است ، خواه کسی هویت او را آگاه شود یا نشود ، خواه کسی مطیع پادشاهی او بشود یا نشود . با این وجود پاره ای از نویسندگان معاصر موقعیت مسیح را در پیام انجیل زیر سئوال می برند . آنها در حالی که خداوندی مسیح را انکار نمی کنند ، بلکه مژده نیکوئی می دانند که ما به بی ایمانان اعلام می داریم . آنها می نویسند گزینش مسیح به عنوان نجات دهنده ، و آنگاه خداوند پنداشتن او ، دو موضوع جداگانه است . گزینش اول مخصوص بی ایمانان و گزینش دوم فقط خاص ایمانداران است . و این دو گزینش در

نهایت در یک نقطه به هم می رسند . بنابراین نجات را همیشه باید مقدم بر خداوندی مسیح دانست . آیا آنچه که این نویسندگان می نویسند با انجیل به روایت عیسی ، هم صدا است ؟ قطعاً خیر ! ما مشاهده کردیم که عیسی غالباً خداوندی خود را کانون پیام خود برای بی ایمانان قرار داده است . هر آنچه او به آن حاکم جوان ثروتمند در متی فصل نوزدهم گفت ، حاوی لزوم شناخت او به عنوان خداوند است . عیسی در متی 7 : 21 – 22 و لوقا 6 : 46 – 49 با کسانی که او را به دروغ خداوند می نامند ، ولی واقعاً او را نمی شناسند ، برخورد نمود ، و روشن ساخت که مطیع شدن بر قدرت خدائیش پیش نیاز ورود به ملکوت خداست . بنابراین خداوندی عیسی بخش اصلی پیام نجات است .

حال می خواهیم ببینیم که کتاب مقدس راجع به هویت مسیح چه می گوید .

عیسی خداست

اقرار به خداوندی مسیح یعنی پذیرفتن این مهم که او خدای قادر مطلق است که خالق کائنات می باشد ، « زیرا که در او همه چیز آفریده شد ، آنچه در آسمان و آنچه بر زمین است از چیزهای دیدنی و نادیدنی و تختها و سلطنتها و ریاسات و قوات ، همه بوسیلهٔ او و برای او آفریده شد » (کولسیان 1 : 16 – 17) .

این اعلام یک حقیقت ژرف است . کتاب مقدس عیسی را صراحتاً خدا اعلام نموده است (ر.ک یوحنا 1 : 1) . خدای پدر ، عیسی را خدا اعلام نموده است (عبرانیان13: 8) . عیسی دارای صفات خدائی است . او حاضر در همه جا (متی 18 : 20) ، قادر مطلق (فیلپیان 3 : 21) ، تغییر ناپذیر (عبرانیان 13 : 8) ، آمرزنده گناهان (متی 2: 7- 9) ، ستایش پذیر (متی 28 : 17) و حاکم مطلق بر همه چیز (متی 28 : 18)، می باشد . مسیح تمامت خدا در جسم انسانی است (کولسیان 2 : 9) . او با پدر یکی است . عیسی در انجیل یوحنا 10 : 30 به روشنی اعلام کرد : « من و پدر یک هستیم .» وقتی ما کارهای مسیح را می بینیم ، اعمال خدا را مشاهده می کنیم . وقتی ما سخنان مسیح را در عهد جدید می شنویم ، در واقع سخنان خدا را می شنویم . وقتی می شنویم مسیح محبت خود را ابراز می دارد ، در واقع داریم به صدای قلب خدا گوش می دهیم . و وقتی که مسیح دستوری به ما می دهد ، دستور او فرمان خداست . کاری نیست که مسیح نتواند انجام دهد ، چیزی نیست که نتواند بفهمد و به هیچ طریقی لغزش نمی خورد . او خداست .

عیسی پادشاه است

عیسی پادشاه پادشاهان است . او اعلام نمود که مالک روز سبت است(متی 12 : 8). و این به معنی حاکمیت او بر شریعت است . در انجیل یوحنا 5 : 17 عیسی حق

خود را به عنوان بر هم زنندهٔ سبت ساختهٔ انسانی اعلام نمود : « پدر من تا کنون کار می کند و من نیز کار می کنم . » و سپس اعلام نمود که با خدا یکی است و یهودیان با شنیدن چنین ادعائی به قدری عصبانی شدند که تصمیم به قتل او گرفتند (یوحنا 5 : 18) . وقتی عیسی متوجه خصومت آنها نسبت به خودش شد ، سعی نکرد با بی ایمانان وارد بحث و مجادله شود ، بلکه مجدداً به قدرت ذاتی خود به عنوان خدا اشاره نمود (یوحنا 5 : 19 و 47 و همچنین 10 : 22 – 42) . این واقعیت که یهودیان نتوانستند او را از بین ببرند، نشانهٔ قدرت خدائی اوست ، چون فرمود : « و از این سبب پدر مرا دوست می دارد که من جان خود را می نهم تا آن را باز گیرم . کسی آن را از من نمی گیرد ، بلکه من خود آن را می نهم . قدرت دارم که آن را بنهم و قدرت دارم آن را باز گیرم . این حکم را از پدر خود یافتم » (یوحنا 10 : 17 – 18) . همه کس تحت نفوذ قدرت اوست ، چون خدا به او اختیار داوری بر کائنات را داده است : « زیرا که پدر بر هیچ کس داوری نمی کند بلکه تمام داوری را به پسر سپرده است » (یوحنا 5 : 22) . امر داوری به مسیح داده شده است ، « تا آنکه همه پسر را حرمت بدارند ، همچنان که پدر را حرمت می دارند، و کسی که به پسر حرمت نکند ، به پدری که او را فرستاد احترام نکرده است » (یوحنا 5 : 23) . بدین ترتیب هر کس که پسر را حرمت ننهد ، پدر را حرمت ننهاده است .

در داوری نهائی هر زانوئی نزد او خم و هر زبانی به خداوندی او اقرار خواهد کرد ، تا خدای پدر جلال یابد (فیلپیان 2 : 11 و 12) . این آیات بدین معنی نیست که همه کس نجات خواهد یافت ، بلکه حتی کسانی که در بی ایمانی مرده اند وادار خواهند شد که به خداوندی مسیح اقرار کنند . پادشاهی او را پایانی نیست . او خدای قادر مطلق و پادشاه بی همتای کائنات است ، او هم آفریننده است و هم بخشاینده (یوحنا 1 : 9 – 13) .

عیسی ، نجات دهنده است

عیسی هر چند پادشاه بود ولی محدودیت جسمانی را پذیرفت و در میان انسانها ساکن شد (یوحنا 1 : 14) . عیسی در طول زندگی زمینی اش تمام غم های انسانی را تجربه کرد بجز اینکه هرگز گناه نکرد (عبرانیان 4 : 15) . او بر روی زمین قدم زد ، محبت خود را نشان داد ، قدرت خود را نشان داد و عدالت خدا در رفتار او آشکار شد . گر چه پادشاه بود ، اما چون خادم زیست – در رساله به فیلپیان 2 : 7 – 8 در مورد او می خوانیم : « لیکن خود را خالی کرده ، صورت غلام را پذیرفت و در شباهت مردمان شد ، و چون در شکل انسان یافت شد ، خویشتن را فروتن ساخت و تا به موت بلکه تا به موت صلیب مطیع گردید . »

به کلامی دیگر هر چند عیسی پادشاه و ارباب همه است ، ولی همه چیز خود را رها کرد و آگاهانه زجر آورترین مرگ را بجان خرید . او بجای ما بر صلیب میخکوب شد . هر چند او بی گناه و مستوجب مرگ نبود (ر.ک رومیان 6 : 23) ، ولی جریمهٔ گناهان ما را متحمل شد « و گناهان ما را در بدن خویش بردار متحمل شد تا از گناه مرده شده، به عدالت زیست نمائیم » (اول پطرس 2 : 24) . قربانی شدن مسیح به جای ما، آخرین قربانی تاریخ است . با قربانی شدن بره خدا بر صلیب ، کفاره و جریمه تمام گناهان بشر پرداخت شد و راه آشتی با خدا برای ما گشوده شد . پولس رسول در رساله رومیان 5 : 8 می فرماید : « لکن خدا محبت خود را در ما ثابت می کند از اینکه هنگامی که ما هنوز گناهکار بودیم ، مسیح در راه ما مرد . »

عیسی حتی در اوج مردن ، خداوند بود ، و قیام او از مردگان دلیل خداوند بودن اوست. پولس رسول در رساله به رومیان 1 : 4 می نویسد : « بحسب روح قدوسیت پسر خدا به قوت معروف گردید از قیامت مردگان . » در رساله به فیلپیان 2 : 9 – 11پولس به بیان واکنش پدر در مقابل فروتنی و مرگ او می پردازد : « از این جهت خدا نیز او را بغایت سرافراز نمود و نامی را که فوق از جمیع نامها است ، بدو بخشید . تا به نام عیسی هر زانویی از آنچه در آسمان و بر زمین و زیر زمین است خم شود ، و هر زبانی اقرار کند که عیسی مسیح ، خداوند است برای تمجید خدای پدر . »

بنابراین وقتی ما به مردم می گوئیم عیسی را به عنوان نجات دهندۀ خود بپذیرند ، از آنها می خواهیم پذیرای کسی باشند که خداوند است و خدای پدر او را خداوند اعلام نموده است ، و هر زانوئی در مقابل شهریاری او خم می شود . نجات از آن کسانی است که او را می پذیرند (یوحنا 1 : 12) ، ولی به شرطی که او را در آنچه که هست بپذیرند . پولس رسول در رساله اول تیموتاؤس 6 : 15 عیسی را « متبارك ، قادر وحید و ملك الملوك و رب الارباب » اعلام می دارد .

عیســـــی خـداونــــد اســـــت

عیسی خداوند است . کتاب مقدس بارها خداوندی مسیح را از راههای مختلف تأئید کرده است . او صاحب داوری و صاحب سبت است . او مالك همه چیز است (اعمال 10 : 36) . کتاب مقدس 747 بار عیسی را خداوند نامیده است . تنها کتاب اعمال رسولان 92 بار او را خداوند و نجات دهنده می نامد . خداوندی مسیح به روشنی کانون اصلی موعظه های کلیسای اولیه بوده است . تأئید و تأکید بر خداوندی مسیح در پیام های انجیل در تأئید اینکه عیسی نجات دهنده است ، مشخص شده است . کسانی که در بین باور به مسیح نجات دهنده و مسیح خداوند ، سرگردان مانده اند ،

در دعوت کتاب مقدس دچار مشکل می شوند ، دعوتی مثل اعمال رسولان 2 : 21 که می گوید « هر که نام خداوند را بخواند ، نجات یابد » و یا اعمال 2 : 36 « جمیع خاندان اسرائیل یقیناً بدانند که خدا همین عیسی را که شما مصلوب کردید ، خداوند و مسیح ساخته است » و مخصوصاً رومیان 10 : 9 – 10 : « زیرا اگر به زبان خود عیسی خداوند را اعتراف کنی و در دل خود ایمان آوری که خدا او را از مردگان برخیزانید ، نجات خواهی یافت . چونکه به دل ایمان آورده می شود برای عدالت و به زبان اعتراف می شود بجهت نجات. »

این بخش ها از انجیل و آیاتی از این دست ، بی هیچ چون و چرائی مواردی از انجیل می باشند که ایمان به آنها ، لازمه نجات است . دیدیم که خداوندی مسیح شامل سلطنت ، اقتدار و حق حاکمیت می باشد . اگر در رومیان 10 : 9 اعتراف به عیسای مسیح شامل پذیرش موارد فوق است ، پس روشن است کسانی که برای کسب نجات می خواهند به سوی مسیح بیایند ، می باید تابع قدرت و خداوندی او شوند .

تعجب آور نیست که نوک حملۀ مخالفان خداوندی مسیح متوجه فصل دهم رساله به رومیان می باشد . بیشتر نوشته های سالهای اخیر حاکی از اینست که چگونه کسی می تواند به خداوندی مسیح اقرار نماید و در عین حال به عصیان در مقابل خداوندی او ادامه دهد ؟ عده ای می گویند اطلاق عبارت « خداوند » به عیسی در اناجیل صرفأ به منظور نشان دادن سروری و ریاست عیسی است و نه الوهیت او . اما

قطعاً وقتی که توما در انجیل یوحنا 20 : 28 به عیسی گفت : « ای خداوند من و ای خدای من » ، منظورش تکرار یک جمله نبود که بگوید « ای خدای من و ای خدای من » ، بــلکه مــی خواست بگوید که عیسی را به عنوان ارباب و خدای خود پذیرفته است .

به عنوان نمونه به مندرجات رساله به رومیان 10 : 9 نگاه کنید . در آیه 12 برای توصیف نجات دهنده از عبارت « خدای همه » استفاده شده ، یعنی هم خدای یهودیان و هم خدای غیر یهودیان ، هم ایمانداران و هم بی ایمانان . به فرجام نیکوی دعوت پولس رسول بیندیشید که می گوید : « زیرا اگر به زبان خود عیسی خداوند را اعتراف کنی و در دل خود ایمان آوری که خدا او را از مردگان برخیزانید ... » (رومیان 10 : 9) پیامد چنین اعترافی چیست ؟ « نجات خواهی یافت » (همان آیه) .

مطلقاً عنوان « خداوند » در همه جای کتاب مقدس اشاره به الوهیت عیسی است : «هر روحی که به عیسی مسیح مجسم شده اقرار نماید از خداست ، و هر روحی که عیسی مسیح مجسم شده را انکار کند ، از خدا نیست » (رساله اول یوحنا 4 : 2 و 3) .

کسی که در مقابل قدرت مسیح عصیان می ورزد ، او را خداوند خود اعلام نمی کند (ر.ک تیطس 1 : 16) . پذیرش نجات مساوی است با پذیرش خداوندی عیسی . آزمایش قطعی مبنی بر اینکه کسی متعلق به مسیح است ، تمایل او به تابعیت از قدرت

عیسی است. این بدین معنی نیست که برای یک شخص نجات نیافته گفتن « عیسی خداوند است» ، غیر ممکن است ، چونکه بدیهی است که نجات نیافتگان نیز می توانند چنین بگویند . عیسی خودش به کسانی اشاره کرد که او را خداوند می نامند ، ولی در واقع به او ایمان ندارند (لوقا 6 : 46) . حتی شیاطین هم می دانند و تصدیق می کنند که مسیح خداوند است (یعقوب 2 : 19) . در انجیل مرقس 1 : 24 می خوانیم ، وقتی که عیسی در هیکل تعلیم می داد ، مردی که در تسخیر ارواح شریر بود ، در مقابل او ایستاد و فریاد زد : « ای عیسی ناصری ما را با تو چه کار است ؟ آیا برای هلاک کردن ما آمدی؟ تو را می شناسم کیستی ، ای قدوس خدا . »

در انجیل مرقس 3 : 11 می خوانیم :« ارواح پلید چون او (مسیح) را دیدند پیش او بر روی در افتادند و فریاد کنان می گفتند : " تو پسر خدا هستی . "

اول قرنتیان 12 : 3 صرفاً اشاره به « عیسی خداوند است » نمی باشد ، بلکه مفهوم بیشتری دارد . آن شامل درک او به عنوان خداوند از طریق اطاعت و تسلیم به اوست ، و نشان دادن رفتاری که بر خلاف ارادهٔ خدا می باشد (تیطس 1 : 16) . توجه داشته باشید که روح است که انسان را می تواند قادر به اعتراف به خداوندی عیسی نماید : «هیچکس نمی تواند بگوید که عیسی خداوند است ، جز آنکه روح القدس به او گفته باشد. »

ایمان در دل هر انسانی ، کار خداست . اگر عیسی خداوند نبود ، نمی توانست نجات دهنده باشد . و اگر مسیح خداوند نبود ، نمی توانست پادشاه یا مسیح یا کاهن اعظم ما باشد. کلیه اعمال نجات بخش مسیح ، جدا از خداوندی او غیر ممکن می بود .

پیامی که فاقد این اصل کلی باشد ، پیام انجیل به روایت عیسی نیست ، بلکه پیامی است مبنی بر معرفی نجات دهنده ای که خداوند نیست ، بخشاینده ای که قدرتی بر گناه ندارد و مسیح ناتوانی که قادر به فرمان دادن به کسانی که نجات داده است ، نمی باشد .

انجیل به روایت عیسی چنین نیست . انجیل به روایت عیسی او را به عنوان خداوند و نجات دهنده معرفی می کند و به کسانی که او را می پذیرند ، پیشنهاد می کند او را در آنچه که هست بپذیرند .

جان فلاول پیورتین قرن 17 انگلستان می نویسد : « انجیل مسیحی را معرفی می کند که خداوند و نجات دهنده است ، و ایمان انجیلی پذیرای چنین مسیحی است . تسلیم شدن به او مساوی است با آمرزیده شدن توسط او ، و تقلید تقدس او در زندگی مساوی است با پذیرش او به عنوان عیسی مسیح خداوند . »

توروز می نویسد « تعلیم دادن به مردم که پذیرای یک مسیح تقسیم شده باشند ، تعلیم بدی است ، چونکه هیچ کس نمی تواند نیمی یا $\frac{۱}{۳}$ یا $\frac{۱}{۴}$ از مسیح را بپذیرد ! ما با پذیرش یک جنبه از کارهای مسیح نجات نیافته ایم . » هر پیامی که عیسی مسیح

نجات دهنده را کمتر از خداوند معرفی کند ، نمی تواند بر آمده از انجیل به روایت عیسی باشد .

عیسی خداوند است ، و آنانی که خداوندی او را قبول ندارند ، نمی توانند او را نجات دهنده بنامند . هر کس که او را می پذیرد باید تسلیم قدرت خدائی او شود ، چون گفتن اینکه ما مسیح را پذیرفته ایم ، در حالیکه در واقع حق او را به عنوان حاکمیت بر خودمان انکار کنیم ، نا معقول می باشد .

نگه داشتن گناه در یک دست و نگه داشتن عیسی با دست دیگر ، عملی بیهوده است . اگر ما همچنان در اسارت گناه باشیم ، نجات چه مفهومی دارد ؟ بنابراین انجیلی که ما اعلام می داریم ، چنین است : عیسی مسیح که خدا در جسم انسان است ، بجای ما خود را فروتن ساخت و مرگ حقارت آمیز بر صلیب را پذیرفت و قربانی بی گناهی شد تا جریمه گناهان ما را بپردازد . او از مردگان برخاست تا اعلام نماید که خدای کائنات است . او حیات جاودانی را به گناهکارانی که با فروتنی ، توبه و ایمان خود را به او سپرده اند ، ارزانی می دارد ، این انجیل وعده ای به مغروران و کسانی که خود را پای بند زندگی جسمانی کرده اند ، نمی دهد .

ضمائم

ضـمـیـمــه اول

انجیـــل بــه روایـــت رســولان

پولس رسول قهرمان بزرگ فرضیه عادل شدن توسط ایمان است . او نیز به خداوندی مسیح در رساله به رومیان 10 : 9 – 10 و به جایگاه اعمال در زندگی ایمانداران در رساله به افسسیان 2 : 10 اشاره نموده است . ایمان از نظر پولس رسول ارزش نهفته ای نبود که قادر به بار آوری ثمره نباشد . او عدالت را نتیجه اجتناب ناپذیر ایمان راستین می دانست . غالبأ تصور بر اینست که دیدگاه پولس از عدالت با دیدگاه یعقوب متفاوت بوده است ، چون در رساله به رومیان 3 : 28 می گوید : « زیرا یقین می دانیم که انسان بدون اعمال شریعت ، محض ایمان عادل شمرده می شود . » در حالیکه یعقوب در رساله اش 2 : 14 می نویسد « انسان از اعمال عادل شمرده می شود ، نه از ایمان تنها.»

تضادی در اینجا مشاهده می شود . پولس گفته است انسان با اعمال خود نمی تواند نظر لطف خدا را جلب کند ، و یعقوب گفته است که ایمان درست همیشه می باید

اعمال نیکو را در پی داشته باشد . پولس این نظریه را که می توان از طریق اعمال نیکو شایستگی لازم را برای نجات کسب نمود ، تقبیح نمود . یعقوب نیز این ایده را که ایماندار واقعی ممکن است اعمال نیکو انجام ندهد ، محکوم نمود . همچنین بخاطر داشته باشید که پولس در رساله به رومیان 2 : 13 نوشت : « از آن جهت که شنوندگان شریعت در حضور خدا عادل نیستند بلکه کنندگان شریعت عادل شمرده خواهند شد . » و اخطار داد که در روز داوری ، خدا « به هر کس بر حسب اعمالش جزا خواهد داد » (همان بخش آیه 6). و این دقیقاً هماهنگ است با رساله یعقوب 1 : 22 و 23 .

ایمان نجات بخش به تعبیر پولس رسول موجب عدالت عملی می شود . او ایمان مرده ای را که محدود به اعمال نیکو باشد قبول ندارد . او پس از بحث خود راجع به عادل شدن به وسیله ایمان در فصل 3 و 4 رساله به رومیان ، در همان رساله 6 : 1- 2 می نویسد : « پس چه گوییم ؟ آیا در گناه بمانیم تا فیض افزون گردد ؟ حاشا ! مایانی که از گناه مردیم ، چگونه دیگر در آن زیست کنیم ؟ »

پولس ایمانداران را نسبت به گناه مرده و نسبت به خدا زنده می بیند : « آیا نمی دانید که اگر خویشتن را به بندگی کسی تسلیم کرده ، او را اطاعت نمایید ، شما آنکس را که او را اطاعت می کنید بنده هستید ، خواه گناه را برای مرگ، خواه اطاعت را برای عدالت» (رومیان 6 : 16) .

او همۀ ایمانداران را الزاماً مطیع می داند – نه بیگناه ، بلکه آزاد از ستم گناه و خادم عدالت . و در همان رساله 6 : 17 – 18 می نویسد : « اما شکر خدا را که هر چند غلامان گناه می بودید ، لیکن الآن از دل ، مطیع آن صورت تعلیم گردیده اید که به آن سپرده شده اید . و از گناه آزاد شده ، غلامان عدالت گشته اید . »

فرضیه پولس از عادل شدن به وسیله ایمان این تصویر را برای مردم به وجود می آورد ، که ممکن است ضمن داشتن مسیح ، مرتکب گناه نیز شد ، اما بهتر است به آیات زیر توجه کنید .

« آیا نمی دانید که ظالمان وارث ملکوت خدا نمی شوند ؟ فریب مخورید ، زیرا فاسقان و بت پرستان و زانیان و متنعمان و لواط و دزدان و طعمکاران و میگساران و فحاشان و ستمگران وارث ملکوت خدا نخواهند شد . و بعضی از شما چنین می بودید لکن غسل یافته و مقدس گردیده و عادل کرده شده اید به نام عیسی خداوند و به روح خدای ما » (اول قرنتیان 6 : 9 – 11) .

« و اعمال جسم آشکار است ، یعنی زنا و فسق و ناپاکی و فجور ، و بت پرستی و جادوگری و دشمنی و نزاع و کینه و خشم و تعصب و شقاق و بدعتها ، و حسد و قتل و مستی و لهو و لعب و امثال اینها که شما را خبر می دهم و چنانکه قبل از این دادم ، که کنندگان چنین کارها وارث ملکوت خدا نمی شوند » (غلاطیان 5 : 19 – 21) .

« زیرا این را یقین می دانید که هیچ زانی یا ناپاک یا طماع که بت پرست باشد ، میراثی در ملکوت مسیح و خدا ندارد » (افسسیان 5 : 5) .

« ای برادران ، با هم به من اقتدا نمایید و ملاحظه کنید آنانی را که بحسب نمونه ای که در ما دارید ، رفتار می کنند . زیرا که بسیاری رفتار می نمایند که ذکر ایشان را بارها برای شما کرده ام و حال نیز با گریه می کنم که دشمنان صلیب مسیح می باشند که انجام ایشان هلاک است و خدای ایشان شکم ایشان و فخر ایشان ننگ ایشان ، و چیزهای دنیوی را اندیشه می کنند » (فیلپیان 3 : 17 – 19) .

« چنانکه سابقاً نیز به شما گفته و حکم کرده ایم ، زیرا خدا ما را به نا پاکی نخوانده است ، بلکه به قدوسیت . لهذا هر که حقیر شمارد ، انسان را حقیر نمی شمارد ، بلکه خدا را که روح قدوس خود را به شما عطا کرده است » (اول تسالونیکیان 4 : 7 – 8) .

برای پولس مداومت در ایمان نشانهٔ درستی ایمان است .

« در بدن بشری خود بوسیلهٔ موت تا شما را در حضور خود مقدس و بی عیب و بی ملامت حاضر سازد ، به شرطی که در ایمان بنیاد نهاده و قایم بمانید و جنبش نخورید از امید انجیل که در آن تعلیم یافته اید و به تمامی خلقت زیر آسمان بدان موعظه شده است و من پولس خادم آن شده ام » (کولسیان 1 : 22 – 23) .

« و به هر قسم فریب ناراستی برای هالکین ، از آنجا که محبت راستی را نپذیرفتند تا نجات یابند » (دوم تسالونیکیان 2 : 10) .

پولس انجیل را به روایت مسیح تعلیم می داد . در واقع تعریف او از شاگردی بر اساس انجیلی است که از عیسی گرفته است (غلاطیان 1 : 11 – 12) .

او خدمت خود را در این کلمات خلاصه نمود : « آن وقت ای اغریپاس پادشاه ، رؤیای آسمانی را نافرمانی نورزیدم . بلکه نخست آنانی را که در دمشق بودند و در اورشلیم و در تمامی مرز و بوم یهودیه و امت ها را نیز اعلام می نمودم که توبه کنند و به سوی خدا بازگشت نمایند و اعمال لایقۀ توبه را بجا آورند » (اعمال 26 : 19 – 20 همچنین ر.ک به 20 : 20 – 27) .

یهودا نیز مانند پولس ارتداد را گوشزد نمود و در رساله اش را در مورد نجات نوشت. او در آیات 3 و 4 رساله اش می نویسد : « ای حبیبان ، چون شوق تمام داشتم که در بارۀ نجات عام به شما بنویسم ، ناچار شدم که الآن به شما بنویسم و نصیحت دهم تا شما مجاهده کنید برای آن ایمانی که یک بار به مقدسین سپرده شد . زیرا که بعضی اشخاص در خفا در آمده اند که از قدیم برای این قصاص مقرر شده بودند ؛ مردمان بی دین که فیض خدای ما را به فجور تبدیل نموده و عیسی مسیح آقای واحد و خداوند ما را انکار کرده اند . » او شخص مرتد را در قالب کسانی که فیض خدا را حقیر شمرده و خداوندی مسیح را انکار کرده اند ، به تصویر کشیده است : « زیرا که

بعضی اشخاص در خفا در آمده اند که از قدیم برای این قصاص مقرر شده بودند ؛ مردمان بی دین که فیض خدای ما را به فجور تبدیل نموده و عیسی مسیح آقای واحد و خداوند ما را انکار کرده اند .»

به تعبیر یهودا سرانجام چنین کسانی نابودی در آتش جاودانی است . کسانی که خداوندی مسیح را انکار می کنند ، ملعون می باشند .

پطرس رسول در پایان اولین موعظه اش در عصر کلیسا چنین نتیجه گیری کرد : «پس جمیع خاندان اسرائیل یقیناً بدانند که خدا همین عیسی را که شما مصلوب کردید ، خداوند و مسیح ساخته است » (اعمال 2 : 36) . مسیحی که پطرس موعظه می نمود ، نجات دهنده ای با آغوش باز نبود ، بلکه خداوندی بود که اطاعت را می طلبید . او «خداوند همه » (اعمال 10 : 36) و کسی است که « او را خدا بر دست راست خود بالا برده ، سرور و نجات دهنده ساخت تا اسرائیل را توبه و آمرزش گناهان بدهد » (اعمال رسولان 5 : 31) .

بدین ترتیب پطرس رسول قبل از اینکه وعده بخشایش دهد ، مردم را دعوت به توبه نمود ، دعوت او از گمگشتگان با توبه شروع شد (ر.ک اعمال رسولان 2 : 31 و 3 : 19) . با این وجود او نجات و توبه را کار خدا می دانست ، نه تلاشی از ناحیه انسان (اعمال 11 : 17 – 18) . تولد تازه به تعبیر پطرس کار خدا است (رساله اول پطرس 1 : 3) و خداست که مردم را برای نجات بر می گزیند (اول پطرس 1 : 1 –

2 و دوم پطرس 1 : 10) . در اینجا به تشریح کار نجات بخش خدا از زبان پطرس توجه کنید : « چنانکه قوت الهیۀ او همۀ چیزهایی را که برای حیات و دینداری لازم است ، به ما عنایت فرموده است ، به معرفت او که ما را به جلال و فضیلت خود دعوت نموده » (دوم پطرس 1 : 3) . با این وجود او تعلیم داد که دلیل ایمان درست ، ثمردهی در زندگی ایماندار است (دوم پطرس 1 : 5 – 9) و نوشت : « لهذا ای برادران بیشتر جد و جهد کنید تا دعوت و برگزیدگی خود را ثابت نمایید . زیرا اگر چنین کنید هرگز لغزش نخواهید خورد . و همچنین دخول در ملکوت جاودانی خداوند و نجات دهندۀ ما عیسی مسیح به شما به دولتمندی داده خواهد شد » (دوم پطرس 1 : 10 و 11) . استاندارد عدالت از نظر پطرس ، همان استانداردی بود که عیسی مقرر نموده بود ، و نوشت «چون ابنای اطاعت هستید ، مشابه مشوید بدان شهواتی که در ایام جهالت می داشتید . بلکه مثل آن قدوس که شما را خوانده است ، خود شما نیز در هر سیرت مقدس باشید » (اول پطرس 1 : 14 و 15 و همچنین 5 : 48) .

مشاهده کردیم که یعقوب ایمان بدون عمل را ایمانی مرده و بیهوده می دانست (یعقوب 2 : 17 و 20) . سراسر رساله یعقوب مشتمل بر آزمایش ایمان واقعی و ثمرۀ عملی عدالت در زندگی ایماندار است : مداومت در تجربه ها (1 : 1 -2) ، اطاعت کلام(1 : 13 – 25) ، پرستش تام و تمام (1 : 26 – 27) ، حفظ شریعت (2 :

1 – 13) ، اعمال عادلانه (2 : 14 – 26) ، کنترل زبان (3 : 1 – 12) ، حکمت واقعی (3 : 13 – 18) ، نفرت از غرور و دنیا دوستی (4 : 1 – 6) ، فروتنی و متابعت خدا (4 : 7 – 17) و رفتار درست (5 : 1 – 20) .

شاید بتوان گفت که رساله یعقوب 4 : 7 – 10 جامع ترین دعوتی است که در کتاب مقدس به نجات به عمل آمده است . بیشتر مندرجات رساله یعقوب اشاره به ایمان ناب است و ناشی از نگرانی او در مورد کسانی است که ایمانشان قلابی است . او نمی خواهد کسی در رابطه با نجات واقعی فریفته شود ، بنابراین انسان را به ایمان نجات بخش که متفاوت با ایمان بی جان فصل دوم است ، دعوت می نماید . او در فصل پنجم رساله اش آیه بیستم می نویسد : « هر که گناهکار را از ضلالت راه او بر گرداند ، جانی را از موت رهانیده و گناهان بسیار را پوشانیده است . »

دعوت مندرج در یعقوب 4 : 7 – 10 خطاب به بی ایمانان و شنوندگان بدون عمل کلام است (ر.ک 1 : 21 و 22) که هنوز هم ایمانشان مرده است (ر.ک 2 : 14 – 20) . کسانی که تند خو ، خود پسند و دروغ گویند و حکمت آنها از بالا نازل نشده است « بلکه دنیائی و نفسانی و شیطانی است » (3 : 15) ، کسانی که دنیا را دوست دارند و با خدا خصومت می ورزند (4 : 4) ، و مغروران (4 : 6) ، می باشد .

اینانند که بیچاره و نیازمند فیض خدا می باشند ، ولی از آنجا که خدا « فروتنان را فیض می بخشد » ، یعقوب این گناهکاران را دعوت به پشت کردن به غرورشان و فروتنی نموده است . او به گناهکاران در ده فرمان صریح می گوید : خود را به خدا تسلیم کنید (نجات) ، در مقابل شیطان ایستادگی کنید (متابعت از خدا) ، رفتن به سوی خدا (رابطهٔ صمیمانه) ، پاک کردن دست ها (توبه) ، تطهیر دلها (اعتراف) ، حس بیچارگی ، حزن ، گریستن و پشیمانی در مقابل خدا . این موارد چکیده افکار متحول شدگان است : « در حضور خداوند ، خود را فروتن سازید . » متحول شدن این گناهکاران تماماً موکول به کار خداست ، خدائی که فیض زیاده می بخشد (4 : 6) .

یوحنای رسول نیز رساله ای در مورد نشانه های یک ایماندار واقعی نوشته است (ر.ک اول یوحنا 5 : 13) . او به کسانی که با اطمینان خود به نجات مشکل دارند توصیه نمی کند که امید به وقایع گذشته و ایمان کنونی شان داشته باشند . بلکه یک آزمون عقلانی و اخلاقی عرضه می دارد . آزمون اخلاقی مستلزم اطاعت است : « اگر گوئیم که با وی (خدا) شراکت داریم ، در حالیکه در ظلمت سلوک می نمائیم دروغ مــی گوئیم و براستی عمل نمی کنیم » (اول یوحنا 1 : 6) .

« از آنچه دیده و شنیده ایم شما را اعلام می نماییم تا شما هم با ما شراکت داشته باشید و اما شراکت ما با پدر و با پسرش عیسی مسیح است . و این را به شما می نویسم تا خوشی ما کامل گردد » (اول یوحنا 2 : 3 – 4) .

« دنیا را و آنچه در دنیاست دوست مدارید زیرا اگر کسی دنیا را دوست دارد ، محبت پدر در وی نیست » (اول یوحنا 2 : 15) .

« اگر فهمیده اید که او عادل است ، پس می دانید که هر که عدالت را بجا آورد ، از وی تولد یافته است » (اول یوحنا 2 : 29) .

« و هر کس که این امید را بر وی دارد ، خود را پاك می سازد چنانکه او پاك است» (اول یوحنا 3 : 3) .

سایر بخش های رساله او مؤید این حقیقت است که شخصی که واقعأ نجات یافته نمی تواند به زندگی گناه آلود همیشه ادامه دهد (3 : 6 – 10) . آزمون عقیدتی یوحنا مربوط می شود به الوهیت و خداوندی عیسی : « دروغگو کیست جز آنکه مسیح بودن عیسی را انکار کند . آن دجال است که پدر و پسر را انکار می نماید . کسی که پسر را انکار کند، پدر را هم ندارد و کسی که اعتراف به پسر نماید ، پدر را نیز دارد » (اول یوحنا 2 : 22 و 23) .

« به این ، روح خدا را می شناسیم : هر روحی که به عیسی مسیح مجسم شده اقرار نماید از خداست » (اول یوحنا 4 : 2) .

« هر که ایمان دارد که عیسی ، مسیح است ، از خدا مولود شده است ، و هر که والد را محبت می نماید ، مولود او را نیز محبت می نماید » (اول یوحنا 5 : 1) .

یوحنا آنچنان اعتقاد به پیروزی ایمان بر گناه داشت که ایمانداران را « غلبه کنندگان » نامید (اول یوحنا 5 : 5 ، همچنین رجوع کنید به مکاشفه 2 : 7 و 11 ؛ 3 : 5 و 12 و 21 ؛ 21 : 7) .

« کیست آنکه بر دنیا غلبه یابد ؟ جز آنکه ایمان دارد که عیسی پسر خداست » (اول یوحنا 5 : 5) .

کاتب رساله به عبرانیان می نویسد : « زیرا که ایشان (پدران زمینی) اندک زمانی ، موافق صوابدید خود ما را تأدیب کردند ، لکن او (پدر آسمانی) بجهت فایده تا شریک قدوسیت او گردیم ... و در پی سلامتی با هم بکوشید و تقدسی که بغیر از آن هیچ کس خداوند را نخواهد دید » (رساله عبرانیان 12 : 10 و 14) . کاتب رساله به عبرانیان هم مانند یوحنا ، یعقوب ، پطرس ، یهودا و پولس لزوم اعمال نیکو را برای اعتبار بخشیدن به ایمان ، تأئید می کند .

وقتی ما عهد جدید را مطالعه می کنیم ، همبستگی و ارتباط تمامی فصول آن را با هم به روشنی می بینیم . انجیل به روایت عیسی ، انجیل به روایت رسولان است . صحبت از در فراخ و در تنگ است ، هم عیسی و هم رسولان نجات را مجانی اما به بهای همه چیز می دانند و هر دو معتقدند که عدالت ثمرهٔ ایمان است و هر دو معتقدند که ایمان موجب رفتار عادلانه در ایماندار می شود .